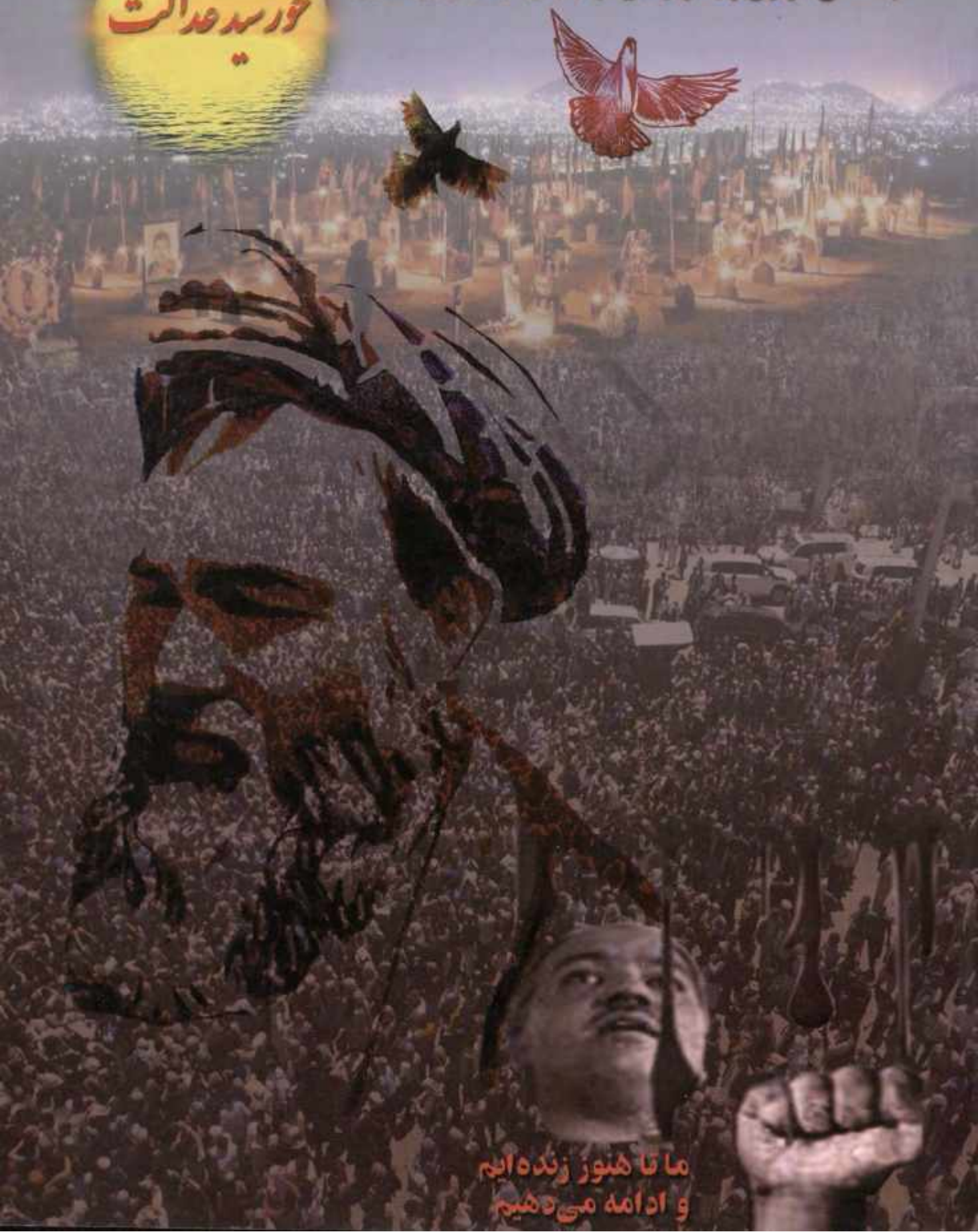


(۴)

خورشید عدالت

ویژه نامه بیست و چهارمین سالگرد شهید وحدت ملی استاد
عبدالعلی مزاری و یادواره ای از جنبش تبسم و روشنائی



ما تا هنوز زنده ایم
و ادامه می دهیم



سومین سالگرد وارث درد و رنج تاریخ؛ بانوی بی‌بوريا
مادر شهيد وحدت ملي استاد عبدالعلي مزاری «ره»
را برای همه عدالت خواهان کشور تسليت می‌گوئيم



ویژه نامه

خورشید عدالت (۴)

به مناسبت بیست چهارمین سالگرد شهادت شهید وحدت ملی
حضرت حجة الاسلام و المسلمین استاد عبدالعلی مزاری (ره)
و گرامی داشت شهدای جنبش تبسم، روشنائی، امنیت و آزادی

- ❖ صاحب امتیاز: مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابہ مزاری (ره) - ثامن
- ❖ مدیرمسئول: محمدصادق روحانی
- ❖ سردبیر: حسین شجاعی
- ❖ مدیر اجرایی: اسدالله رضایی
- ❖ ویراستاری: طرح نو
- ❖ صفحه آرا: خادم حسین احمدی
- ❖ طرح جلد: معصومه اعتمادی

مشارکتان این شماره

حسین شجاعی، محمدباقر محسنی، اسدالله رضایی، امین محمدی، مقدسی انگوری، دکتر عبدالخالق فصیحی، محمد
عزیزی، احمدی رشاد، شاهولی صالحی (شاخص) محترم حسین علی حسن پور، ناصر یاری زاده، جواد برهانی، دکتر
مصطفی خرمی، مختار ذوالفقاری، جنرال گوهری، نوروزعلی رحیمی و خانمها: سوسن زاهدی، گلخانی و نازنین قاسمی.

مقالاتی که چاپ شده است لزوماً بیانگر دیدگاه مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابہ مزاری «ره» (ناعن)، نیست

آدرس: اصفهان، خیابان زینبیه، کوچه ۴۹، پلاک ۶۲ .

تلفن تماس: 09160315391

Email: majmarahravan@gmail.com

بخش اول: رهبر شهید. استاد عبدالعلی مزاری (ره)

❖ مقالات:

- ۱- شهید مزاری؛ پیوند نسل امروز، دیروز و فردا / سرور دانش ۷
- ۲- شهید مزاری و درک درست از سیاست / عبدالخالق فصیحی ۱۴
- ۳- شهید مزاری و عدالت اجتماعی / مقدسی انگوری ۱۹
- ۴- حقیقتی فراتر از اسطوره / محمد عزیزی ۲۵
- ۵- نامه شهید ابوذر به رهبر شهید / نامه‌ها و سندها ابوذر غزنوی ۳۳

❖ شعر:

- ۱- مخته ناتمام / دکتر مصطفی خرمی ۳۸
- ۲- عقاب / محمد عزیزی ۳۸
- ۳- احیاگر هویت خاموش ایل ما / محمد عزیزی ۳۹
- ۴- شهید وحدت ملی مزاری / شاه‌ولی شاخص ۴۰

❖ خاطرات:

- ۱- خاطره دکتر شاه جان از دیدار با رهبر شهید / سرور جوادی ۴۱
- ۲- خاطره سخنرانی نکردن رهبر شهید / صفدری ۴۲
- ۳- خاطرات جنرال رازی داد گوهری از مقاومت غرب کابل و عدالت رهبر شهید / رضا امیری ۴۲
- ۴- خاطره دیدار رهبر / نوروزعلی رحیمی ۴۵

بخش دوم: جنبش تبسم، روشنائی، امنیت و آزادی

❖ مقالات:

- ۱- بیستم عقرب؛ یادآور فاجعه و حماسه / علی غزنوی ۴۸
- ۲- شبکه‌های اجتماعی و نقش آن در جنبش عدالتخواهی روشنائی / احمدی رشاد ۵۰
- ۳- فرمول دشمن‌شناسی جنبش روشنائی / علی منفرد ۶۶
- ۴- عدالت برای همه؛ سخنرانی کامل محترم احمد بهزاد در اصفهان / صادق روحانی ۶۸
- ۵- این جنبش است و ماییم تا یک هزاره باقیست / نازنین قاسمی ۷۴

❖ شعر:

- ۱- شعر عدالت‌خواهی؛ به پیشواز بیستم عقرب / محمود حکیمی ۷۵
- ۲- سخت بیگریم / فاطمه خاوری ۷۵
- ۳- مارا نترسانید / سید ضیا قاسمی ۷۶
- ۴- مردی بجا بیار و کارش تمام کن / محمد مهدی جمالی ۷۶

❖ خاطره:

- ۱- قصه‌ی دلنگی از احمد شریف / داکتر آصف حکمت ۷۷

بخش سوم: حماسه‌سازان و قلم به دستان بی‌ادما

- ۱- زندگی‌نامه مرحوم بصیر احمد دولت آبادی / امین محمدی ۷۸
- ۲- زندگی‌نامه مرحوم برگید اسحاق / دکتر مصطفی خرمی ۷۹
- ۳- زندگی‌نامه شهید جنرال باشی حبیب‌الله غزنوی / حجت الاسلام محمدباقر محسنی ۸۰
- ۴- زندگی‌نامه شهید محمدیاسین اکبری / مختار ذوالفقاری خاکباد جاغوری ۸۳

بخش چهارم: گزارش‌ها:

- ۱- گزارش تحلیلی از جنگ جاغوری / استاد جواد برهانی ۸۶
- ۲- گزارش از سفر پانزده روزه محترم احمد بهزاد / دگروال انصافی ۹۳
- ۳- گزارش سفر به افغانستان / محترم حسن‌زاده مدیر موسسه امید مهاجر ۹۴
- ۴- گزارش فعالیت‌های مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید (ثامن) / ناصر یاری‌زاده ۹۸



خلق کرده بود؛ برخلاف انتظار همه و به کوری چشم بدخواهان، هزاره‌ها پس از این شکست تلخ، به سرعت به تجدید سازمان خود پرداختند، جامعه هزاره در داخل و خارج هوشیارتر و منسجم‌تر از گذشته عمل کرد.

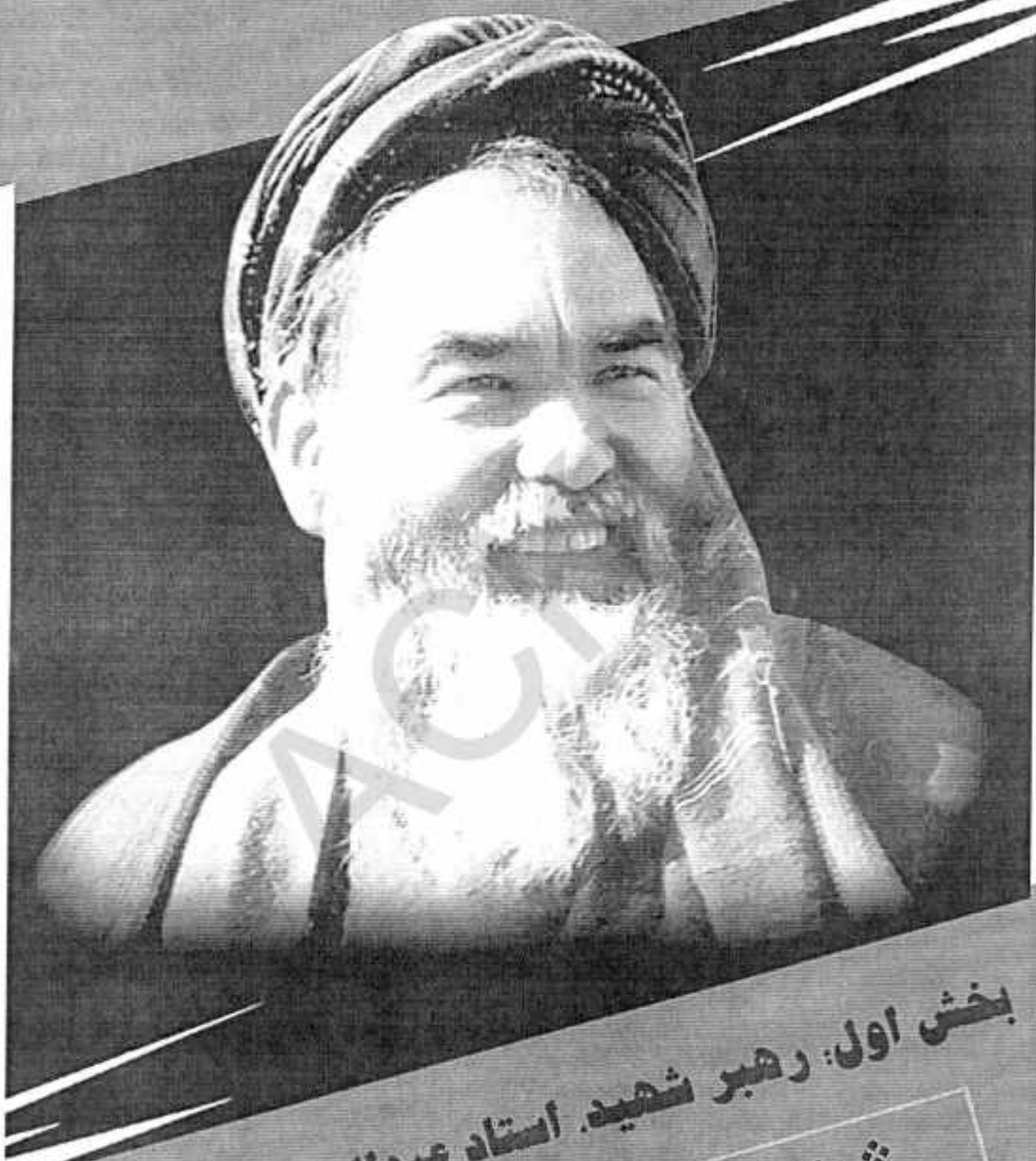
بدون شک، مقاومت سه‌ساله‌ی غرب کابل و فداکاری‌های بابه بزرگ و سردار سرافراز قوم شهید مزاری "ره" دستاوردهای عظیمی را برای مردم ما به ارمغان آورد. احیای هویت ایجاد خودباوری و عدالت‌خواهی در مردم، تبدیل هزاره‌ها به یک قدرت سیاسی مطرح ساختن هزاره‌ها در سطح بین‌المللی و پذیرش آنان از سوی دیگر اقوام ساکن کشور و مشارکت‌شان در قدرت سیاسی، از مهم‌ترین دستاوردهای مقاومت غرب کابل است. در یک کلام نهالی را که شهید ملافیض محمد کاتب هزاره "ره"، شهید عبدالخالق هزاره "ره"، ابراهیم خان گاو سوار شهرستانی "ره" و علامه مجاهد شهید سید اسماعیل بلخی "ره" کاشته بودند، به شاخ، برگ و ثمر رساند و امروز رهروان و فرزندان شهید مزاری با هزاران توطیه‌ی که پشت سرشان و صدها خطر پیشروی‌شان قرار دارد با نام جنبش نور افکن روشنائی در همان صراط مستقیم که شهید مزاری تعیین کرده است در حرکت‌اند و تا تحقق اهداف رهبر شهید لحظه‌ای توقف نخواهد کرد.

از این رو؛ علی‌رغم تمام موانع، کمبودها، مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابه مزاری «ره» (نامن) بر آن شد، تا در حد وسع و توان خویش با معرفی اندیشه‌های ناب و راهگشای آن شهید سرافراز، دین خود را ادا نماید. کمیسیون فرهنگی مجمع، پس از برگزاری جلسات متعدد با صاحبان اندیشه و قلم، به مناسبت بیست و چهارمین سالگرد رهبر شهید و گرامیداشت شهدای جنبش روشنائی، نشریه «خورشید عدالت» (۴) را آماده نموده است تا در اختیار رهروان راهش که در کشور در قالب «جنبش تبسم و روشنائی» باتمام توان دنبال تحقق اهداف رهبر شهیدشان هستند قرار بگیرد. در اینجا صمیمانه اعتراف می‌نمایم، آن‌گونه که شایسته مقام آن شهید سرافراز و شهدای جنبش روشنائی باشد، نتوانستیم خدمت نمایم و امیدواریم این مقدار اندک مورد رضای خداوند متعال واقع گردد.

اکنون ضمن ارج نهادن به مقام تمام شهدای عزیز کشور، به‌خصوص رهبر شهید، یاد و خاطر آن بزرگوار را در بیست و چهارمین سالگرد شهادتش زنده نگه می‌داریم و از خداوند بزرگ علو درجات را برای آن شهید وحدت ملی، شهدای افغانستان و شهدای مظلوم جنبش تبسم و روشنائی درخواست می‌نمایم.

«شهید مزاری "ره" نقطه عطفی در تاریخ هزاره‌ها است. زیرا این مردم فراموش شده را در کانون توجه جهانیان قرارداد و در سایه‌ی مقاومت او، هزاره‌ها، جایگاه واقعی خود را بازیافتند و دارای پایگاهی شدند که حتی نمایندگان سازمان ملل، نهادهای بین‌المللی و فرستادگان سیاسی کشورهای خارجی وقتی به کابل پا می‌نهادند، مجبور بودند که به غرب کابل نیز بیایند و نظر مردم هزاره و رهبری آنان را بشنوند. چنانکه رهبر شهید "ره" می‌گوید: «امروز اگر مردم شیعه و هزاره عزت و هویت دارند و اگر از آن‌ها تبلیغ می‌شود و دنیا روی‌شان فصل جدیدی را باز کرده است، از برکت مقاومت، پشتیبانی و ایستادگی شماست.» (سخنانی از پیشوای شهید "ره"، ۲۵۸)

عظمت هزاره‌ها خار چشمی بود برای کسانی که نمی‌خواستند این مردم عزت و عظمت داشته باشند. از این رو، تلاش‌های از داخل و خارج به‌منظور نابودی این مردم صورت گرفت و فاجعه خونینی افشار را نیز در همین راستا خلق کردند که در آن، صدها نفر از مردم بی‌دفاع افشار شهید و زخمی شدند. پس از شهادت رهبر شهید "ره" غرب کابل صحنه تاخت و تاز شغالان و خفاشان شب قرار گرفت و بار دیگر، دوران عبدالرحمن تکرار شد. چراغ هزاره‌ها برای مدتی در کابل خاموش شد و هیچ‌کس باور نمی‌کرد این چراغ دوباره روشن شود و پرچم مقاومت به زمین افتاده دوباره به اهتزاز درآید. همه‌ی تحلیل‌ها، بر این پایه استوار بود، که هزاره‌ها، به‌کلی از بین رفت و دیگر نمی‌تواند؛ به‌عنوان یک کتله بزرگ قومی کمر، راست کند و با رهبریت هزارگی در صحنه‌ی سیاسی کشور مطرح شود. اما از آنجای که «شهید مزاری "ره"» بابه بزرگ قوم، با مقاومت سه‌ساله غرب کابل، خط‌مشی سیاسی روشنی را برای آینده قوم ترسیم کرده و برای آنان خودباوری



بخش اول: رهبر شهید، استاد عبدالعلی مزاری (ره)

❖ مقالات ❖ شعر ❖ خاطرات

بخش اول) ویژگی‌های شخصیتی، سیاسی و فکری شهید مزاری
این ویژگی‌ها در دو بخش قابل توجه است:

اول) ویژگی‌های شخصیتی

شهید مزاری بدون مبالغه از یک سلسله خصوصیات برخوردار بود که بدون کدام قرارداد اجتماعی و به گونه کاریزماتیک، از او برای مردم یک رهبر ساخته بود. با توجه به شناخت نسبتاً دقیق و عمیقی که از ایشان داشتیم، فشرده‌ای از این خصوصیات را آن‌گونه که من در وجود ایشان یافتیم، برای شما بیان می‌کنم. شهید مزاری از نگاه اخلاقی و شخصیتی و کاراکترهای شخصی، دارای ویژگی‌های زیادی بود که به ذکر ۹ نکته بسنده می‌کنم:

۱- یک مبارز حرفه‌ای و یک سیاستمدار تمام‌عیار بود و تمام وقت خود را در خدمت هدف قرار داده بود. هیچ گاه ایشان را در حالتی ندیدم و نیافتم که کدام مشغولیت دیگری داشته باشد و اصولاً مزاری در زندگی خود کار شخصی نداشت، نه از جهت خانواده و نه از جهت نیازهای فردی و شخصی همچون استراحت و تفریح و سایر چیزهایی که هر انسانی به آن‌ها نیاز دارد.

۲- هیچ وقت بی کار نبود و وقت خود را بیهوده و در امور بی ارزش صرف نمی‌کرد و همواره برای خود برنامه داشت، یا مشغول مطالعه بود و یا رسیدگی به مسائل سیاسی و امور مراجعین و سازمان‌دهی ارتباطات و فعالیت‌ها و مانند آن.

۳- چیزی که در وجود ایشان هرگز احساس نمی‌شد خستگی از کار بود. واقعا یک عنصر خستگی‌ناپذیر بود. در طول شبانه‌روز تنها ۶ یا ۷ ساعت می‌خوانید و در جلسات طولانی ۴ و ۵ ساعته خم به ابرو نمی‌آورد و گاهی تا دیروقت شب‌ها را مصروف دیدارها و گفت‌وگوها بود.

۴- حافظه بی‌نظیر داشت. هر چیزی را که مطالعه کرده یا شنیده بود برای مدت‌های مدید با تمام جزئیات به خاطر داشت. مشهور است که تمام شماره‌های تلفن مورد نظرش را حفظ داشت و هیچ گاه از یادداشت و دفتر تلفن استفاده نمی‌کرد. به علاقه شدید به مطالعه داشت و اکثر کتاب‌های سیاسی و تاریخی و آثار نویسندگان مشهور اسلامی و غیر اسلامی را در موضوعات مختلف خوانده بود و دیدگاه‌هایشان را مورد نقد و بحث قرار می‌داد.



شهید مزاری؛ پیوند امروز، دیروز و فردا

استاد سرور دانش

قبل از هر سخنی بیست و پنجمین سالگشت شهادت رهبر شهید، شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری و یارانش را گرامی می‌دارم و سالروز این رویداد غم‌انگیز را به همه یاران و پیروان شهید مزاری تسلیت می‌گویم و هم‌زمان یاد جاودانه شهادی قیام ۲۴ حوت هرات و همه شهادی دوره جهاد و مقاومت و شهادی رویدادهای تروریستی اخیر را گرامی می‌دارم.

سال‌یاد شهادت استاد مزاری فرصت خوبی است برای بازشناسی زوایای مغفول شخصیت شهید مزاری و بازخوانی افکار سیاسی آن شخصیت بزرگ تاریخ معاصر و آموختن از آن برای تحلیل وضعیت امروز کشور و مطالبات و خواسته‌های مشروع مردم. تفکر شهید مزاری در حقیقت پیونددهنده دیروز و امروز و فردای جامعه ما است.

او گذشته را به آینده ما وصل کرد، به گونه‌ای که اکنون در پرتو اندیشه و حرکت او مردم راه خود را باز یافته و اهداف و چشم‌انداز آینده روشن گشته است و به همین جهت این نوشتار را اختصاص می‌دهم به همین موضوع و در دو بخش: یکی ویژگی‌های شخصیت شهید مزاری و دوم وضعیت امروز و چشم‌انداز آینده در پرتو دیدگاه‌های شهید مزاری.

دوم) ویژگی‌های فکری، سیاسی و مبارزاتی

در این بخش نیز ۹ نکته را فهرست وار بیان می‌کنم:

۱- مبارزه مزاری و یاران مزاری تنها از زمان کودتای ۷ ثور و یا اشغال افغانستان توسط شوروی و یا تنها با انگیزه مبارزه با اشغالگران و برای تامین استقلال و آزادی کشور آغاز نشده بود، هرچند در طول آن سال‌ها همه وقت و امکانات برای مبارزه علیه شوروی و حکومت دست‌نشانده‌اش صرف شد، ولی هدف، انگیزه، استراتژی و خط‌مشی اصلی این مبارزه از سال‌ها قبل ترسیم شده بود. فقر و محرومیت تاریخی و حاکمیت چند قرنه استبداد و تبعیض و روحیه آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی، انگیزه اصلی این مبارزات بود که در جامعه هزاره از سال‌ها پیش با قیام‌های ابراهیم‌خان گاو سوار و علامه شهید سید اسماعیل بلخی تهداب‌گذاری شده بود و هسته‌های اولیه آن پیش از ۷ ثور ۵۷ در کابل و خارج کشور ایجاد شده بود؛ به همین جهت است که این مبارزه بعد از شکست شوروی و سقوط حکومت کمونیستی، با شدت و جدیت بیشتر ادامه یافت و در حقیقت در مسیر اصلی تاریخی خود قرار گرفت؛ یعنی عدالت‌طلبی و مبارزه با انحصار و تبعیض و محرومیت.

۲- شکل و سازمان‌دهی از عناصر کلیدی مورد تاکید استاد مزاری بود. تشکیلات هرچند خود هدف نیست اما یک ابزار بسیار مهم برای رهبری مبارزه سیاسی است و بدون آن هیچ مبارزه هدفمند سیاسی به پیروزی نمی‌رسد. امروز هم مردم هزاره به یک سازمان سیاسی نیرومند و به یک تشکیلات حزبی مدون نیاز دارند. امروز فعالیت در حزب وحدت به عنوان میراث سیاسی شهید مزاری برای همه ما یک افتخار است و به همین جهت هم همه ما باید به تداوم، سیالیت و پویایی بیندیشیم. یک حزب سیاسی باید متناسب با شرایط و مقتضیات زمان فعالیت کند. شهید مزاری خود در یک تجربه بزرگ تاریخی به شکل و محتوای کار حزبی توجه خاص داشت و متناسب با ضرورت‌های سیاسی آن روز دو نوع تشکیلات متفاوت سازمان نصر و حزب وحدت را پی‌ریزی و رهبری کرد.

۳- شهید مزاری در موفقیت یک حرکت سیاسی، برای اندیشه و فرهنگ و آگاهی اجتماعی جایگاه ویژه قایل بود. به جزویات این موضوع نمی‌پردازم که فرصت زیادتری می‌طلبد اما به اختصار

عرب‌به زبان ساده و مردمی سخنرانی می‌کرد. صریح و بی‌پرده سخن می‌گفت و هرگز دوست نداشت در لفافه و یا از روی تکلف و بسیار ادبیانه و دیپلماتیک حرف بزند.

۷- برای خودش و خانواده‌اش زراندوزی نکرد و اصلاً به فکر تجمل و زندگی مرفه و تجملی نبود و حتی هیچ‌گاه از او نشنیدیم که به فکر غذای لذیذتر و لباس نوتر برای خودش باشد و حتی به دلیل این‌که شرعاً مستطیع نیست در طول عمرش به زیارت حج نرفت، باینکه در سال‌های مهاجرت هر سال صدها نفر از مجاهدین و مهاجرین را رایگان به حج می‌فرستاد اما خودش از این امکانات استفاده نکرد. تنها در سال‌های پیش از ۱۳۵۷ پدرش برای او و برادرش پول فرستاده بود که به حج بروند ولی در آن سال هم نتوانست ویزای عربستان را به دست بیاورد. شهید مزاری در دوره تحصیل در مدرسه دینی نیز برخلاف عرف و رویه حوزات علمیه شیعه، از بیت‌المال یعنی از خمس و سهم امام استفاده نکرد و پدرش شخصاً هزینه او را تامین می‌کرد.

۸- برای شهید مزاری قوم، سمت، منطقه، طایفه و خانواده مطلقاً مطرح نبود. نزدیک‌ترین دوستان و محرم اسرارش هیچ پیوند خانوادگی با او نداشت. برای ایشان دایکندی همان ارزش را داشت که بلخ و سمنگان. غزنی و میدان همان ارزش و احترام را داشت که غور و بامیان و بادغیس و بغلان. در خانواده هزاره و شیعه، هزاره‌ها برای او همان ارزش را داشت که سادات و بیات و قزلباش و یا هزاره‌های سنی و اسماعیلیه.

۹- پایبندی به ارزش‌ها و احکام دینی از ویژگی‌های دیگر فردی ایشان بود. او یک شخصیت دینی و مذهبی و یک عالم و روشنفکر دینی بود و حتی در سراسر سخنرانی‌های او در سه سال کابل نیز مفاهیم دینی و احترام به ارزش‌های دینی و مذهبی موج می‌زند و آخرین بار هم که از کارته سه حرکت کرد وضو گرفت و نماز خواند و بعد به سمت دشمن رفت، او هیچ‌گاه اندیشه سکولار و یا ضد دین نداشت و از این‌رو کسانی که پایبندی به اساسات دین ندارند، نمی‌توانند مدعی پیروی واقعی از مزاری باشند.

فکری را کنار گذاشت و به یک نوع کثرت‌گرایی درون قومی رو آورد و اتحاد تمام نیروهای سیاسی هزاره و شیعه، قطع‌نظر از تفکرات و گرایش‌های خاص سیاسی و فکری آنان را در سرلوحه فعالیت‌های خود قرارداد و رهبری حزب را هم در طی یک انتخابات آزاد درون‌حزبی به عهده گرفت و با بازنگری در شیوه و روش سیاست ورزی و تصحیح اشتباهات گذشته، در این دوره با یک دید همه‌شمول، همه روشنفکران، تحصیل‌کردگان و علمای بزرگ را به همکاری فراخواند و با خوانین هزاره رابطه دوستی برقرار کرد و از همه گروه‌ها به شمول عناصر لیبرال تقاضا کرد که همگی در زیر یک چتر سیاسی منسجم شوند و در غیر آن به هیچ حق مشروع خود دست نخواهند یافت.

اما در دوره سه‌ساله غرب کابل، استاد مزاری علاوه بر پایبندی به افکار و اهدافی که در دوره حزب وحدت بنیان گذاشته‌شده بود، از دو خصوصیت مهم دیگر نیز برخوردار شد: یکی این که شهید مزاری در این دوره به‌عنوان یک دولتمرد ظاهر شد با طرح‌ها و دیدگاه‌های خاص برای دولت داری و با چشم‌انداز ویژه برای آینده کشور و تأسیس افغانستان نوین و دوم این که استاد مزاری در این دوره نه تنها به‌عنوان رهبر یا دبیر کل حزب بلکه به‌عنوان رهبر مردم مطرح شد و تمام هزاره‌ها و شیعیان افغانستان حتی آنانی که هیچ نسبت تشکیلاتی به حزب وحدت نداشتند، مزاری را هم از نگاه سیاسی و هم از نگاه نظامی رهبر خود می‌دانستند و همین نقطه است که باعث برخی از حسادت‌ها و یا اختلافات درون‌حزبی هم شد. زیرا هم‌قطاران حزبی از مزاری توقع داشتند که در همه‌چیز باید مانند یکی از آنان و در چوکات فیصله‌های حزبی عمل کند اما مردم از او چیزی دیگری انتظار داشتند و مزاری هم نمی‌توانست مردم را نادیده بگیرد و یا مردم را از خود جدا کند.

البته در همه این دوره‌ها چنانکه پیش‌تر هم گفته شد، استاد مزاری پایبندی خود به دیانت و دین‌داری و احترام به ارزش‌ها و احکام دینی را همچنان حفظ کرد. او نه تفکر سکولاریستی پیدا کرد و نه روحیه ضد دینی. همچنین برخلاف پندار برخی او هیچ‌گاه روحیه قوم‌گرایی نیز نداشت. او اگر بر اتحاد مردم هزاره تأکید می‌کرد و حتی در شدیدترین برخوردهای قومی در کابل، او اگر سخن از قوم هزاره را هم مطرح می‌کرد، به خاطر مبارزه با تبعیض و انحصار و برای حق‌طلبی و عدالت‌خواهی بود و تکیه بر برابری و برادری و نه به‌عنوان برتری‌جویی‌های قومی و نژادی.

باید اشاره‌کنم که در دوره سازمان نصر با توجه به همین روحیه، معروف بود که جوانان منسوب به این تشکیلات و حتی کم‌سوادترین آنان یک کیف‌دستی همیشه با خود حمل می‌کرد که در آن یک رادیو داشت برای تعقیب اخبار و گزارش‌های اخبار افغانستان و جهان و یک کتابچه و قلم و چند جزوه و کتاب و مجله برای مطالعه و یادداشت کردن و بر همین اساس بود که رهبران و اکثر کادرهای این سازمان هر کدام در جای خود کتاب‌خوان و کتاب‌نویس بودند و از اکثر آنان صدها مقاله و کتاب نشر شده و استاد مزاری در راس این حرکت فرهنگی قرار داشت و طلاهی دار این نسل انقلابی پرخاشگر اما اندیشمند و قلم‌به‌دست و کتاب‌خوان بود و بسیار جای افتخار است که در سالروز شهادتش یاد کنم از ابوذر غزنوی شهید که هم‌اکنون بیش از پنج هزار صفحه خاطرات، مقالات و یادداشت‌ها از ایشان به یادگار مانده و خود نشان‌دهنده روحیه فرهنگی ایشان و سایر یاران و دوستان ما است. امیدوارم آثار به‌جا مانده از آنان همگی به‌تدریج و به‌صورت مناسب به نشر سپرده شود. در دوره حزب وحدت نیز همین حالت و با وسعت بیشتر ادامه یافت. تعداد نشریات و مقالات و کتاب‌هایی که بعد از تأسیس حزب وحدت و با تشویق و حمایت شهید مزاری و همفکرانش نشر شده، نه تنها در تاریخ هزاره‌ها بلکه در تاریخ افغانستان بی‌سابقه است.

۴- شهید مزاری از نگاه فکری و سیاسی ایستا و منجمد و انعطاف‌ناپذیر نبود و برای رسیدن به هدف، خود را در چارچوب خاصی محبوس نکرد، بلکه در دوره مبارزات خود دوره‌ها و تحولات فکری و سیاسی متفاوتی را پشت سر گذاشت و امروز نسل جدید ما که مزاری را از نزدیک ندیده‌اند، خوب است با همه افکار و زوایای اندیشه او آشنا شوند. به نظر این‌جانب تحولات فکری و سیاسی شهید مزاری به سه دوره قابل دسته‌بندی است: اول دوره سازمان نصر از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸. دوم دوره حزب وحدت از ۶۸ تا ۷۱ و سوم دوره سه سال اخیر مقاومت غرب کابل.

به‌طور مختصر باید گفت: شهید مزاری در دوره سازمان نصر از نگاه سیاسی و فکری یک مبارز انقلابی ایدئولوژیک و مخالف خوانین و ارتجاع و گروه‌های چپ‌گرا و راست‌گرا و پیرو سرسخت ولایت‌فقیه و طرفدار نهضت جهانی اسلام و مخالف روسیه و آمریکا و چین بود، ولی در دوره حزب وحدت ایشان با حفظ پایبندی به اسلام به‌عنوان دین رسمی کشور و منبع اصلی سیاست و قانون‌گذاری، مرزهای تنگ سیاسی و

شد همان‌طور که گفته شد وحدت نیروهای سیاسی و اتحاد و یکپارچگی مردم با همه نحله‌های فکری و گرایش‌های متفاوت سیاسی، برای شهید مزاری یک هدف استراتژیک بود و به همین جهت او تلاش کرد که تمام مخالفین خود را به وحدت فراخواند و حتی شخصا نزد افراد و گروه‌هایی رفت که قاتل پدر و برادر و خانواده او محسوب می‌شدند. اما به نظر او پدرکشتگی یک انگیزه شخصی است و نباید مانع تحقق هدف و مانع تحقق منافع علیای مردم شود. قابل یادآوری است که در آغاز روند وحدت‌خواهی، خیلی از بزرگان دیگر مانند استاد عرفانی، استاد اکبری، سید عبدالحمید سجادی، آیت الله پروانی و کسان دیگر نیز سهم اساسی داشتند، اما اگر نمی‌بود همت و تلاش خستگی‌ناپذیر و استدلال‌های کوبنده و منطقی و حوصله و متانت و بردباری استاد مزاری، حزب وحدت در آن زمان شکل نمی‌گرفت. همه شما می‌دانید حزب وحدت در داخل و خارج کشور مخالفان سرسختی داشت. شورای ایتلاف هشگانه در تهران و حتی کشور میزبان و نماینده خاص دولت میزبان حاضر نبود که حزب وحدت، جایگزین شورای ایتلاف شود، ولی آن روزی که در اجلاس مجمع شیعیان افغانستان در تهران در هنگام سخنرانی استاد مزاری، صداهای کوبنده و پی‌درپی تکبیر مردم، تالار اجلاس را به لرزه آورد، همه به شمول کشور میزبان یقین کردند که راهی را که استاد مزاری و یارانش آغاز کرده برگشت‌ناپذیر و وحدتی که ایجاد شده شکست‌ناپذیر است و شورای ایتلاف باید جای خود را به وحدت رها کند و چنین هم شد.

در استقلال سیاسی و فکری از خصوصیات دیگر تفکر و مبارزات استاد مزاری بود. او هیچ نوع وابستگی و تحمیل و اجبار را از هیچ‌کسی مخصوصا از خارجیان نمی‌پذیرفت. همه شما می‌دانید هم در دوره سازمان نصر و هم در دوره حزب وحدت، هیچ کشور غربی و اسلامی به این گروه‌ها توجه نداشت و هیچ نوع کمکی در اختیارشان نمی‌گذاشت و حتی در ایران که مقر این گروه‌ها بود، سازمان نصر و بعد هم حزب وحدت به رهبری شهید مزاری، گروه‌های چندان مطلوبی از نظر برخی از حلقه‌های مقتدر ایران شناخته نمی‌شدند و هیچ کمکی هم دریافت نمی‌کردند، جز از بعضی از حلقه‌هایی که آن‌ها در داخل نظام ایران به نام جناح نصری یا طرفدار مزاری شناخته می‌شدند. شهید مزاری واقعا باروحیه میهن‌دوستی و

غرور افغانی و پاکي و صداقت‌هزارگی خود، به هیچ مقام خارجی اجازه نمی‌داد که در امور داخلی و تصمیم‌گیری‌های تشکیلاتی و سیاسی ایشان دخالت کند. در دوره سازمان نصر یک‌بار از طرف عالی‌ترین مقام سیاسی و مذهبی یعنی قایم‌مقام رهبری و نماینده او به نام سید مهدی هاشمی به بهانه صلح و اتحاد، طرحی مطرح شد مبنی بر این‌که گروه‌ها و سازمان‌ها منحل شوند و به‌جای آن‌ها یک تشکیلاتی ایجاد شود که درواقع وابسته به آن‌ها و در اختیار آنان باشد. سازمان نصر و مخصوصا شهید مزاری در مقابل این طرح ایستاد و گفت که این یک مساله شرعی نیست که کسی از خارج برای ما فتوا بدهد و مسایل سیاسی و مبارزاتی افغانستان را خود ما بهتر می‌فهمیم. همه گروه‌های موجود دیگر در این رابطه به حمایت از سید مهدی هاشمی سندی را هم امضا کرده بودند و تنها سازمان نصر بود که حاضر به امضا نشد. شهید مزاری در همان زمان مجبور شد که حتی ایران را ترک گفته و از سال ۶۵ به داخل کشور انتقال بیاید و از همه کادرهای سازمان هم بخواهد که ثقل فعالیت‌های خود را به داخل کشور انتقال دهند تا تحت تأثیر مداخلات خارجی‌ها قرار نگیرند.

در دوره حزب وحدت نیز پیش‌تر ذکر شد که چگونه مخالفت‌های شدیدی در ایران وجود داشت اما شهید مزاری در مقابل آن مخالفت‌ها ایستاد و استقلال خود را حفظ کرد. بعدها طرح ایجاد مرجعیت تقلید برای هزاره‌ها و شیعیان افغانستان هم توسط شهید مزاری با همین دید مطرح شد تا مردم ما از نگاه مرجعیت و فتوا هم استقلال پیدا کنند و به برکت همین طرح بود که این مرز شکست و امروز ما شاهد ظهور چندین فقیه و مجتهد و مرجع تقلید فقهی در جامعه خود هستیم.

راه شهید مزاری راه افغانستان بود. او با استقلال کامل فکری عمل کرد و در سه سال اخیر عمرش در کابل با همه فشارهایی که متحمل شد، هرگز و به هیچ صورت و حتی یک قران از هیچ کشور خارجی کمک نگرفت حتی از برخی کشورهای همسایه‌ای که همه تصور می‌کردند که با ایشان رابطه دوستانه دارد. تمام هزینه و مصارف او از طریق کمک‌های مردم کابل و مهاجرین خارج تامین می‌شد. اما شهید مزاری یک شخص مبتکر بود و در همان زمان در کنار پول رسمی حکومت، طرح چاپ پول دیگر را ریخت که هرچند خود او از آن استفاده نداشت اما بعدها حزب وحدت و حزب جنبش و احزاب دیگر در فعالیت‌های سیاسی و نظامی خود از آن پول سود بردند.

ملی ما مکلف هستیم که در کنار دیگران باشیم و در غم و شادی آنان شریک باشیم.

بخش دوم) هزاره‌ها: وضعیت دیروز و چشم‌انداز آینده در پرتو دیدگاه‌های استاد مزاری

اول) هزاره دیروز و امروز

هزاره‌ها در دیروز خود و از نگاه تاریخی در همه عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی در یک محرومیت به سر برده‌اند و از سوی حکومت‌های افغانستان نه تنها مورد بی‌مهری قرار گرفتند بلکه در مقطعی از تاریخ در حق آنان جنایاتی اتفاق افتاد که امروز به‌عنوان جرایم نسل‌کشی و یا جنایت ضد بشری نامیده می‌شود. بیش از ۶۲ درصد این مردم قتل عام شدند و جمعی کثیری آواره شدند یا به خارج کشور و یا در مناطقی دور از محل زندگی خود در داخل کشور. اما هزاره‌های امروز از نگاه جغرافیایی، در سطح اکثر ولایات و شهرهای کشور و در کشورهای مختلف دنیا از پاکستان و ایران و هندوستان گرفته تا اروپا و آمریکا و استرالیا حضور چشمگیر دارند و از نگاه سیاسی از انزواگرایی و مرکزگریزی دیروز به مشارکت سیاسی امروز رو آورده و در فصل اخیر تاریخ کشور از بنیان‌گذاران نظام نوین پسا طالبان شمرده می‌شوند. از نگاه فرهنگی نیز می‌توان ادعا کرد که هزاره امروز پرچمدار دانش و فرهنگ در کشور هستند. آمار و ارقام تعلیمی و تحصیلی و تعداد نهادهای فرهنگی و آموزشی و رسانه‌ای نشان می‌دهد که هزاره‌های امروز از یک سرمایه بشری پویا، جوان و تحصیل‌کرده برخوردار شده‌اند. هزاره امروز مذهبش و هویت زبانی و فرهنگی‌اش قیاحق و جرم نیست و از آزادی کامل سیاسی و فرهنگی و مذهبی برخوردار است. این نوع آزادی که در برگزاری مراسم مذهبی خاص شیعیان در افغانستان و در کابل پایتخت فراهم است در اکثر کشورهای دیگر فراهم نیست. کینه‌توزی‌ها و خصومت‌های کور و افراطی عده‌ای به نام داعش و سلفی‌های دیگر نباید به حساب همه مردم اهل سنت افغانستان گذاشته شود. امروز شیعه و سنی در افغانستان برادروار در کنار همدیگر زندگی می‌کنند.

هزاره امروز از نگاه رو آوردن به علم و فرهنگ و روش‌های معقول مدنی و قانون‌مداری، مدیون تفکر و مبارزات استاد مزاری است. چه کسی بپذیرد و یا نپذیرد، همگی و حتی مخالفین اندیشه شهید مزاری، از فضایی که با مبارزات استاد مزاری

۷- احیای هویت قومی و فرهنگی و مذهبی هزاره‌ها و شیعیان افغانستان یکی دیگر از شاخصه‌های اصلی حرکت سیاسی استاد مزاری بود. خط عدالت‌خواهی شهید مزاری خط شاخص همه هزاره‌هاست، حتی هزاره‌های مخالف این خط. مزاری هرچه را می‌خواست برای تمام هزاره‌ها و برای تمام اهل تشیع می‌خواست، نه تنها برای هزاره‌های ولایت و ولسوالی خود و یا هزاره‌های حزب خود. یکی از عناصر اصلی‌ای که مزاری را مزاری ساخت یعنی از او یک رهبر ساخت، همین شاخصه بود.

۸- تاکید بر وحدت ملی یکی دیگر از ویژگی‌های تفکر سیاسی شهید مزاری بود. احیای هویت قومی و فرهنگی هزاره‌ها هرگز به این معنا نبود که استاد مزاری در یک جزیره‌ای جدا از سایر اقوام افغانستان، تنها برای قوم خود بیندیشد. راه مزاری راه افغانستان بود. او اگر برای هزاره حتی می‌خواست در چوکات جغرافیایی به نام افغانستان و در کنار سایر اقوام باهم برادر افغانستان می‌خواست و به همین جهت در سخنان خود تاکید می‌کرد که تفرقه بین اقوام یک فاجعه است و یا می‌گفت وحدت ملی برای ما یک اصل است. از آنجاکه درباره عنصر وحدت ملی و الزامات آن در جای دیگر هم سخن گفته‌ام، در اینجا به همین اختصار اکتفا می‌کنم.

۹- عدالت اجتماعی یک عنصر بسیار مهم دیگر در تفکر استاد مزاری بود. اصولاً شهید مزاری بدین باور بود که وحدت ملی بین مردم افغانستان هم‌زمانی به صورت موثر و واقعی تأمین می‌شود که عدالت هم تأمین شود، یعنی همه اقوام و حتی همه افراد به حقوق اساسی و آزادی‌های مشروع خود به صورت برابر دست پیدا کنند. زیرا با وجود تبعیض و محرومیت و یا استبداد و انحصار نمی‌توان از وحدت ملی سخن گفت. بدون عدالت اجتماعی ادعای وحدت ملی تنها یک شعار پوچ و بی‌محتوا خواهد بود.

در این رابطه نکته قابل تاکید این است که در مورد اصل وحدت ملی همه مردم افغانستان مخاطب مزاری هستند که باید کوشش کنند که به وحدت ملی مردم افغانستان ارج بگذارند. اما در اصل عدالت اجتماعی، مخاطب مزاری عمداً اقوام دیگر و مخصوصاً حکومت‌ها هستند که نسبت به هزاره‌ها عدالت را تأمین کنند. چون هزاره‌ها بر دیگران ظلمی نکرده‌اند تا مخاطب این شعار باشند. هزاره‌ها نه قدرت داشته‌اند و نه ثروت. همه قدرت و ثروت و امکانات و منابع کشور در اختیار دیگران بوده است. اما در وحدت



مشترکات در حدی زیاد است که هیچ شخص عاقلی نمی تواند آن‌ها را نادیده بینگارد.

هرچند از نگاه اتنیکی هزاره‌ها یک گروه خاصی هستند اما از نگاه فرهنگی و مذهبی ما یک خانواده بزرگ‌تر هستیم و گروه‌هایی مانند اقوام سادات، بیات، قزلباش و خلیلی جزو این خانواده هستند و همچنین شیعیان تاجیک و پشتوزیان و شیعیان اسماعیلیه که مجموعه قابل توجهی هستند و ما همگی سرنوشت مشترک داریم.

در سطح خانواده قومی، هزاره‌های سنی و هزاره‌های اسماعیلیه، همگی اعضای یک پیکر و جور و بازوی همدیگر هستند. هرچند در این رابطه امروز تلاش‌های زیادی آگاهانه یا ناآگاهانه از طرف گروه‌های متعددی در جریان است که بین ما فاصله و یا حتی تنش ایجاد کند ولی این آرزو را به گور خواهند برد. مردم هوشیار هستند و افراد نادان و ناآگاه ما هم باید هوشیار شوند.

سوم) ضرورت تغییر در استراتژی مبارزه و

در اندیشه و رفتار سیاسی و اجتماعی

با توجه به آنچه گفته شد بسیار ضروری است که در استراتژی مبارزه و در اندیشه و رفتار سیاسی و اجتماعی خود باید بازنگری کنیم. هزاره‌ها نباید با هیچ حکومتی در افغانستان رویارو واقع شوند مگر آن نوع حکومت‌هایی مانند حکومت خلقی‌ها که دست‌نشانده خارجی و موردتفرع عموم مردم افغانستان قرار گرفته بود. ما در جریان‌ها و رویدادهایی که صیغه عمومی و ملی پیدا می‌کند و تمام مردم افغانستان در آن سهیم باشند، باید در کنار سایر اقوام کشور بایستیم و همبستگی ملی خود را نشان دهیم. ما باید ارزش‌های نوین دنیای امروز را مطرح کنیم و حق‌خواهی و دادخواهی خود را هم به عنوان یک پدیده ملی و یک ضرورت عمومی ملی و در چارچوب ارزش‌های نوین دنیای معاصر مطرح کنیم و نه تنها به عنوان یک خواست قومی و ستمی و از سوی دیگر در کنار دیگران خود را مالک کشور و مسوول تحولات بشماریم و نه تنها یک ناظر بی طرف و غیرمسوول که تنها منتظر ترحم دیگران بمانیم. ما خود را باید صاحب حق بدانیم و شریک در خوب و بد کشور و شادی و غم همه مردمان این سرزمین. اگر ما چنین نباشیم چگونه از دیگران می‌توانیم توقع داشته باشیم که در غم و شادی ما شریک باشند.

بعد از این باید تنها قلم و کتاب و دانش و تکنولوژی روز، سلاح هزاره‌ها باشد و نه تفنگ و

ایجاد شد، سود برده‌اند و در همین ماحول رشد کرده‌اند.

دوم) جایگاه هزاره‌ها در مناسبات

ملی و در روابط درون قومی

هزاره‌های امروز قبل از هر چیز دیگر به یک پروسه عقلانی و مسالمت‌آمیز گفت‌وگو و دیالوگ نیاز دارند هم در سطح ملی و با اقوام دیگر افغانستان و هم در سطح درون قومی و در میان گروه‌های مختلف سیاسی و فکری هزارگی خود. ممکن است کسانی مخصوصاً از جوانان با این دیدگاه من موافق نباشند که به نظرشان احترام داریم اما همه باید بدانند که شیوه اتهام زنی و خودزنی و برخورد احساساتی و هیجانی و توهین و دشنام به دیگران، هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. باید همگی به یک گفتگوی منطقی روی بیاوریم.

هزاره‌ها باید با همه اقوام کشور رابطه دوستانه داشته باشند. ادبیات سیاسی و فرهنگی ما باید تغییر کند. از ادبیات نفرت و تعصب باید پرهیز کنیم. ما هیچ قومی را نباید در مقابل خود قرار دهیم. ما در جغرافیای واحدی به نام افغانستان و در کنار دیگر اقوام پشتون و تاجیک و اوزبیک و دیگران، هویت ملی مشترک و تاریخ و فرهنگ مشترک داریم. ما تافته جدا بافته نیستیم. ما هرچند محرومیت‌های تاریخی خود را داریم و باید هویت فرهنگی و قومی خود را حفظ کنیم و حقوق و مطالبات قانونی خود را داشته باشیم اما این خواسته‌ها را باید در قالب مطالبات ملی مطرح کنیم و عدالت را و توسعه و رفاه و آسایش را برای همه بخواهیم.

از سوی دیگر ما هزاره‌ها غیر از خانواده بزرگ ملی، به دو خانواده بزرگ دیگر نیز تعلق داریم. خانواده بزرگ مذهبی یعنی شیعیان افغانستان و خانواده بزرگ قومی یعنی همه هزاره‌های افغانستان. در همه این سطوح باید مشترکات را بجویم و از تفاوت‌ها و اختلافات صرف‌نظر و اجتناب کنیم. ما چرا از مشترکات خود با دیگران به نفع خود و دیگران استفاده نکنیم؟ ما چرا با تشدید اختلاف و بدبینی هم به خود ضرر برسانیم و هم به دیگران؟ آیا یک سیاست و دیپلماسی معقول و موفق در دنیای امروز و در سطح دولت‌ها همین نیست که چگونه از مشترکات و منافع مشترک در جهت تأمین منافع همه باید استفاده کرد؟ درست است بین تمام گروه‌های اتنیکی و فرهنگی و مذهبی همواره تفاوت‌ها وجود دارد و باید به این تفاوت‌ها احترام گذاشته شود ولی در کنار این تفاوت‌ها،

به‌طور خلاصه باید گفت: هزاره‌ها باید امروز علم و تکنولوژی بیاموزند و کار فکری و فرهنگی بیشتری انجام دهند و در تولید و تجارت و فعالیت‌های اقتصادی در داخل و خارج کشور سهم فعال بگیرند و بدانند که در دنیای امروز بدون داشتن دانش و تکنیک و بدون ثروت و سرمایه به هیچ هدفی نمی‌توان دست‌یافت. در کنار این دو، ادامه مبارزه مسالمت‌آمیز سیاسی و مدنی و رفتار مدنی و شهروندی تابع قانون بودن می‌تواند مردم ما را برای رسیدن به هدف و یافتن اعتبار و شخصیت وزین و مورد احترام کمک کند.

در کنار آنچه گفته شد، انکشاف متوازن، مشارکت عادلانه و متوازن در اداره عامه، تعدیل واحدهای اداری و تامین امنیت مناطق هزاره نشین، چهار اولویت عمده‌ای است که به‌صورت منسجم و هماهنگ و در تعامل با حکومت باید تعقیب شود تا مناطق هزارستان واقعا از حصار طبیعت رهایی یابد و جان و مال مردم مصونیت پیدا کند و آزادی‌ها و حقوق شهروندی مردم نیز تامین شود و در پهلوی آن‌ها بر تامین صلح سرتاسری در کشور و مبارزه همه‌جانبه با تروریسم و تندروی و افراط‌گرایی مذهبی و قومی نیز تاکید به عمل آید.

توسل به خشونت، افغانستان و مردم هزاره به‌طور خاص به حد کافی خشونت و تنگ را تجربه کرده و زیان‌های آن را با گوشت و پوست خود لمس کرده‌اند؛ از دوره عبدالرحمن تا طالبان و داعش و مانند آن.

مردم هزاره باید رسوبات قبیله‌گرایی را به دور بیندازند. شرم‌آورترین و زشت‌ترین پدیده طرح مسایل سمتی و طایفه‌ای و دایزنگی و جاغوری و بهسودی و مانند آن است که دقیقا مردم را به سمت تفکر قبیله‌ای سوق می‌دهد؛ همان تفکری که خود از آن رنج کشیده‌ایم و می‌خواهیم همه کشور را از چنگال آن رها سازیم. پیوند میان نسلی و بین رهبران دیروز و امروز یک ضرورت دیگر است و ایجاد فاصله بین نسل‌ها جز زیان هیچ نتیجه‌ای ندارد. همبستگی درونی یک ضرورت و تفرقه درونی یک خیانت است و عزت و اقتدار و اتوریته ما در اتحاد و وفاق ما است و این در راس خواسته‌ها و آرزوهای شهید مزاری قرار داشت که امروز متأسفانه همگی و یا اکثر رهبران و گروه‌های سیاسی و فرهنگی به‌جای وحدت بر طبل تفرقه می‌کوبند.

از سوی دیگر هزاره نباید همواره با یک نوع عقده برخورد کند. برخورد عقده‌ای راهگشا نیست. عقده چشم و گوش را کر و کور می‌سازد و حتی انسان را از عقلانیت و تشخیص سود و زیان دور می‌گرداند. از گذشته تلخ فقط باید عبرت گرفت و عبور کرد. ماندن در تاریخ گذشته ما را به هیچ هدفی نمی‌رساند. هرچند سرکوب هزاره‌ها توسط عبدالرحمن بی‌اندازه وحشیانه و از روی قساوت و بی‌رحمی و توام با جرایمی بوده که امروز از آن به نام جنایت ضد بشری و نسل‌کشی یاد می‌شود و از این جهت هزاره‌ها حق دارد که از این جنایت‌ها دل خونین داشته باشد اما از سوی دیگر باید گفت امروز ما نباید جنایت یک شخص یا یک رژیم را بر همه یک قوم تعمیم بدهیم و همه پشتون را دشمن هزاره و هزاره را دشمن همه پشتون تلقی کنیم و از طرف دیگر جنایت عبدالرحمن در افغانستان آن‌چنان عمومی بوده که به روایت همه منابع تاریخی از شمال تا جنوب و از غرب تا شرق کشور از کله‌منارهای این امیر جابر در امان نمانده است. شهید مزاری در تحلیل تاریخی خود می‌گفت جنایات عبدالرحمن نباید به همه پشتون‌ها تعمیم یابد و موجب دشمنی هزاره و پشتون شود.





شهید مزاری و درک درست از بازی سیاست

عبدالمخالق فصیحی

مقدمه

افغانستان به میدانی می‌ماند که میدان‌داران فاشیست آن فقط با بازی تک قاعده‌ای اهداف قبیله‌ای و تمامیت‌خواهی قومی‌شان را دنبال کرده و می‌کنند. این که تعصب، تبعیض و تمامیت‌خواهی خاستگاه اصلی این گونه بازی‌های مرگبار است، تردیدی در آن وجود ندارد، اما پرسش این است که ماهیت این بازی چیست، قواعد آن کدام است و داوری آن بر عهده کیست؟ پرسش از چیستی بازی، درک قواعد حاکم بر آن و تشخیص اصل داور و چگونه داوری در آن، مهم‌ترین اهداف این نگاره است که ضرورت پرداختن به آن را از منظر شهید مزاری موجب می‌گردد. ماهیت خشونت‌بار این بازی با جنگ‌های ویران‌کننده چه ارتباط دارد و قابل تغییر است یا نه، و نیز روند روبه‌جلوی آن توقف‌پذیر است یا خیر، منوط به درک صحیح از قواعد و داوری این بازی است. شهید مزاری که در یک برهه‌ی خاص مردانه وارد این میدان ترس‌آور شد، توانست شکستی در روند تغییرناپذیری آن ایجاد نموده و داوری را از یک‌جانبه‌گرایی به همه‌جانبه‌گرایی آن تبدیل کند. اما پس از مزاری شهید، نه تنها این بازی متوقف نشد که بی‌باکانه مرگ هزاره را به بازی گرفت. آنچه در این مسوده پی گرفته می‌شود نگاه شهید مزاری به این بازی، قواعد و داوری در آن است.

۱- چیستی بازی

نگاه قبیله‌ای و نژادی و نیز سلطه‌طلبی و تمامیت‌خواهی قومی در افغانستان دیرزمانی است که تنها یک جنسی از بازی را در این کشور رقم زده است. ماهیت اصلی این بازی، جنگ و خشونت است؛ جنگی که در شباهت‌ها و همانندی‌های سه‌صدساله دژخیمانه، متعصبانه و ویرانگرانه بودنش، خون‌بارتر از دیگری به پیش رفته و ماهیت خشونت‌بار خویش را علیه قوم خاص حفظ کرده است. در این بازی، ممکن است مهره‌ها، حال، قهری یا تاکتیکی، هرازگاهی عوض شده، اما هویت اصلی آن که جنگ‌افروزی و خشونت‌پروری و در نتیجه، قتل و کشتار عجین است، همچنان حیات تازه یافته است. دلیل اصلی چنین منطقی، تمامیت‌خواهی فاشیسم است که فلسفه وجودی خود را در خود همین جنگ و در نتیجه غلبه قهری بر سایر اقوام تعریف می‌کند. بقا و موجودیت‌شان را با تداوم و نیز بقای جنگ پیوند زده و جز این هویت دیگری هم ندارند. بی‌بایگی تاریخی و روحیه قبیله‌گرایی متعصبانه و غیر منعطف حاکمان پشتون، عوامل مهم رویکرد سیاست‌های فاشیستی و حیات‌مندی آن‌ها در شرایط خون‌ریزی و نسل‌کشی دیگران است. در واقع، پشتون‌ها

و دوام دار فرامی خواند. چنانچه خود رهبر شهید مردانه نشان داد که در صورتی امر دایر بین عزت و حقارت، مقاومت عدالت خواهانه بهترین شیوه برخورد با این بازی یکجانبه است. او درواقع تعلیم داد که ورود هوشیارانه و شجاعانه ما در اصل بازی فاشیست های جنگ افروز که به قصد نسل کشی طراحی کرده اند، تنها راه ایجاد وقفه یا متعادل نمودن بازی خشونت است. وارد شدن و مشارکت بی پاکنه در اصل بازی یکی از ناگزیری های زندگی رقت بار هزاره ها در این جنگل خون آلود است که باید ترس از مواجهه با آن را از خود دور سازیم. چون در این جنگل، نوک تفنگ به جای قانون عمل کرده و سلطه و اطاعت، بردگی، مردانگی و ایستادگی، سرنوشت محکوم کسانی است که قدرت و شهامت مواجهه با ترس را ندارند.

شهید مزاری با درک درست از اصل بازی تعلیم داد که اگر در این کشور فقط یک بازی (جنگ) وجود دارد و تنها همان هم راه حل دانسته می شود، پس باید شجاعانه در این بازی ورود پیدا کرد همه در مصایب و تلخ کامی های ناشی از این اشک بریزند، نه یک قوم. اما او درعین حال به صراحت اعلام کرد که قدرت طلب نیست، ولی دفاع از مردم را بدون داشتن قدرت، ساده لوحانه می دید. او در بازی با سیاف بیان کرد که جنگ از طرف اتحاد سیاف بر ما تحمیل شد، درحالی که ما نه از سیاف حق خواسته بودیم و نه حق ما پیش سیاف بود. (احیای هویت، ۱۳۸۴، ص ۲۸۸). این گفته ها نشان دهنده ورود شجاعانه و زیرکانه مزاری شهید به تنها بازی افغانستان بر اساس قواعد خاص آن بود!

۲- قواعد بازی

این بازی سخت و رقت انگیز دارای دو قاعده مشخصی پیروزی یا سلطه و بازدارنی است. حاکمان فاشیست و تمامیت خواه پشتون همواره بر اساس قاعده نخست عمل کرده اند. جنایات تاریخی، نسل کشی های عبدالرحمانی و غنی واره فعلی همه در راستای پیروزی و غلبه آن ها در این بازی تا محو هویت و موجودیت دیگران انجام گرفته است. تمام پروژه های سلسله وار ستم و جنایت آمیز، مانند کوچ دادن اجباری،

و حاکمان مستبد این تبار، جنگ، توحش و درندگی را یک نیاز همیشگی برای حفظ موقعیت سیاسی و موجودیت بی تاریخی خود می دانند. پس ماهیت اصلی این بازی، جنگ و خون ریزی است که از دیرزمانی توسط سیاست گذاران پشتون به راه انداخته شده است.

اما آیا این بازی به راستی پایان ناپذیر و غیرقابل توقیف است؟ رهبر فرزانه شهید مزاری بزرگ بیان داشت: «جنگ علیه ما یک توطیه است تا وقتی که موجودیت داشته باشیم، حیثیت داشته باشیم و هویت داشته باشیم، سر ما توطیه است.» (احیای هویت، ۱۳۸۴، ص ۲۸۹) در این صورت، پرسش به گونه ی دیگر مطرح می شود و آن این که آیا با محو موجودیت، دست برداشتن از حیثیت و پذیرش حقارت، بازی یعنی جنگ و نسل کشی پایان می پذیرد و تبعیض گران دست از توطیه برمی دارند؟ آیا به گفته رهبر شهید: «این مساله که ما طی سه صد سال محکوم شده بودیم، در تاریخ افغانستان محو شده بودیم و کسی ما را با هویت هزاره قبول نداشت و هزاره گفتن و هزاره بودن در این مملکت به زعم بعضی ها ننگ بود (احیای هویت، ص ۲۸۸)»، از سر ما برداشته می شود و دیگر هزاره بودن جرم نخواهد بود؟ پاسخ این است که محو هویت، کتمان یا حساس نبودن در برابر آن ممکن است از گرمی بازی (جنگ) موقتا بکاهد، ولی اصل بازی همچنان در وضعیت خشونت بار آن نگه داشته می شود تا هرزمانی که بخواهند شعله ور سازند. چون هویت فاشیست های خشونت طلب با جنگ و خون ریزی تعریف شده است و این هردو حالت تسلیم و مقاومت را در برمی گیرد.

درنده خوئی و وحشی گری درواقع بر ساخته نگاه فاشیستی و تمامیت خواهی سردمداران فاسد و متعصب افغان تبار است که اقوام دیگر و خصوصا هزاره را در حال با هویت مجرمانه می نگرند. پس راه چاره چیست؟

شهید مزاری گفت «باید آگاه بود که حق داده نمی شود بلکه حق گرفته می شود (احیای هویت، ص ۲۸۸)». این گونه باید ها از زبان یک رهبر متعهد و آگاه، هزاره را در هر شرایطی به ایستادگی و مقاومت طولانی



سلطه را با قاعده بازداري به شکست مواجه ساخت و ترس از ورود به بازی جنگ آفرینان را از دل هر مدعی رهبری و توده‌های خسته از تبعیض، بیرون کشید تا داور این بازی را به داوری برای هزاره هم دعوت کند.

۳- داور بازی

حال که ما ناگزیر از ورود به بازی تحمیلی هستیم و مقاومت غرب کابل هم بر محوریت شهید مزاری این را به ما آموزش داد، باید پرسیم که داور چیست؟ شهید مزاری، اضافه بر درک درست از اصل بازی، با دقت تمام متوجه شد که وظیفه داوری در این میدان به عهده قدرت بوده و تنها خود قدرت است که داوری می‌کند. در این بازی تنها قدرت است که به داوری نشسته و اوست که نتایج بازی را در همه میدان‌ها نبرد نظامی، ساسی و اجتماعی مشخص می‌کند. بنابراین، بدون قدرت، نه حق گرفته می‌شود و نه سهم سیاسی کمیت و کیفیت آن معین می‌گردد، نه سخن از حفظ موجودیت معنا دارد و نه پست‌های وزارت و معاونت ره به‌جای می‌برند. چون موضوع این بازی تنها سهم هزاره در قدرت نیست، بلکه طرح اصلی بازی و موضوع همیشگی آن موجودیت این مردم است که فقط با داوری قدرت یا حفظ می‌شود و یا از بین می‌رود. براین اساس، شهید مزاری بدون هیچ ترسی و بدون در نظر داشت هیچ ملاحظه شخصی وارد این بازی شد تا داوری یک‌جانبه قدرت را به همه‌جانبه آن تغییر دهد. بازداري از داوری بی‌رحمانه قدرت که بدون مرگ هزاره پایان نمی‌پذیرفت، تنها راه‌کاری است که بازهم باید خود قدرت را به قضاوت و داوری واداشت تا اگر قضاوت دایمی آن مرگ هزاره است، مرگ دیگران را هم داوری کند.

با درک درست از شرایط بازی که تنها قدرت در آن داور است، وزارتخانه‌ها و حتی معاونت‌های اول و دوم به‌عنوان سهم هزاره از قدرت بدون داوری خود قدرت، به گاراژهای می‌مانند که باید کهنه آهن‌ها را در آن انبار نمود. چون در میدانی که قدرت در آن تعیین‌کننده سهم و حق اقوام است، وزارت و معاونت بدون داشتن صلاحیت ناشی از قدرت به‌مراتب سخیف‌تر از گاراژها و خرابه‌های است که کهنه اجناس در آن تلبار می‌گردد.

قتل عام‌ها، ترور و انتحار و گماشتن کوچی‌های بیابان‌گرد به‌عنوان یک داغ روی جگر هزاره‌ها و مناطق هزاره نشین، همه مبتنی بر منطق سلطه و غلبه مطلق است. بازی بر اساس این قاعده یک استراتژی دایمی برای حاکمان فاشیست بوده است که از جمع کردن فتوا برای قتل عام هزاره توسط عبدالرحمان و سپس فاجعه اجیرستان و ارزگان (مختصر المتقول، ص ۱۴۳) تا شهادت شهید مزاری و فاجعه خونین میدان روشنایی، به یک‌رویه عمل کرده است. طبق همین قاعده غلبه مطلق است که مدام خون تازه از خنجر فرو رفته در قلب تاریخ هزاره بر اثر ظلم، تبعیض، زمین‌های غصب شده، کشتارهای شصت و دو درصدی و حتی سنی‌سازی از این مردم، جاری است. در جانب مقابل، هزاره‌ها یا اصلاً توان ورود در بازی خون آسمان تبعیض پیشه را در خود ندیده و یا هرزگاهی به‌حکم جان به لب رسیدن، مقاومت‌هایی را در جهت قاعده سازی دیگر رقم زده‌اند. هرزمانی که جرقه‌های مقاومت در آسمان بی‌ستاره هزاره برق‌زده و عده‌ای از خود گذشتگان مردم را به نمردن زیر تیغ ستم و ستمگری استبداد فراخوانده، همه بر مبنای دفاع از هویت و موجودیت خود بوده است. اما در این میان، شهید مزاری مقاومت عدالت‌خواهانه را برای ورود به بازی فاشیست از حالت خودکشی‌آمیز بودن هر مقاومتی بیرون کشید و آن را به‌عنوان یک قاعده اصلی دیگر در این بازی در برابر قاعده سلطه و غلبه جانب مقابل تبدیل کرد. این قاعده، قاعده بازداري است. ورود شهید مزاری در این میدان، بازی را از تک قاعده‌ای خارج و مقاومت را به‌عنوان قاعده بازداري بر اصل بازی تثبیت و بر بازیگران آن تحمیل نمود. چون او به‌خوبی دریافته بود که بدون وارد شدن به میدان بازی، نتیجه آن همیشه به نفع دشمن قضاوت خواهد شد که باخت همیشگی و خفت دایمی را برای مردم ما در پی خواهد داشت. قاعده بازداري، دفاع صرف نیست، بلکه بازی شانه‌به‌شانه با دشمن بر محوریت قاعده خود بازیگران است. در این گونه موضع‌گیری، دفاع و تهاجم هردو محتمل است و چه‌بسا که دشمن را از موضع تهاجمی همیشگی آن‌ها به موضع دفاعی وادار سازد. شهید مزاری و مقاومت غرب کابل، قاعده

پذیرفته‌شده را برای هر بازیگری نفی کرد و گفت که هیچ‌کس در این میدان محکوم به شکست نبوده و صرفاً تماشاچی بازنده نیستند. این ناعادلانه است که فقط مرگ هزاره، تاجیک، ازبک و... به بازی گرفته شود، بلکه سر یک افغان یا پشتون هم می‌تواند در گوشه‌ی دیگر میدان گذاشته شود تا همه‌چیز، غم و شادی، ویرانی و بیچارگی، محرومیت و مظلومیت و سربلند و فرزانی، به‌صورت متعادل بین همه‌ی اقوام تقسیم گردد. او به دنبال عدالت بود، اما عدالت را در سایه داوری قدرت میسر می‌دید، چون منطق سیاست این بود و هست. طبق داوری قدرت، خون هیچ قومی از قوم دیگر رنگین نبوده و بنابراین در صورت تداوم جنگ و خشونت علیه مردم مظلوم هزاره، عادلانه نیست که تنها مادران هزاره سوگوار همیشگی بازیگران قدرت باشند و قدرت نیز بی‌رحمانه علیه مردمی از پیش محکوم داوری کند، بلکه اگر سوگواری تنها نتیجه قطعی این بازی است، پس باید مرگ و ماتم نیز مساویانه مادران همه را سوگوار سازند.

۴- تنها یک انتخاب

با توجه به اصل بازی یعنی جنگ و نیز درک درست از داوری قدرت، یک‌راه و یک حق بیشتر وجود ندارد و آن، انسجام و وحدت در جهت اقتدار است. شهید مزاری بیان داشت در مقابل مردم هزاره یک‌راه وجود دارد و آن وحدت و یکپارچگی است و یک حق نخواهید و یک هدف داشته باشید. (احیای هویت، ۱۳۸۴، ص ۲۸۸). این یک حق، همان اقتدار و سهم داشتن در اصل قدرت است، نه زیستن در سایه آن، تعیین‌کنندگی در اصل بازی است، نه تعیین‌شده در آن، سخن از موضع اقتدار برای تثبیت موجودیت و دفاع از منافع مردم است، نه محو موجودیت و معامله با آن. هرچند راه‌حل اصلی شهید مزاری، تفاهم بود، نه ادامه این بازی کثیف و غرق شدن مردم افغانستان در دریای مصایب ناشی از آن؛ اما ستم‌پیشگان فاشیست در طول تاریخ به گونه‌ی بازی را هدایت کرده‌اند که هیچ راهی جز مقاومت برای یک رهبر آگاه، ایثارگر، متعهد به منافع مردم و از خود گذشته‌ای چون مزاری

به همین دلیل، شهید مزاری به پنج وزارت به‌عنوان سهم هزاره پوزخند زد و فقط از یک وزارت کلیدی سخن گفت. معنای این سخن این است که در این کشور سهم سیاسی ذیل قدرت تعریف می‌شود و بدون قدرت سهمی وجود ندارد تا سخن از کمیت آن به میان آید. طبق بینش رهبر شهید وزارت‌ها و معاونت‌های نمادین، نه‌تنها مشارکت ما را در اصل بازی تضمین نمی‌کند که به معنای سرنهادن به این حکم ننگینی "یا بمیر یا ساکت باش" است. پس قدرت به‌عنوان تنها داور بازی، ضمن توانا ساختن صاحبان سهم در آن بازی را به تعادل یا دست‌کم روند مرگبار آن را همگانی می‌سازد تا همه برای صلح و امنیت تقلا نمایند.

درک صحیح شهید مزاری از بازی و داوری قدرت، هزاره را در موقعیت تعیین‌کننده اصل بازی، قواعد و داور آن قرار دارد. شهید مزاری تعلیم داد که در این کشور، حق مشارکت عادلانه در قدرت، خود عدالت و مساوات، جایگاه و سهم سیاسی اقوام با قدرت خورده و تضمین می‌گردد، نه با چیزی دیگر. پس اگر تنها قدرت تعیین‌کننده بازی و نتیجه آن است، بی‌عرضگی است که هزاره مانند هرکسی دیگر آن را در اختیار نداشته باشد و در عوض، سایه قدرت را از دیگران گدای نمایند. شهید مزاری قدرت طلب نبود، ولی باور داشت که اگر قرار است محفل بازی سیاسی مدام با مرگ و نسل‌کشی مردم هزاره رونق یافته و کام‌های فاشیستان قومی فقط از شهد خون هزاره شیرین شود، باید مقتدر شد تا قدرت در هر میدانی برای هزاره هم داوری و قضاوت نماید. طبق این ایده، معاونت یا وزارت بدون قدرت، یک هویت و موجودیت در سایه است و هویت در سایه، اضافه بر این که ترس از ورود به بازی فاشیست را در دل نسل‌های آینده ما نهادینه می‌کند، بزدلانه سرنهادن به‌قاعده سلطه دیگران بدون داشتن قاعده مشخص بازی از جانب خود است.

زندگی نمادین در معاونت‌های نمادین درواقع، اظهار عجز از بازی مقتدرانه و پشت کردن به مهم‌ترین دست‌آورد مزاری شهید (ترس زدایی از مواجهه با خشونت) است که برای آن خون‌دل‌ها خورده شد. او با این ترس زدایی هرگونه وجه برتری‌ای از پیش

غلبه، پیروزی و سلطه‌طلبی مطلق به‌پیش رفته است. در این بازی، هیچ وجدان انسانی‌ای، هیچ نهادهای عدلی و حقوق بشری جز خود قدرت داوری نمی‌کند. حقوق مردمان بی حق، سهم سیاسی بی‌سهمان غیر پشتون و حتی عدالت نیز بر اساس قدرت تعریف و تعیین می‌گردد. در این میدان یک‌جانبه‌گرایی و بازیگران تمامیت‌خواه، فقط شهید مزاری دریافت که هم اصل بازی، هم قواعد و هم داوری در آن ذیل قدرت جای گرفته و تنها قدرت تعیین‌کننده حق و سهم سیاسی است. براین اساس، شهید مزاری با استفاده از قاعده بازدارندگی و حتی تثبیت آن، توانست قاعده همیشه غلبه و سلطه را تعدیل و قدرت را از داوری به نفع یک قوم به قضاوت برای همه وادارد. او قدرت را هرگز برای قدرت‌طلبی نخواست ولی آگاهانه پرسید چرا در این کشور قدرت تنها برای یک قوم داوری کند؟ مقاومت عدالت‌خواهانه بهترین راه‌کار شهید مزاری برای جلوگیری از داوری یک‌جانبه قدرت بود. این راه‌کار، همان قاعده بازدارندگی است که شهید مزاری در تک بازی افغانستان اضافه کرد و آن را از تک قاعده‌ای سلطه خارج کرد.

یادداشت‌ها

- ۱- زابلی، محمد بن وطن داد، مختصر المنقول در تاریخ هزاره، قم، فرانشر، چاپ اول.
- ۲- احمد رشید، طالبان، زنان، تجارت مافیا و پروژه عظیم نفت در آسیای مرکزی، ترجمه: نجله خندق، تهران، نشر بقعه، ۱۳۸۲.
- ۳- الیویه روآ، ترجمه: علی عالمی کرمانی، افغانستان، از جهاد تا جنگ‌های داخلی، ناشر: محمدابراهیم شریعتی (عرفان) افغانستانی، ۱۳۹۰.

- ۴- محمد توسلی، سیمای ارزگان، قم، نشر آراسته، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- ۵- بصیر احمد دولت‌آبادی، هزاره‌ها از قتل‌عام تا احیای هویت، چاپ اول، ۱۳۸۵ شمسی.

بزرگ باقی نگذاشته‌اند و این وضعیت دایمی اقوام غیر پشتون و خصوصاً هزاره است که فقط با وحدت و انسجام قابل بازدارندگی است. وحدت و انسجام نه با برگشت به گذشته و ماندن در آن است و نه با سکوت در برابر خیانت‌های امروز به دست می‌آید، بلکه با الگوگیری و عبرت‌آموزی دیروز و نقد مجذبه از کاستی‌های امروز محقق می‌شود. به همین خاطر، بایسته است تجلیل از شخصیت شهید مزاری به جای شخص آن، بر محور شاخصه‌های آن پیرفرزانه در دو ساحت رفتار و گفتار با در نظر داشت شرایط امروز، واقعیت‌های درونی ما و چشم‌انداز روشنی آینده باشد تا وحدت و انسجام را در راستای بازیابی راه‌های قدرت و اقتدار مزاری و راه‌های آن جست‌وجو کرده باشیم. در غیر این صورت، دفن قهرمان و قهرمانی هر دو در گذشته خواهد بود. تعهد شهید مزاری نسبت به منافع مردم، حساسیت وی در برابر سرنوشت جمعی، شجاعت بی‌نظیر وی در مقابل خطر و درک درست ایشان از منطق جاری سیاست و بازی‌های سیاسی، بهترین الگوهای رهبری برای مدعیان امروز و فردا است که ما را از سپردن سرنوشت خود به دست هرکسی بر حذر داشته، نقد خیانت هر خائنی را مجاز و سکوت در برابر آن را خلاف منافع مردم و مانع بزرگی برای وحدت و همدلی می‌داند. شاخصه‌های جامانده از رهبر شهید، همیشه جاوید است، اما در معرض فراموشی قرار دارد و آن، اکثراً به مراسم آیینی از این رهبر متعهد و حساس نبودن در برابر بی‌خردی، رفتارهای منفعلانه و خائنه مدعیان رهبری امروز است. به فرموده خود وی: «پیر و جوان، زن و مرد توجه داشته باشید که در بین شما کسی خیانت نکند (احیای هویت، ص ۲۹۹)».

فرجام سخن

حاکمان فاشیست در افغانستان بازی خون‌باری را بر سر مرگ اقوام غیر حاکم و خصوصاً هزاره‌ها به راه انداخته‌اند. ماهیت اصلی این بازی، جنگ و خشونت از خاستگاه قوم‌گرایی و نژادپرستی است که همواره با قاعده

عدالت اجتماعی برای همه اقوام و ملیت‌های ساکن در این کشور خواهان شده است.

شهید مزاری چه کسی بود و چطور راست‌قامت جاودانه تاریخ شد؟

شهید مزاری در سال ۱۳۲۶ در قریه نانویی چارکنٹ و در خانه حاجی خداداد که شغل زراعت و مالداري را داشت زاده شد، پدرش اصلاً از سرخ جوی ورس مرکز هزارستان بوده است، در سال ۱۳۴۸ بنا بر ادای وظیفه ملی به عسکری می‌رود و در سال ۱۳۵۰ به خاطر ادامه تحصیل به شهر قم مسافرت می‌کند و در سال ۱۳۵۷ هم‌زمان با قیام مردمی چارکنٹ علیه رژیم مزدور باند خلق و پرچم شهید مزاری دوباره به زادگاهش برمی‌گردد و در همان سال به تاسیس سازمان نصر اقدام می‌کند، در سال ۱۳۶۰ دوباره به ایران مسافرت می‌کند و در سال ۱۳۶۵ در اوج جنگ‌های داخلی در هزارستان دوباره به افغانستان برمی‌گردد، در سال ۱۳۶۸ به همکاری سران گروه‌های جهادی هزاره‌های شیعی به تاسیس حزب وحدت اقدام می‌کنند و در سال ۱۳۶۹ به‌عنوان دبیر کل حزب وحدت انتخاب می‌شود و در سال ۱۳۷۱ با پیروزی مجاهدین بر کابل مرکزیت حزب وحدت را به کابل انتقال می‌دهد، با نادیده گرفتن حقوق هزاره‌ها توسط دولت تمامیت‌خواه و انحصارگر ربانی و مسعود، شهید مزاری حرکت عدالت‌خواهانه غرب کابل را راه‌اندازی می‌کند و بعد از دو سال و هشت ماه رهبری این حرکت عدالت‌خواهانه در نهایت در ۲۳ حوت سال ۱۳۷۳ در چهار آسیاب به دست طالبان شهید می‌شود.

بعد از آن جنازه شهید مزاری توسط طالبان با بالگرد به غزنی انتقال داده می‌شود و در یک حادثه ساختگی جنازه‌ها در منطقه واغظ در اطراف شهر غزنی از بالگرد به پایین انداخته شدند و بعداً جنازه شهید مزاری از غزنی بر بال‌های پیروانش در



شهید مزاری و عدالت اجتماعی

مقدسی انگوری

یکم

این نوشته کوتاه را تقدیم به روح بلند و آزادمردی از تبار ریسمان به دوشان تاریخ می‌کنم که در بلخ باستان، خطه مرد خیزی که مولوی و بوعلی در آن زاده شده، خورشید گونه طلوع نمود و در بامیان باستان از بلندای آسمان نور عزت و یگانگی افشاند و در غرب کابل با ندای عدالت‌خواهانه خود برای همیشه تاریخ جاودانه شد.

شهید مزاری یگانه فرد راست‌قامت و جاودانه است که اسم او با قامت راست و بلند عدالت در سرزمین محروم افغانستان گره خورده و ماندگار شده است، در سرزمین افغانستان عدالت بدون نام مزاری معنی و مفهومی ندارد چون در طول تاریخ ستم‌بار این کشور برای اولین بار مزاری بزرگ شعار زیبای عدالت را برای مردمان تحت ستم این سرزمین تعریف نموده است و زندگی با عزت و حقوق مساوی را، مساویانه طبق موجودیت فیزیکی اقوام در سایه

پیدا شد و شب حادثه اول صدای بالگرد را شنیدیم و بعد صدای متواتر فیر گلوله از منطقه شنیده شد، چون محل حادثه در نزدیکی ده ما قرار داشت مردم قریه همه با چراغ‌های الیکین بیرون شدند و به طرف محل حادثه حرکت نمودند به نزدیکی‌های پنج صد متری محل که رسیدیم طالبان مانع نزدیک شدن به محل حادثه شدند.

فردای آن روز وقتی به محل حادثه رفتیم دیدیم که جنازه‌ها در آنجا افتاده بودند بعد از جستجو مردم محل جنازه ابوذر را شناسایی نمودند، اما هرچه جستجو نمودیم در محل حادثه خون دیده نمی‌شد و معلوم بود که حادثه جعلی و ساختگی بوده است.

دوم

نویسندگان و متخصصان زندگی‌نامه دوران زندگی شهید مزاری را به سه بخش تقسیم نموده است. بخش اول دوران طفولیت تا رفتن به سربازی و مسافرت در سال ۱۳۵۰ و در سال ۱۳۵۷ با عزیمت دوباره به وطن و تاسیس سازمان نصر.

بخش دوم از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ یعنی دورانی که شهید مزاری در سازمان نصر فعالیت داشته است.

بخش سوم از ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۳ دورانی که شهید مزاری در حزب وحدت اسلامی فعالیت نموده است.

برای شناخت هرچه بیشتر شهید مزاری بهتر است که به گذشته او برگردیم و زندگی او در طول حیاتش کنجکاوی نموده و رمز و رازی که او را جاودانگی همیشگی بخشیده است را در گذشته او پیدا کنیم.

قبل از همه باید یادآوری کنم که شهید مزاری مثل بقیه انسان‌ها یک انسان بود و انسان‌ها طبیعتاً در زندگی اجتماعی خود دارای اشتباهات می‌باشد و همین اشتباهات در نهایت خیلی از انسان

زمستان سرد و پربرف آن سال به پرواز درمی‌آید و تا یکااولنگ هزاران نفر جنازه رهبر و اسطوره خود را همراهی می‌کنند و در نهایت جنازه شهید مزاری از یکااولنگ توسط بالگرد به بلخ نامی انتقال داده می‌شود و در زادگاه خود بلخ باستان برای همیشه تاریخ در دل خاک آرام می‌گیرد.

در این قسمت یکی از خاطرات انجینر عقیل یکی از اعضای شورای مرکزی حزب وحدت را که به خاطر تحقیق و بررسی چگونگی حادثه ساختگی طالبان که ادعا می‌نمود که طالبان حین انتقال شهید مزاری و یارانش به طرف قندهار در نزدیکی‌های شهر غزنی چون دست و پای شهید مزاری بسته نبوده است به قصد اینکه بالگرد را در غزنی پایین نماید بر خلبان حمله‌ور می‌شود و در نهایت موقع پایین آمدن و فرار مزاری و همراهانشان با طالبان درگیر شده و در نهایت همه شهید می‌شوند.

انجینر عقیل می‌گوید: که در سال ۱۳۷۵ هم‌زمان با سقوط دولت ربانی توسط طالبان من به سرپرستی یک هیأت برای تحقیق و چگونگی این حادثه عازم منطقه واغظ در اطراف شهر غزنی شدم و در آن منطقه با دو نفر از کسانی که در شب حادثه خودشان در صحنه بودند ملاقات داشتیم. آن دو نفر یکی بنام ملک رسول چوبی از برادران پشتون و دیگری بنام مامور ظاهر از برادران بیات بودند که خانه این دو نفر حدود یک نیم کیلومتر از محل حادثه دورتر می‌باشد.

انجینر عقیل می‌گوید که وقتی ما در منطقه واغظ رسیدیم ابتدا در خانه ملک رسول چوبی رفتیم و بعد با مامور ظاهر به محل حادثه رفتیم البته این در زمانی بود که حکومت امارت اسلامی طالبان در منطقه ولایت غزنی برقرار بود و در همان روز هم کابل توسط طالبان سقوط کرد. ایشان می‌گوید وقتی در محل حادثه رسیدیم آن دو نفر تعریف می‌کرد که روزی قبل از حادثه دو موتر دات سن نظامی طالبان به این منطقه

حزب وحدت این جنگ‌ها برای همیشه به فراموشی سپرده شد.

البته منظورم از نوشتن موضوعات جنگ داخلی این است که باید زندگی‌نامه شهید مزاری دقیق بررسی و کنجکاوی شود تا نکات مثبت زندگی سیاسی شهید مزاری برجسته شود چون نقطه‌های مثبت و منفی از دوران زندگی شهید مزاری هر کدام به سهم خود در جهت شکل‌گیری شخصیتی پیروانشان سودآور می‌باشد. پیروان شهید مزاری به تاسی از او مسیر حرکت آینده خود را بر مبنای عملکرد شهید مزاری استوار نمایند. باید طرفداران شهید مزاری عملکردهای آن شهید را دقیق بشناسند و بفهمند که شهید مزاری چگونه به بابه مزاری و اسطوره عدالت‌خواهی مبدل شد. برای دوست داران مزاری آنچه مهم است شناخت نکات ضعف و قوت بابه مزاری می‌باشد چون شهید مزاری کسی بود که با در نظر داشت از عملکردهای گذشته خود گام‌های آینده را برمی‌داشت، یعنی شهید مزاری همیشه درصدد جبران اشتباهات گذشته احزاب بود و همیشه تلاش می‌کرد که اشتباهات گذشته را با برداشتن گام‌های مثبت در جهت آرمان تاریخی مردم هزاره جبران نماید.

شهید مزاری وقتی بابه و اسطوره عدالت‌خواهی شد که با یک چرخش قابل‌ملاحظه‌ی روش مبارزات خود را و مسیر مبارزات خود را به محرومیت تاریخی مردم خود پیوند داد، یعنی شهید مزاری درواقع بعد از ده سال متوجه شد که بنیادگرایی اسلامی و سردادن شعارهای اسلام رادیکالی فقط درد ملتی را در سرزمین که هویت تاریخی و نژادی آنان زیر سوال می‌باشد درمان نمی‌کند. شهید مزاری بعد از ده سال سردادن شعارهای اسلام رادیکالی متوجه می‌شود که برای هزاره‌ها در قدم اول آنچه مهم است تثبیت هویت تاریخی و نژادی هزاره‌ها در سرزمین بنام افغانستان می‌باشد و شهید مزاری دقیق درک نموده بود که هویت

را به پختگی و جاودانگی همیشگی می‌رساند. بنابراین بر همه پیروان شهید مزاری است که تمام مراحل زندگی شهید مزاری را به‌عنوان بابه، رهبر و به‌عنوان رهبر و اسطوره کنجکاوی، تحلیل و تفسیر نمایند تا شهید مزاری را بیشتر و بهتر بشناسند. بنده یکی از کسانی هستم که مزاری را به‌عنوان اسطوره جاودانه در تاریخ افغانستان و در تاریخ هزاره‌ها قبول دارم.

از آنجایی که شهید مزاری را در سال ۱۳۶۷ در جلسات یک‌ماهه که به خاطر تشکیل حزب وحدت در بامیان دایر بود از نزدیک دیده‌ام و هم‌چنین مطالعات هم در رابطه با زندگی‌نامه استاد شهید داشته‌ام می‌خواهم در رابطه بازنگری استاد شهید نکاتی را یادآوری نمایم. به قسمت اول از زندگی شهید مزاری که شامل زندگی خصوصی و دوران تحصیل ایشان می‌شود کاری ندارم و آنچه برای من مهم می‌باشد بخش دوم و سوم از دوران زندگی شهید مزاری است و این دوران، دورانی است که فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی استاد شهید مزاری را به نمایش می‌گذارد. آنچه یادآوری نمودم استاد شهید در سال ۱۳۵۷ با جمع از هم‌فکران خود سازمان نصر را تاسیس می‌کنند. سازمان نصر یکی از گروه‌های اسلامی در افغانستان بوده است که به تاسی از اندیشه‌های آیت‌الله خمینی و مذهب شیعی بر مبنای ولایت‌فقیه فعالیت‌های خود را در افغانستان آغاز نموده است. البته فعالیت‌های ده‌ساله سازمان نصر در افغانستان مثل گروه‌های دیگر همراه با درگیری‌های داخلی در هزارستان بوده است و در طول این مدت سازمان نصر و گروه‌های چون حرکت اسلامی، شورای انقلابی اتفاق اسلامی و پاسداران جهاد اسلامی در بعضی مواقع درگیر بودند و حاصل این جنگ‌ها علاوه بر خرابی‌های زیاد و کشته شدن فرزندان هزاره از هر جناح نتیجه دیگری نداشته است که با درایت رهبر شهید و تشکیل

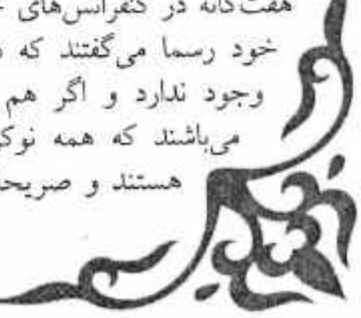
افغانستان به هزاره‌ها، زن‌ها و هندوها حق و حقوقی قابل نیستیم.

زمانی که گروه‌های هفت‌گانه به دستور پاکستان بنام طرح لاهور حکومت موقت را تشکیل دادند و ائتلاف هشت‌گانه هزاره‌های شیعی را که مرکز آن در ایران بودند نادیده گرفتند، هیاتی از جانب ائتلاف هشت‌گانه از ایران عازم پشاور می‌شود و در آنجا طی یک جلسه با سران حکومت موقت هفت‌گانه دیدار می‌نماید و در این جلسه آقای مولوی یونس خالص از جانب حکومت موقت صحبت می‌کند آقای یونس خالص فردی بود که زبان فارسی را خوب بلد بود، اما به خاطر تعصب در این جلسه به زبان پشتو صحبت می‌کند، باوجود اصرار سران هشت‌گانه مبنی بر اینکه باید آقای خالص به زبان فارسی صحبت نماید بازهم اصرار آنان به جای نمی‌رسد و آقای یونس خالص می‌گوید که شما شیعه‌ها چه حقی را می‌خواهید؟ ما به شما حق و حقوق قابل شده‌ایم که آن نوکری، ملازم، چیراسی و چوکی داری هست. در جواب آقای خالص شهید مزاری اعتراض می‌کند اما اعتراض شهید مزاری به جایی نمی‌رسد. در چنین شرایطی حساس و تاریخی بود که شهید مزاری دست به تأسیس حزب وحدت اسلامی زد، حزب وحدت اسلامی در زمان خودش بزرگ‌ترین و بااقتدارترین حزب در بین احزاب سیاسی اسلامی در صحنه سیاسی افغانستان آن روز بود که دارای هفتاد نفر عضو شورای مرکزی و هفتاد نفر عضو علی‌البدل بود. با تشکیل حزب وحدت اسلامی شهید مزاری به دنبال تحقق هویت تاریخی و فرهنگی مردم هزاره در افغانستان رفت و با پیش‌کش نمودن عدالت اجتماعی در افغانستان خواستار حضور هزاره‌ها به تناسب موجودیت فیزیکی آن در کنار بقیه اقوام افغانستان گردید و به خاطر همین مساله بود که شهید مزاری فریاد برآورد که ما می‌خواهیم دیگر هزاره بودن در افغانستان جرم نباشد.

تاریخی و نژادی هزاره در سایه قتل‌عام‌های که بر این مردم در طول تاریخ روا داشته شده است کاملاً محو شده است. این بود که شهید مزاری با تشکیل حزب وحدت اسلامی قاطع و استوار در جهت تثبیت هویت تاریخی هزاره‌ها برآمد. شهید مزاری در جریان جلسات مقدماتی حزب وحدت اسلامی در خزان سال ۱۳۶۷ دوران ده‌ساله جنگ‌های داخلی در هزارستان را دوران سیاه بعد از دوران عبدالرحمن جلاد قلمداد می‌کرد و با صراحت بیان می‌نمود که در طول این ده سال فرصت‌های بسیار بزرگ و طلایی را از دست دادیم. فرصت‌های که درواقع سرنوشت هزاره‌ها را در مدت ده سال دگرگون می‌کرد. شهید مزاری می‌گفت که اگر ما و شما همین امروز بر سر تشکیل حزب وحدت به توافق برسیم ده سال زمان نیاز داریم که تا شکل مثل شورای انقلابی اتفاق اسلامی را به وجود بیاوریم.

یگانه ویژگی و برتری شهید مزاری نسبت به همه رهبران سیاسی اسلامی افغانستان در آن زمان این بود که صادقانه اشتباهات گذشته را بیان می‌کرد و رک و پوست‌کنده پیشنهادهای خود را ارایه می‌نمود و با این صداقت او توانست هشت گروه متخاصم و غیر متخاصم شیعی را که ده سال در برابر هم جنگیده بودند تحت نام حزب وحدت یکجا و متحد بسازد، شهید مزاری در شرایطی اقدام به وحدت و همبستگی هزاره نمود که ائتلاف هفت‌گانه احزاب سیاسی اسلامی سنی مقیم پشاور تحت نام حکومت موقت لاهور اصلاً موجودیت هزاره‌ها را در افغانستان به‌طور علنی انکار می‌نمودند و رهبران هفت‌گانه در کنفرانس‌های خبری و مصاحبه‌های خود رسماً می‌گفتند که در افغانستان هزاره‌ی وجود ندارد و اگر هم هست تعداد اندکی می‌باشند که همه نوکران و دهقان‌های ما هستند و صریحاً می‌گفتند که ما در

در این مقاله به بررسی نقش و جایگاه شهید مزاری در جنبش ملی‌گرایان افغانستان پرداخته شد.



داشته‌اند و او می‌دانست که در سایه تحقق عدالت اجتماعی نه تنها هزاره بلکه تمام ملیت‌های ساکن در افغانستان و حتی حیوانات در این کشور در سایه عدالت صاحب حق و حقوق می‌شود و به همین جهت بود که شهید مزاری در دوران اخیر زندگی خود در طول دو سال و هشت ماه در غرب کابل ندای عدالت و تحقق عدالت اجتماعی را در افغانستان سر داد

مزاری فریاد می‌زد که من تحقق عدالت اجتماعی در افغانستان را یک اصل می‌دانم و خواهان آنم که با تحقق عدالت اجتماعی برای تمام ملیت‌های ساکن در افغانستان بر اساس موجودیت فیزیکی آن حقوق مساوی در نظر گرفته شود. شهید مزاری حتی در روزهای اخیر زندگی خود در غرب کابل و در آخرین سخنرانی خود صریحاً از مردم خواست که در جهت تحقق عدالت اجتماعی بر ضد تمامیت خواهان و استبدادگران متحد و یکپارچه شوند و صریحاً یادآوری نمود که امروز یک فرصت کاملاً استثنایی پیش آمده که باید همه متحد و یکپارچه شوند و در جهت تحقق عدالت اجتماعی در افغانستان تلاش نمایند و اگر این فرصت استثنایی و مهم از دست برود صدسال زمان نیاز داریم تا دوباره چنین شرایط و فرصتی فراهم شود.

در اینجا بازهم یک خاطره از انجینر عقیل عضو شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی می‌آورم. انجینر عقیل می‌گویند که دو سال و هشت ماه را که مزاری به خاطر تحقق عدالت اجتماعی فریاد می‌زد، در غرب کابل و در کنار آن اسطوره عدالت‌خواهی بودم و این روزها را با تمام سختی‌ها و با فراز و فرودهایش پشت سر گذراندیم و از این که اسطوره عدالت‌خواهی بود هیچ باکی نداشتیم چون سنگینی سختی‌ها و مشکلات سیاسی را او با تحملی که داشت بر دوشش حمل می‌کرد. ایشان می‌فرماید در شب ۱۷ حوت سال ۱۳۷۳ وقتی لشکر سیاه جهل و جنون طالبان از جنوب و غرب کابل با افراد و نظامی‌های سیاهش مثل زاغ و زغن غرب کابل را در تنگنا و

پیش‌کش نمودن عدالت اجتماعی توسط شهید مزاری به خاطر تحقق هویت تاریخی هزاره‌ها عکس‌العمل‌های را در پی داشت و در سطح سازمان ملل متحد تأثیرات خود را گذاشت و بعد از آن بود که نمایندگان سازمان ملل متحد وقتی وارد کابل می‌شدند مستقیم به سراغ شهید مزاری می‌رفتند و چندین بار آقایان بنین سوان، اخضر ابراهیمی و محمود مستیری وقتی وارد کابل شدند راست به دیدار شهید مزاری رفتند و این کار نمایندگان سازمان ملل مورد اعتراض دولت ربانی قرار گرفت و آنان در جواب گفتند که آقای مزاری طرح جامع برای افغانستان دارد و ما احترام خاصی نسبت به ایشان داریم و همچنین طرح عدالت اجتماعی از جانب شهید مزاری برای استبدادگرایان تمامیت‌خواهان در افغانستان بسیار سنگین تمام شد و حتی حساسیت‌های در داخل و افغانستان و کشورهای همسایه ایجاد نمود و بعد از آن بود که سرمایه‌گذاری‌های در داخل و پاکستان به خاطر خفه نمودن صدای رسای عدالت‌خواهی شهید مزاری شروع شد، و نتیجه این سرمایه‌گذاری‌ها جنگ‌های خونین و قتل عام وحشتناک را در افشار، چنداول و غرب کابل بر هزاره تحمیل نمود.

قتل عام مردم افشار یکی از جنایت‌های ضد بشری و ضد انسانی بود که توسط حکومت تمامیت‌خواه دولت ربانی و مسعود در ساحه چنداول و افشار کابل خلق شد و نظیر این جنایت ضد بشری و ضد انسانی را فقط می‌توانیم در جنگ‌های فاشیستی هیتلر در اروپا و قتل عام هزاره‌ها در دوران عبدالرحمن جلال، فاشیست، و مستبد در ارزگان و نقطه نقطه هزارستان آن روز مشاهده نمود. شهید مزاری در شرایطی تحقق عدالت اجتماعی را در افغانستان مطرح نمود که همه بر یک‌جانبه‌گرایی و تمامیت‌خواهی پای می‌کوبیدند. شهید مزاری با پیش‌کش نمودن عدالت اجتماعی به مساله‌ی بسیار مهمی پی برده بود و او دقیق می‌دانست که عدالت و تحقق عدالت اجتماعی جزو نیاز مردمی است که تحت شدیدترین تعصب و استبداد تاریخی قرار

سخنرانی‌های عدالت‌طلبانه خود در غرب کابل راه و مسیر روشن‌تر از آفتاب را در برابر رهروان خود گشوده است راهی که امروز مردم ما بانام‌های جنبش تبسم و جنبش روشنایی که در حقیقت همان راه روشن شهید مزاری به خاطر تحقق عدالت اجتماعی در کشور هست را مستحکم و استوار ادامه می‌دهند. روحش شاد و یادش جاودانه تاریخ باد.



محاصره خود قرارداد و لشکر خودخواه و تمامیت‌خواه شورای نظار و ربانی از شرق و شمال، مناطق غرب کابل را از زمین و هوا مورد تاخت و تاز وحشیانه خود قراردادند در آن شب من به همراه چند نفر از اعضای شورای مرکزی دیگر هر یک آقایان سعادت مالی، شهید ابراهیمی بهسودی، شهید اخلاصی و مرحوم قاسمی بهسودی به حضور شهید مزاری رفتیم. ساعت حدود دوازده و نیم شب است، وقتی وارد اتاق کار شهید مزاری شدیم دیدیم شهید مزاری پشت میز کارش نشسته قلم در دست و ورق‌های کاغذ در پیش رویش بود و روی کدام پلان مشغول کار بود، بعد از سلام و احوال‌پرسی با شهید مزاری صحبت‌ها را آغاز نمودیم و توضیح دادیم که شرایط حساس است و روزبه‌روز دارد وضعیت حساس‌تر می‌شود و درنهایت از شهید مزاری خواستیم به خاطر اینکه وجود شما در جهت رهبری هزاره سالم زنده بماند باید شما غرب کابل را ترک نمایید. شهید مزاری در جواب گفت که شرایط را من از شما بهتر می‌دانم و مردم ما در یک حالت بسیار حساس و خطرناک قرار دارند و حتما این مردم مورد چور و چپاول شورای نظار و دولت ربانی قرار می‌گیرند و از اینکه من فرار کنم و در آینده نتوانم خسارت این مردم محروم را جبران نمایم بهتر است که در همین جا کشته شوم تا در آینده فلاکت و در بدری مردم خود را با چشم خود نبینم. انجینر عقیل می‌گوید وقتی که ما این حرف‌ها را از بابه مزاری شنیدیم متوجه شدیم که بابه پیش‌تر از ما تصمیمات خود را گرفته است و به پیشنهاد ما را گوش نمی‌دهد و این بود که ما از دفتر کار شهید مزاری بیرون شدیم.

شهید مزاری در بیست دوم حوت ۱۳۷۳ توسط طالبان جنایت‌پیشه شهید شد و ظاهراً از بین مردم خود برای همیشه رفت و جاودانه شد، اما شهید مزاری در طول دو سال هشت ماه با فریادها و



حقیقتی فراتر از اسطوره!

محمد عزیزی

بر برابری ملی و برادری انسانی، به محور دادخواهی ملی در افغانستان تبدیل شد.

دین شهدا و مسوولیت مردم

جای دریغ و درد است که بعد از بیست و پنج سال از شهادت آن شهید عدالت اجتماعی و حداقل گذشت ۱۸ سال حضور در کابل امنیت و عافیت و پول و سرمایه و قدرت و امکانات مادی و معنوی؛ سران و رهبران و مدعیان میراث داری آن الگوی خرد و خودباوری، نتوانسته یا نخواسته‌اند برای تالیف و تدوین زندگینامه پربار و گردآوری آثار آن شهید عزیز و گرامی سرمایه بگذارند و در تهیه و نشر و پخش مقالات و مصاحبه‌ها و سروده‌ها و میزگردهای مربوط به مزاری و ثبت و کتابت حوادث و رویدادهای سال‌ها مبارزه و مقاومت و شهادتش، یک بنیاد علمی - فرهنگی را ایجاد کنند!

آنچه متعلق به مزاری بزرگ و سرداران جهاد و مقاومت دادخواهانه‌اش بوده؛ خدا و خلق گواه‌اند که به زیباترین شکل و رساترین رقم، انجام شده و از خون و اشک و زخم و شهادت و جراحت و قربانی جان و هستی‌شان مایه گذاشته و در راستای احقاق حق مردم و احیای هویت خاموش و

شهید باب‌ه عبدالعلی مزاری، هدیه‌ای بود از سوی خدا برای هزاره در این فصل از تاریخ معاصر؛ تا در چهار دهه زندگی و مبارزه و جهاد و مقاومتش، بر صدسال خاموش و فراموشی هزاره در افغانستان نقطه‌ی پایان بگذارد و با جامه‌ی بلندی از آفتاب، بر قله‌های شامخ حق‌طلبی و عدالت‌خواهی، شب سیاه قرن بیداد و استبداد را بشکافد و پلک‌های شکسته و خون‌بسته‌ی ایل شهیدش را، به بامداد بیداری و بزرگواری بگشاید.

زندگی کوتاه و پرماجرایی آن شهید؛ مشحون از رخدادهای کلان سیاسی - نظامی و شروع یک بازی بزرگ بین‌المللی در منطقه و افغانستان بود و او منحیث یک رکن از ارکان ملی و مردمی، از آدرس هزاره‌ها در طول جهاد میهنی و مخصوصاً سه سال اخیر حیات خود در مقاومت عدالت‌خواهانه‌ی غرب کابل، حنجره‌ی گداخته‌ی هویت هزاره و فریاد بلند دادخواهی ملیت‌های محروم افغانستان شد و هزاره‌ها را از حاشیه‌ی خاموشی و فراموشی، به متن حق‌طلبی و عدالت‌خواهی آورد و در هر مصاحبه و بیانیه و سخنرانی، با تاکید

و سرداران و یاران شهید و شجاعش، در هر توفانی خاموش و فراموش بماند.

وفای مردم و جفای رهبران سیاسی

طی بیش از دو دهه بعد از شهادت بابیه مزاری، مردم از آدرس خود؛ آنچه داشتند و دانستند و توانستند، در افرایش و زنده داشت نام و یاد و مبارزات دادخواهی مزاری شهید، خرج کردند و در نشر صدا و سرود و سخن و تصویر و خاطره‌ی آن بزرگ مرد، فراتر از حوزه‌ی اعتبار و اختیارشان عمل کرده و از نام‌گذاری مراکز تعلیمی، کلبه‌های ورزشی، کورسهای آموزشی، مغازه‌های شخصی، نهادهای خصوصی، بنیادهای اجتماعی، اتحادیه‌های مردمی و همچنین محله و کوچه و سرک و حتی میدان‌هایی به نام مزاری نیز کوتاهی نکردند و در مراسم و محافل رسمی و خصوصی‌شان، از گوش دادن به آهنگ‌های مربوط به مزاری شهید و مقاومت حق طلبانه و عدالت‌خواهانه‌اش، غرق حماسه و غرور گشته، هماهنگ با وجدان‌های دردمند و عدالت‌پسند در هر کجای جهان، حقانیت مطالبات انسانی - سیاسی و آرمان دادخواهی مزاری را فریاد زدند.

اما آنچه مربوط به سران و رهبران و مدعیان میراث‌داری از آرمان و جریان مزاری شهید بوده؛ متأسفانه جز برپایی مراسم سالیانه و درج نام مزاری به‌عنوان "شهید وحدت ملی" در تقویم سیاسی کشور که در حد خود قابل ارج و ستایش است؛ دیگر کار بنیادی و ماندگار، نسبت به شهید مزاری و زنده داشت یاد و نام و اندیشه و آرمانش صورت نگرفته و حتی از مکتوب کردن سخنرانی‌های ایرادشده در مراسم هر سالگردی که خود متولی و متصدی آن بوده‌اند، عاجز آمده و فقط از نمایش جمعیت ارادتمند شرکت‌کننده‌ی مراسم در رسانه‌هایشان، در مواقعی که به پشتوانه‌ی مردم احتیاج داشته‌اند، بهره برده و حق بزرگ مزاری را ادا شده پنداشته، شانه از مسوولیت خالی کرده‌اند.

فراموش‌شان، سرمایه‌ی سر و بهای جان و تاوان خون پرداخته، شراره‌ی زخم و شعله‌ی خشم و شولای شهادت پوشیده، از رشته‌های جان بر استوانه‌های استخوان خود شمع خون روشن کرده و انسان "هزاره" را بر مسند بلند حق طلبی و دادخواهی در هزاره سوم مدنیت و مردم‌سالاری جهان نشانده‌اند.

آنچه به توده‌ی مردم و نسل دوم مقاومت فرهنگی - تحصیلی هزاره متعلق بوده؛ تا حال با فرهیختگی و گردن‌فرازی برپای ایمان و آرمان مزاری و پاسداری و زنده‌داری یاد و نام آن حقیقت همیشه جاری، جوان و جان‌فشان



ایستاده و در هر میدانی بانام مزاری و الهام از پیام مزاری، بر پای مطالبات ملی و انسانی حق و عدالت مزاری، وفادار و استوار مانده، با مقاله و مصاحبه و سرود و سخن در رسانه‌ها، با برپایی مراسم یادبود سالانه‌ی ولادت و شهادت مزاری در داخل و خارج، با نه گفتن به جریان خیانت و معامله در سیاست و اجتماع، با دادخواهی به قیمت خون و هستی‌شان در جنبش تبسم، با اهدای خون ده‌ها شهید و صدها زخمی و معلول بر رفع تبعیض عربان و سوزان در دهم‌زنگ خون‌رنگ، با ایستادن در برابر هر منطق مخالف با جریان حق و عدالت مزاری در رسانه‌های چاپی، برقی و شبکه‌های اجتماعی، میراث‌داری و چراغ‌داری کرده و نگذاشته‌اند رایت خونین مزاری، بر خاک بیفتد و شمع خون آن شهید

و با درک این موضوع که خود نیز ناچار روزی از این دنیا رفتنی و همه چیز را برجای گذاشتنی و گذاشتنی‌اند؛ حداقل با ایجاد نهاد و بنیادی برای گردآوری و تالیف و تکثیر آثاری مربوط به مزاری شهید و مقاومت جانانه و دادخواهانه‌اش، نام نیکی از خود در مورد به یادگار بگذارند و کمترین دینی از شهدا را ادا فرمایند!

کلیدواژه‌ی طلایی و بنیادی دادخواهی

مزاری شهید، بیشتر از هر شخصیت سیاسی دیگر هم در حیات و هم در شهادت خود، مساله‌ساز بوده و از آپشن‌های اصلی و اولی سیاست و اجتماع دوران مقاومت و جهاد افغانستان و از کلیدواژه‌های طلایی، بنیادی، اصلی و حساس جریان حق‌طلبی و دادخواهی نسل معاصر به شمار می‌رود؛ از افق بلند حیثیت و موقعیت سیاسی- اجتماعی، بر قله‌های بلند اندیشه و باور موافقان و مخالفان خود می‌درخشد و بیشترین دغدغه و وسوسه‌ی فکری و ذهنی دوست و دشمن را به خود معطوف داشته و دارد. تاریخ زندگی مزاری، لبریز از مبارزه و جهاد و حماسه و حادثه و تلاش و تپش برای شکستن زنجیر ظلم و برداشتن جرم هزاره بودن در این سرزمین و جای دادن مفهوم عدالت به نفع همه اقلیت‌های محروم در سیستم استبدادی- قبیله‌ی حاکمیت و جاری کردن روح برادری و برابری انسانی در فرهنگ سیاسی این ملت است. بزرگ‌مرد سرفراز و پرامتیازی که از شروع جهاد و مقاومت تا شهادتش، به مثابه مثنوی حماسی- سیاسی ناسروده و با سیمای یک حقیقت زنده و پوینده، در حنجره‌ی مشحون از رنج و درد تاریخ "هزاره" در این آب‌و‌خاک خونی و زخمی، سوزوگداز و آواز دارد و بی‌آنکه هنوز جامعه هزاره، کسی همسنگ و هم‌وزن او را یافته و دیده و داشته باشد؛ اقبال جمعی را با هیاتی متهور از حق‌طلبی و متبلور از عدالت‌خواهی، به خود معطوف

آیامی شد که رهبران و سران مدعی میراث‌داری مزاری و مدافع آرمان و جریانش؛ اگر نه هر کدام فی‌نفسه از آدرس خود، نهاده‌ی به نام مزاری تاسیس می‌کردند؛ حداقل دست‌به‌دست هم داده و از بی‌شمار افراد نخبه و فرهیخته و فرهنگی برخاسته از بستر فکر و فرهنگ حق و عدالت مزاری؛ در گردآوری آثار آن شهید وحدت ملی، مدد می‌جستند و در تدوین و تکثیر آثار و اندیشه و نوشته و مقاله و مصاحبه و میزگرد و سرود و سخن و اثر و نظری مربوط به بابۀ مزاری، برنامه و سرمایه می‌گذاشتند و تاریخ جریان مقاومت دادخواهانه‌ی آن شهید را به‌دوراز تحریف و تصحیف، مکتوب و مضبوط نموده، به شکل فیزیکی و الکترونیکی در اختیار مردم قرار می‌دادند؟! از میلیون‌ها دالری که مبتنی بر اعتبار و اقتدار ملی- مردمی حزب میراث‌مانده از مزاری شهید، حداقل در این ۱۸ سال گرفتند و کاخ‌های ثروت افراشتند و بر مکنت و ملکیت افزودند؛ یک‌دهم آن را اگر در این راستا مصرف می‌کردند؛ نسل پسا مزاری، امروز از واقعیت‌های عینی و ملموس سه سال مقاومت غرب کابل و ایثار و ایستادگی مزاری و سرداران مقاومت، بی‌خبر و خالی‌الذهن نمی‌ماندند و اهل خیانت و معامله، با نشر اکاذیب و اتهام، کتابچه‌های نفسی و شخصی غنی‌شده از کینه‌های مزاری را مشبوع از نفرت و مجعول از روایت، حقیقت گفته به خورد مردم نمی‌دادند؛ بلکه برعکس، مثل واپسین ایام مقاومت غرب کابل و شهادت مزاری؛ جرات نمی‌کردند از شرم خیانت به مردم و جبهه دادخواهی، در اجتماع ظاهر شوند و من در آورده‌های ذهنی و دروغی خود را همچون زهر در جام وحدت و هویت مردم بریزند و رجز بخوانند!

هرچند که هنوز هم دیر نشده و مدعیان میراث‌داری از آرمان و پاسداران خط عدالت و ایستادن بر پای پرچم وحدت آن شهید بزرگ؛ می‌توانند در این راستا سرمایه و برنامه بگذارند

سیاه نمایی از مزاری و مقاومتش، بر لوح سپید ذهن و ضمیر جامعه و نسل نارس آینده، شهید را به جای جلاد می‌نشانند و به محاکمه می‌کشاند!

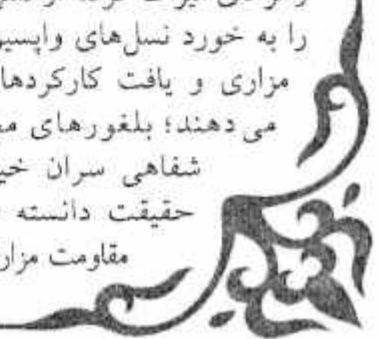
ضرورت ثبت و کتابت آثار

نسل معاصر و مباشر با جهاد و مقاومت مزاری، چون در همه عرصه‌ها و صحنه‌ها حاضر و ناظر بوده و جفای اهل خیانت و معامله را عینا و شخصا شاهد بوده‌اند؛ داوری‌های دروغینی را که از قلم‌های مزدور وابسته به جریان "خیانت" و بلوا و "فتوا" جاری می‌شود و مدعاهای مجعولی را که از القات دشمنان کینه‌توز مزاری و مقاومت دادخواهانه‌اش نشأت می‌گیرد؛ نمی‌پذیرند و بی‌بنیاد می‌دانند و ضرورتی هم برای رد آن نمی‌بینند؛ اما نسل‌های بعد که در عرصه و صحنه نبوده و روایت راستین ماجراها را هم نخوانده و نیافته‌اند، به گفته‌های شفاهی نمی‌توانند اتکا و اکتفا کنند و نقل‌قول‌های جاری در جامعه را از زبان این‌وآن، نسبت به مزاری و مقاومت جانانه‌اش، وحی منزل بپندارند و بپذیرند. در نبود حقیقت مکتوب و مضبوط، لاجرم همان افسانه‌های ثبت‌شده از دشمنان هویت و مقاومت مزاری را می‌گیرند و همان روایت‌های مجعول مکتوب را مستند دانسته در داوری‌های سیاسی-تاریخی‌شان معیار و ملاک قرار می‌دهند!

شرایط در ۱۸ سال اخیر، بهتر و بیشتر از هر وقت دیگر آماده بود که به مکتوب کردن کلیه آثار شهید مزاری و تبیین مواضع سیاسی-مبارزاتی او همت می‌شد و زندگی آراسته از آزادی و فرزاندگی آن "شاهبیت ترانه‌های خلق قهرمان"، با درک و دید دردمندان و نخبگان هزاره، به سر می‌رسید و به‌عنوان سند دسته اول و موثق از کارنامه‌ی جهاد و مقاومت مزاری و سردارانش، به دسترس نسل‌های بعدی قرار می‌گرفت؛ تا به ژاژخواهی‌های مشحون از اتهام و اوهام مخالفان و دشمنان اندیشه و آرمان مزاری، نقطه‌ی پایان گذاشته می‌شد.

داشته و بعد از یک ربع قرن از شهادت خود، همچنان زنده‌تر از هرکسی نفس می‌کشد و در متن تاریخ می‌تپد.

مطالعه و مذاقه‌ی سیر سیاسی-اجتماعی و سیره‌ی انسانی-نفسانی شخصیت بزرگ و تسلیم‌ناپذیری که خود به اعلای حریت در حیات انسانی و اعتلای فرزاندگی در رهبری رسیده و از هر بندی جز خدا و تعهد خدمت به خلق، آزاد بود و هیچ مصلحتی حتی حیات خود را بر منفعت مردم مقدم نمی‌داشت؛ ضرورت و اولویت فوری و ثبت کردنی از تدوین و تالیف و کتابت و صحافت است، و بیشتر از این رهگذر اهمیت و اولویت می‌یابد که خوشبختانه، برخی افراد از نسل اول مبارزه و یاران مقاومتش، با یک‌عمر مشاهده و خاطره، هنوز هم حی و حاضرند؛ نسل دوم شاهد بر ایثار و ایستادگی‌های مزاری و مقاومت دادخواهانه‌ی او در غرب کابل نیز با دانایی و توانایی بر اورنگ قلم و فرهنگ در هرکجای جهان قد کشیده‌اند و می‌توانند چشم دید خود از رخدادها، خاطرات خود از پیشامدها، شناخت خود از شخصیت‌ها و نقش افراد در دو سوی امانت و خیانت به جبهه‌ی عدالت‌خواهی مزاری را بگویند و بنویسند و شاهد عینی کارکردهای جوانب درگیر در رخدادهای غرب کابل باشند. در غیر آن، فردایی که بقیه السیف‌های مبارزه و مقاومت نسل اول و دوم شاهد صحنه‌ها و ناظر بر ماجراها که عرصه را از وجود خود خالی کنند و میدان روایت رویدادها و شهادت بر کارکردها را تهی بگذارند، مخالفین در کمین و مارهای آستین، از هر سوراخی سر کشیده و زهرهای میراث گرفته از نسل اول عناد و لجاج را به خورد نسل‌های واپسین تشنه‌ی شناخت مزاری و یافت کارکردها و دستاوردهایش می‌دهند؛ بلغورهای مجعول مکتوبی و شفاهی سران خیانت و معامله را حقیقت دانسته در تاریخ قیام و مقاومت مزاری جا می‌زنند و با



کم‌کم آفتابی شده و با کینه و کدورت "ابولهبی"، هر کاغذ پاره و کتابچه‌ای را در تخریب مزاری و تخریش اذهان عمومی نسبت به شخصیت و مقاومت آن سردار عدالت‌خواهی، نشر و پخش کنند و "دانشنامه" نویسانی هم از فرط "علم‌گرایی"، به آن استناد فرمایند!

بودباری جریان عدالت‌خواهی

نکته‌ای را که با استفاده از این فرصت، لازم است یادآور شوم اینکه (علیرغم پندار برخی‌ها که خود در ستیز با انتقادهای و گریز از مسوولیت جریان خطاها و اشتباهات سهوی یا عمدی در "دانشنامه هزاره"؛ با "قدیس‌سازی از خود"، فراق‌کنی کرده پیروان مزاری و جریان عدالت‌خواهی را به "قدیس‌سازی و تحمل‌ناپذیری متهم می‌کنند و شاید گمان دارند که از نقد مزاری و تلنگر نسل نوری جامعه بر ارزیابی مبارزه و جهاد و جنگ و صلح و شخصیت و حیثیت مزاری، هراس دارند و نمی‌خواهند که آن بزرگ‌مرد نقد شود)؛ خوشبختانه اولاً در زمان حیات مزاری و ثانیاً طی ۲۵ سال بعد از شهادت آن حقیقت همیشه جاری؛ همان‌گونه که بهترین مقاله‌ها و شعرها در ستایش از مقاومت و پایداری و عدالت‌خواهی او نوشته و سروده و نشر و پخش شده؛ بیشترین نقدها هم از سوی جریان‌ها و جهت‌های مختلف، بر مزاری و کارنامه سیاسی- مبارزاتی او وارد شده و در رسانه‌ها و شبکه‌های برقی و چاپی، هر که از راه رسیده و نوشتن یاد گرفته، به جرح و تعدیل پیکر بلند مزاری پرداخته و به نشر رسانده است!

جریان دادخواهی ایستاده برپای ایمان و آرمان مزاری، در هر حال با خرد و خودباوری، تمامی نقدها از دوست و دشمن را (هرچند اگر حق دهم بوده است)؛ با سعه‌ی صدر و وسعت نظر دیده، خوانده، تحمل کرده و در صورت لزوم، پاسخ منطقی و مستدل نیز به هر کدام ارایه نموده است. اگر پاسخ‌دهی و عکس‌العمل سریع منطقی به نقدها را تحمل‌ناپذیری معنی می‌کنند، جفایی به نقد و نظر

اما جز تنی چند فرهیخته و گران‌مایه، که توانسته‌اند روایت و شهادت دسته اول و ارزشمند خود از جریان دادخواهی بابه مزاری و سرداران مقاومت غرب کابل را مکتوب کنند و در اختیار نسل معاصر بگذارند، بقیه دست‌اندرکاران مقاومت و شاهد بر مبارزات جریان حق و عدالت؛ یا هنوز خاطره و صحیفه‌ای از خود ثبت نکرده و همچنان عرصه را برای اهل جعل و خیانت تهی و خالی گذاشته‌اند؛ یا به دلیل نبود هزینه و بودجه، نتوانسته‌اند داشته‌ها و نوشته‌هایشان را به زیور طبع بیاریند!

درمندان اینک در بیش از دو دهه‌ی گذشته، صدها هزار دالر از سوی رهبران سیاسی و تاجران ملی در داخل و خارج کشور، صرف برنامه‌های سالگرد شهادت بابه مزاری شده و در حد خود توانسته آن شهید را در ذهنیت جامعه زنده نگه دارد؛ اما متأسفانه مرجع و منبعی نبوده که در چاپ و نشر دست‌نوشته‌ها و خاطرات بقیه السیف‌های جهاد و مقاومت مزاری شهید، همت کند و داشته‌های قلمی و خاطرات ذهنی عظیم و سنگین‌شان از مزاری و امانت وزین و زرینی از یک‌فصل ایثار و ایستادگی مردم هزاره در غرب کابل برپای حق و عدالت را به تاریخ و نسل‌های بعدی ودیعه بگذارد!

این امر و سکوت بزرگوارانه و مصلحت‌گرایانه نخبگان و نویسندگان جریان دادخواهی مزاری از تعرض به اهل خیانت، و معامله و انصراف کریمانه از به رخ کشیدن خیانت‌های آشکار و پنهان‌شان در این فصل جدید از مدنیت و مردم‌سالاری در راستای التیام زخم‌ها؛ باعث شده تا زیر بغلی‌های بیگانه و دشمن مردم، به این پندار برسند که جریان دادخواهی مزاری فروکش کرده، یا دل‌زدگی از مزاری در جامعه رونما شده؛ یا دست دادخواهان از داشته‌های مکتوبی و اسناد و مدارک مستند و موثق مربوط به فصل‌های جهاد و مقاومت مزاری شهید خالی است، و وقت آن رسیده است که از سایه‌های سیاه خیانت خود

هم دارند که در تخریب و تخفیف‌شان از هیچ تلاش و تقلایی دریغ نمی‌کنند و به حکم "الغریق یتشبث بکل حبش"؛ از هر ابزاری در تنسیخ و تنقیدشان بهره می‌برند تا ولو اندکی هم شده از شکوهشان بکاهند و مایه درد و اندوهشان شوند؛ اما میراث‌داران ایمان و آرمان و جریان عدالت‌خواهی مزاری؛ هیچ‌گاه از نقد مزاری نمی‌ترسند و نقد منصفانه و غیر مغرضانه از کارنامه‌ی جهاد و مبارزه و مقاومت آن شهید را یک ضرورت احسن می‌دانند و به دیده‌ی قدر می‌نگرند؛ همان‌گونه که اهانت و دشنام و حقد و حسد و عناد و لجاج و تخریب و اتهام را هم پاسخ گفته و هرگز بی‌جواب نمی‌گذارند!

نقد همه‌جانبه‌ی ده‌ها سال مبارزه

نقد شخصیت پویا و رهبر کاریزمایی چون مزاری؛ کار سهل و ساده‌ای هم نیست که هر عابر و مسافری، چشم‌پسته بر پدیده‌های موثر بر عمل‌ها و عکس‌العمل‌های گذشته و حال و بریده از مطالعه و مذاقه در اول و آخر زندگی و مبارزه مزاری، فقط پرش‌هایی از سه سال جنگ و تنش و کشمکش تحمیلی کابل را نمایه و شمایه قرار داده و شخصیت بزرگ بابه‌ی شهید را در آن قالب بزند و در یک دیباچه یا یک مقاله به انجام برساند و داشته‌های شنیداری و آوازه‌ای ساخته و پرداخته جبهه مخالف و معاند از شخصیت مزاری و جلوه‌ها و جمله‌هایی متراوش از موقف و موضع و اندیشه و کلام و کارنامه‌ی نیم‌قرن مبارزه و مقاومتش را مصادره به مطلوب نموده، نقد گفته بر صفحه بریزد و حکیمانه حکم صادر کند.

مزاری شهید، در نیم‌قرن زندگی خود، نه کارنامه بلکه شاهنامه‌ای فراتر از هر اسطوره در قالب حقیقت و قامت حقانیت دارد و هر نبض و نفس، کتابی است که باید ورق زده شود! هر گامی که برداشته، هر کلامی که بر زبان رانده، هر جایی که رفته، هر طرحی که داده، هر نظری که ابراز نموده، هر اشاره‌ای که فرموده، هر

است و شنا در جهت مخالف رودخانه‌ی حق بیان و آزادی بیان! منطق نقد و گفتمان، مبتنی بر دیالوگ است نه مونولوگ؛ تا مخالفین مزاری از آن هرگونه که بخواهند بهره‌مند باشند؛ اما موافقینش اجازه‌ی جواب دهی نداشته و تحمل‌ناپذیر و نابردبار به حساب آیند!

دشنام‌نامه "اسطوره شکسته" نجافی، حداقل ده سال پیش وارد بازار گردیده؛ خاطرات سید محمدعلی جاوید معاون آیت‌الله محسنی، چند سال است که به چاپ رسیده؛ جامعه‌شناسی سیاسی سید عبدالقیوم سجادی، سال‌هاست که از سوی ایشان در متون درسی دانشگاه کابل جا داده‌شده و هر کدام از دیدگاه خود، هرچه دانسته و توانسته و خواسته‌اند در حق مزاری نوشته و داوری منفی کرده‌اند؛ اما جریان دادخواهی فرهیخته و ایستاده بر پای مکتب حق و عدالت مزاری، همه را در حکم "تسیا منسیا" هیچ گرفته، با بزرگ‌نظری از آن گذشته و به حساب حب و بغض نویسندگانشان گذاشته‌اند.

در خاکدانی که خدا منکر دارد، محمد(ص) بن عبدالله مخالف دارد، علی(ع) و اولادش معاند دارند و دشمنان کینه‌توزشان از غیظ و غضب و حسادت و رقابت، صدها هزار درهم برای هر مزدوری داده‌اند تا حدیث و روایت جعل کنند و علما و خطبای درباری و دین‌فروش، اجیر درهم و دینار شده، ده‌ها سال لعن علی(ع) را بر منبر و مساجد جاری کرده و "باب شهر علم نبی" و "یدالله" عرصه‌های "خیبر" و "خندق" و "احد" و "حنین" اسلام را ده‌ها سال در ذهن و ضمیر عوام، ملحد و کافر جا انداختند؛ هرگز انتظار نمی‌رود که مزاری شهید، منکر و مخالف و معاند و محاسد نداشته باشد و همه یکسان برپای حق و عدالت او بایستند و "ذبح عظیم" حق و عدالت جامعه‌ی هزاره در قرن و تاریخ معاصر بشناسند و احترام و اکرامش کنند! شخصیت‌های پرامتیاز و تاریخ‌ساز، همان‌گونه که دوستان دلباخته و گداخته‌ای دارند که برپای ایمان و آرمانشان ایستاده‌اند، دشمنان قسی و قسم‌خورده‌ای

انسانی - سیاسی مزاری، لحظه به لحظه و برهه به برهه، براده‌های درد و غم دلش را در قالب گفته‌هایش، حرف به حرف، واژه به واژه، کلمه به کلمه، جمله به جمله، مصاحبه به مصاحبه، سخنرانی به سخنرانی، مجلس به مجلس، محفل به محفل، مناسبت به مناسبت و نکته به نکته بشنود و شان نزول هر آیه از بیاتیه‌اش را بداند؛ با دوستان و دشمنانش جداجدا بنشیند؛ معرفت خود از هر حبیب و رقیب را کامل کند؛ جناح‌بندی‌های سیاسی و آرایش‌های رزمی در جبهه‌ی دوست و دشمنش را ریشه‌شناسی و پیشینه‌یابی کند؛ تا از زمینه‌ها و انگیزه‌های هر عمل و عکس‌العمل در جنگ و صلح، مفاهمه و مذاکره، محبت و نفرت، خشم و زخم، مرگ و مرارت، درد و الم، هجوم و هیاو، بلوا و فتوا، انکار و انحصار، حذف و نفی و... به‌خوبی باخبر باشد و حداقل با آگاهی از تطورات تاریخ صدسال اخیر کشور، و معرفت جایگاه سیاسی - اجتماعی اقوام و شکل‌گیری جریان‌های مختلف بخصوص شناخت و یافت پیشینه‌های پر خون و زخم مردم هزاره که مزاری شهید از نطف آن برخاسته، بالیده، شخصیتش بر بستر آن تکوین یافته، و وارد کارزار سیاست و حاکمیت در افغانستان شده است؛ بتواند در جایگاه مزاری قرار گیرد و با حس رنج و درد قلب و درک دید و فهم فکر و معرفت حال و احوال و احساسش، مواضع سیاسی، اجتماعی، دینی، فرهنگی انسانی و اتنیکی او را تفسیر نموده، فرهنگ مبارزه‌ی حق‌طلبانه و آهنگ مقاومت عدالت‌خواهانه‌اش را منصفانه و واقع‌بینانه تبیین و تحلیل کند و در اختیار نسل پویا و شکوفای پسا مزاری قرار دهد!

در غیر آن، داوری در مورد کارنامه چهار دهه زندگی و مبارزه و جهاد و مقاومت مزاری، بی‌مصرف‌ترین کاری است که هر راه رسیده‌ای می‌تواند در تمرین نویسندگی خود، سوژه‌ی بی‌ضررتر از مزاری نیابد و مشق خود را با شلیک بر پیکر

خنده و گریه‌ای که کرده، هر نوری که از نگاه آبی‌اش منشور گشته؛ منبع و مرجع یک تاریخ متحرک و متورق از حماسه و انگیزه و درد و رنج و غم و الم و غرور و غربت و محنت و مشقت و صلابت و قیام برای حق و مقاومت بر پای عدالت جامعه‌ی زجر دیده و تیر خورده‌ی هزاره در قرن معاصر است!

منتقد مزاری، در مراحل مختلف زندگی او؛ باید از زادگاهش قریه نانوايي در بلخ برخیزد، به کابل پایتخت بیاید، بعد ولایات مختلف کشور در شمال و جنوب و شرق و غرب را بگردد و پا به پای آن روح ناآرام و پر آلام، از بلخ تا سوریه، تا نجف، تا کربلا، تا قم، تا تهران، تا مشهد تا کویته، تا اسلام‌آباد، تا لاهور، و تا پشاور برود؛ در سالیان آزرگار خون و خطر جهاد، سر قافله‌ی جراحت و شهادت ایل آزاد و شمشادش شود؛ در کاروان‌های حمل سلاح، مرزهای کشورهای همسایه تا مناطق مرکزی و شمال را کوه به کوه و کمین به کمین، پیایی پیاده بپیماید؛ در لحظات خطیر هجوم آتش و آهن دشمن بر سنگر جهاد و مقاومت، شانه‌اش را شاخه‌ی تفنگ یاران و پیکر پردرد و رنجش را لنگر مقاومت مردمش بنگرد؛ با او سه سال همچون عقاب در قفس غرب کابل زیر تگرگ مرگبار تیر و تبر و سکر و خنجر و خطر، در افق امید و آرزوهای بلند مردمش بتید و پرواز کند؛ نگاه شکفته و گردن‌افراخته‌اش را زیر ساطور طالب و تناب دار تروریزم شاهد باشد؛ در نهایت طومار طولانی مبارزه و مقاومت برای حق و عدالت را با خون او و یارانش مهور ببیند؛ و در دل دریای برف، از غزنه تا بهسود، تا بامیان، تا یکاولنگ و تا مزار شریف، طولانی‌ترین تشییع مردمی‌ترین رهبر دنیا را بر تازیانه خورده‌ترین شانه‌های یک ایل فقیر و در زنجیر بر تارک تاریخ به تماشا بنشیند؛ و در این چهل سال مسیر طولانی از سیروسفر و سیره و سجدیه

استواری و جهاد و مبارزه و هدف و انگیزه و مقاومت و تلاش و تپش و داد و فریاد برابری کند، که در راه رضای خدا و رعایت منافع و مصالح خلق و احقاق حقوق مغضوب مردم محروم و مغضوب این سرزمین، همواره در هیاتی از صاعقه و توفان بر هر چه نابرابری‌ها و ناروایی‌ها شورید و شکوه برپا داشته‌ی مردمش را با خون و شهادتش خرید و بازآفرید!

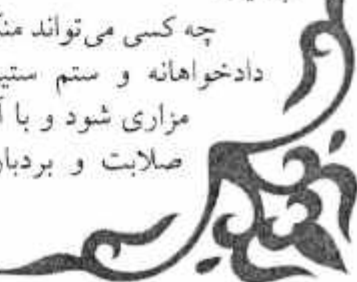
کسانی که از پشت میز امنیت و عافیت "دانشنامه" نویسی، بر هزاره‌ها نهیب می‌زنند و ایستادن برپای کرامت مزاری و اعتراض بر بی‌حرمتی سبکسرانه بر آن شهید در دانشنامه را "قدیس سازی" می‌نامند و طعن و تحقیر روا می‌دارند، هیچ فکر کرده‌اند که این "دانشنامه"، سیاه‌نامه‌ی شاعران و داستان نویسان قلیان خانه‌های "گل شهر" مشهد نیست که گرد هم آیند و هر ره‌آوردی را به پاس خاطر هم بزرگ بشمارند و با احسن از آن بگذرند؛ بلکه با هزینه‌ی گرانی از دسترنج انسان هزاره در هرجایی از این آب و خاک، و عرق جبین کثیری از هواداران مزاری نیز تهیه و به جیب‌شان ریخته شده؛ تا دردها و رنج‌های تاریخی هزاره‌ها بخصوص یک قرن قتل عام انسان هزاره و نیز ارج‌ها و ارزش‌هایی را که خون مزاری و سرداران جهاد و مقاومت دادخواهان‌اش، برپای آن ریخته و با بهای سنگین و وزن اسارت و شهادت آن بزرگ‌مرد و یاران و برادران جهاد و مقاومتش و همچنین تاوان کلان اجتماعی ویرانی و بر بادی و شکستن استخوان و دادن جان جگرگوشه‌های مردم هزاره به دست آمده است، در آن بگنجانند و جهاد و قیام و مقاومت مردم را نه با عنوان منفی "شورش" یاغیان، بلکه با منطق ملی و انسانی خیزش حق طلبانه و عدالت‌خواهانه در حافظه‌ی روشن جامعه و تاریخ، به یادگار بگذارند و بسپارند!

بی‌دفاع مزاری شهید تکمیل نموده، داده‌های کوچه‌بازاری اتهام و اوهم اهل خیانت و معامله‌ای را که مزاری را در مقاومت عدالت‌خواهان‌اش تنها گذاشتند و نه تنها به مردم هزاره پشت کردند، که خنجر از پشت هم زدند، واقعیت گفته، صفحه سیاه فرموده، از برکت جرح مزاری و سیاه‌نمایی سرداران مقاومتش در غرب کابل، نان خود را در سفره‌ی دشمنان و بدخواهان مزاری، به روغن کند!!

کوه روان صلابت و مقاومت

مزاری شهید؛ نه اسطوره، نه افسانه، نه قدیس، نه معصوم، نه ولی، نه نبی، نه امام، نه خواجه، نه میر، نه پیر، نه ملک، نه مفتی، نه حتی یک مجتهد؛ بلکه یک مبارز، یک مقاوم، یک رهبر، یک سردار، یک سپه‌سالار، یک پرچم‌دار، یک غریب مرد فقیر برخاسته از قامت کوهسار جهاد و شهادت هزاره در این آب و خاک است که بادل خنجر خورده از هر دوست؛ با سیمای سبز و ساده‌اش، با نگاه آبی و آفتابی‌اش، با دستار ریشه‌ریسه‌اش، با چین‌گهنه و ژنده‌اش، با لباس رنگ‌رفته‌اش، با کفش پاره و گرد گرفته‌اش، با گام‌های رونده و شتابنده‌اش، با پاهای همیشه پیاده‌اش، با مشت‌های گره‌کرده‌اش و با قامت استوار و ایستاده‌اش؛ فراتر از هر اسطوره در هیاتی از حقیقت و واقعیت، ده‌ها سال در این غم‌کده‌ی خاک، برپای احیای هویت و حرمت و اعاده‌ی حیثیت و کرامت انسانی مردمش، رزمید و وزید و تپید و همچون عقاب، بر صخره صخره‌ی این سرزمین غم‌عجین، گل قطره‌های خون و زخم از جان و جگرش چکید!!

چه کسی می‌تواند منکر مبارزه و مقاومت دادخواهانه و ستم ستیزانه‌ی ده‌ها ساله‌ی مزاری شود و با آن کوه روان صبر و صلابت و بردباری و ایستادگی و





نامه شهید ابوذر به رهبر شهید

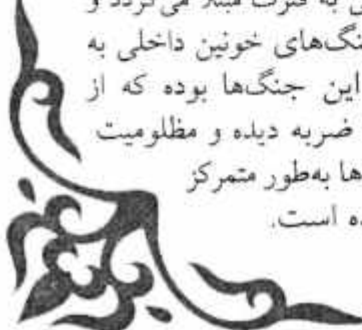
حضرت دبیر محترم حزب وحدت اسلامی افغانستان!
والسلام علیکم ورحمت‌الله وبرکاته.

از خداوند، عزت و سرافرازی مجاهدین فداکار، سربلند، غیور و مومن افغانستان را آرزو دارم؛ مجاهدینی که حصول استقلال و تمامیت ارضی کشور، بازگرداندن هویت ملی، تاریخی و دینی به یمن بازوان آنان استوار بوده و نسل‌اندنسل، تاریخ امروز و فردای ما مرهون بازوان آنها، تلاش کوشش و جد و جهد آنان می‌باشد. نگرانی‌های ناشی از وضع موجود کشور و سرنوشت جامعه تشیع و هزاره و حزب‌مان که همانا حیثیت، شرف، آزادی و تأمین فریادهای شهیدانمان درگرو اوست، ما را ولادت این خزعبلات را به نظر شما انشا نمایم. می‌دانم که نزد شما به خواندنش نمی‌ارزد و شاید آن‌هایی که در دفتر شما نشسته‌اند، این‌طور کاغذها را به شما تحویل ندهند.

آری از قرن ۱۵ به بعد، هر بار که حوادث در قلمرو افغانستان امروز که در آن روز، نام دیگری داشت، به وقوع پیوسته، به‌طور متمرکز، هزاره‌ها ضربه دیده، قتل‌عام شده و فضای حیاتی خود را ازدست‌داده. در عهد هجوم نادر قلی، قندهار و اطراف آن از سکنه هزاره خالی شد و در عصر اشرف خان و محمود خان، لشکرگاه و نواحی آن را تصرف نمودند. آن زمان که حاکمیت متمرکز پشتون‌ها در قندهار شکل گرفت. در راستای

حوادث آن، هزاره‌ها زیان فراوان کردند. مناطق وسیعی از آن‌ها از بین رفت. در سه جنگ افغان و انگلیس، دایره جغرافیایی هزاره‌ها محدود و محدودتر شد. هر بار قسمت‌هایی از سرزمین این مردم به تصرف اقوام مهاجم وحشی درآمد. همه این نابسامانی‌ها و بدبختی‌ها ناشی از فقدان رهبری صحیح، سالم و درست بوده. وقتی که عبدالرحمان تصمیم انهدام هزاره‌ها را گرفت، در مطالعه و ارزیابی خود دقیقاً متوجه این اصل شده بود که هزاره‌ها دارای رهبر واحد نبوده و متحدانه از یک موضع سخن نمی‌گویند.

وقتی که جلسه کج قول دایر شده بین خوانین و سران هزاره تعهد و قرآن صورت گرفته تا هنوز از جلسه خارج نشده بود و مرکب آن تعهدنامه تخرشکیده بود که همه خلف تعهد کردند و قرآن را شکستند! عملاً خوانین هزاره به دودسته تقسیم شدند: دسته‌ای طرفدار اولاده امیر افضل و دسته‌ای طرفدار اولاده امیر دوست محمد و عده‌ای هم طرفدار سردار امیر شیرعلی شدند. این دسته‌بندی‌های گروهی و قومی عامل بر بادی برای هزارستان گردید. در این گروه‌بندی، عدم شعور سیاسی، منافع پرستی، کج سلیقه‌ی، استبداد رای و نظر دخالت داشتند. حال تحول دیگری در جامعه ما رونما گردیده. تحولی که در ۱۴ سال انقلاب قومندانان و سرداران جهادی، بازیگران صحنه آن بودند، نمایش و ترازوی غم‌انگیز اشغال افغانستان و تجاوز آشکارایی را فاتحانه و سربلند به پایان برد و پس از آن، اذتاب و بقایای آن را خوب سرکوب کرد، باشکست رژیم نجیب و دولت مارکسیستی، آخرین نمایش این درام خونین در حالی به پایان رسید که مردم ما در تاریخ اقوام و ملل متمدن و غیر متمدن سرفراز و سربلند اخذ موقع کرد. آنچه تجارب تاریخی به ما می‌آموزد، این است که افغانستان بعد از هر فتح نمایان علیه قوای خارجی به فترت مبتلا می‌گردد و در هر دوره از فترت، جنگ‌های خونین داخلی به وقوع می‌پیوندد و در این جنگ‌ها بوده که از هرکسی دیگر، مردم ما ضربه دیده و مظلومیت کشیده، فضای حیاتی آن‌ها به‌طور متمرکز و غیرمتمرکز اشغال شده است.



اما تو را ابرمرد در فلسفه نیچه برای مردم خود می‌شناسیم. تو را پهلوان، یل دوران، گرد دلاور، سردار لشکر و سرپوش هزاره‌ها در ادبیات حماسی ایران کهن جست‌وجو کردیم و پذیرفته‌ایم و یا به تعبیر خودم، «شما شاه‌بیت ترانه‌های مردم ما» و ترجیع‌بند ابیات حماسی و سرایش سرود رهایی‌بخش جامعه ما هستید و قبول داریم، ولی به نکات زیر، نظراتان را جلب می‌کنم؛ زیرا در قبال ۳۶۰ قوماندان، اعضای شورای عالی نظارت و شورای مرکزی که یک سلسله حرف‌های اصولی متنی بر دلسوزی داشت، برخورد منفی با منطبق پسیم (عقب‌گرا) صورت گرفت که درخور شان ما، جامعه و تاریخ فردای ما نبود. اختلاف، دایم از دایره کوچک آغاز می‌شود و به دایره بزرگ منتهی می‌گردد. گر چه می‌دانم حرکت مردم با خودآگاهی ملی، دینی و انسانی است، انشالله کسی برخلاف منافع علیای مردم خود گام نمی‌زند، اینک تو و این پیشنهادهای من:

- ۱- قبلا طی قطعنامه‌ای که در آن، بیش از ۳۶۰ قوماندان امضا کرده بود، به شما یک سلسله پیشنهادات ارائه گردید و ضمن تاکید و تایید بر موضع قبلی یادآور می‌شوم که مردم مادر این برهه از تاریخ ... به وحدت، انسجام و هماهنگی نیاز دارد. این میسر نیست مگر با برخورد سالم حضرت‌عالی و باقی دست‌اندرکاران امور باتمام دوستان و هم‌سنگران که چون کوه فولاد در اطراف حزب مقدس وحدت اسلامی افغانستان حلقه زدند. هرگونه برخورد منفی به قومندانان و سرداران جهادی و عیاران اعضای شورای مرکزی و شورای عالی نظارت کدورت بار می‌آورد که به مصلحت مردم ما نیست.

- ۲- ما که گفتیم از بقایای رژیم گذشته به سمت‌های دولتی و اداری برگزیده نشود، به این معنی نبود که ما آن‌ها را مستحق حیات نمی‌دانیم، بلکه جمع شدن آن‌ها را در اطراف حزب وحدت قبول نداریم. چون مسایل ملی در افغانستان به شکل حاد آن مطرح است، از یک‌ها در کنار از یک،

من از اول به فلسفه سیاسی شورا در جوامع روه به به انکشاف و یا نامنکشف معتقد نبوده و نیستم. رهبری متمرکز را راه‌حل اصولی مشکلات اقوام و قباایل می‌دانم. دقیقا ما در شرایطی قرار داریم که اروپا و یا در قرن ۱۷، ۱۸ و ۱۹ قرار داشت. در آن زمان، در اروپا، ناپلیون نیاز است؛ رهبر واحدی که بتواند فرانسه را به ساحل نجات برساند. ناپلیون از خود، نیچه، چه، فیلسوف و نابغه دارد که به تعقیب آن می‌آید. فلسفه سیاسی را در تکوین تاریخ اقوام و ملل طوری تنظیم‌ظیم می‌کند که تیوری مرد و ابرمرد را پی می‌ریزد. ابرمردمرد در فلسفه نیچه جایگاه دوم خداست. ابرمرد تاریخ‌ساز است. ابرمرد نجات‌دهنده است و رهایی‌بخش. در فلر فلسفه آن، فلسفه بزرگ غرب، رحم، مهربانی و گذشت‌دشت زایده ضعف و زبونی است. او معتقد است از میان همه فضاهای معنوی، انسانی، اخلاقی، روحی و تربیتی، تنها و تنها قدرت اصالت دارد و حق از آن زور است. زورمندان حق حیات دارند و بس. ضعیف نه تنها، تنها قابل دفاع نیست که حتی نباید با او ترحم کرد. همین فلسفه عامل آن گردید که بعدا ادلر و داروین اصل فلسفه تنازع بقا و انتخاب اصلح را برگزیدند. در شرایط کنونی جامعه افغانستان معتقد به ایه این فلسفه هستیم و تنها زور و قدرت زورمند عامل نجات و ثبات یک قوم خواهد شد. به هر صورت اصل صل شورا یک اصل پذیرفته‌شده است؛ چون آرای اکثریت است. این آرای اکثریت برخلاف عقیده پذیرفته‌شده ماست. سخن از دموکراسی، شورا، آرا‌زرای مردم و نظرات عام چرندیاتی بیش نیست. اگر گر در غرب متمدن سخن از این پدیده‌ها عیان می‌آید، در یک مرحله تکاملی آن‌ها ناپلیون بناپارت، هیتلر، موسولینی و ده‌ها فرد را باصلاحیت عمل پیش‌بشت سر گذرانیده و حال در مرحله تکاملی تاریخی خو خود قرار دارند که در وضعیتی، دموکراسی و آرای مردم و نظر عام یک اصل انسانی است. حال که همه ما اصل شورا را پذیرفته‌ایم، فکر می‌کنیم تک‌روی، بدسلیقگی و عدم مراعات نظرات دیگران به وحدت ملی، خودآگاهی ملی انسانی و دینی ما ضربه می‌زند.

دکتر محمد صالح
معاونت علمی و فناوری
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

زیرا در میان قوماندانان و سرداران جهادی، شخصیت‌های بزرگ و با فرهنگ، دانش و اتوریته موجود بودند که نمایندگان شما در برابر آن‌ها رنگ‌باخته بودند. خزعبلات می‌خواندند و چرندیات و اصلا نتوانستند اصول و استراتژی شما را بیان کنند. قوماندانان، ده نفر را به‌عنوان نماینده تعیین کردند تا با شما صحبت کنند. شما



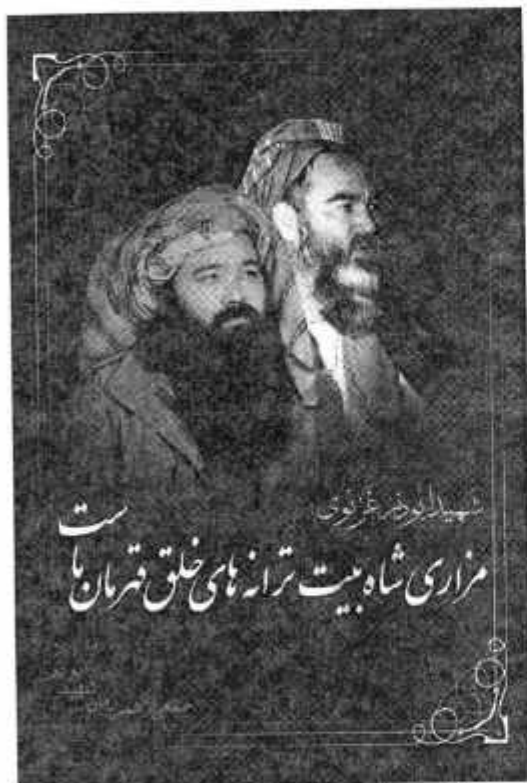
نامه شهید ابوتراب به رهبر شهید

وقت ندادید با سکرته‌های تان بی‌خودی صحبت کردند که اثر بسیار منفی بر جای گذاشت. فکر می‌کنم برخورد با سرداران و عیاران جهادی که رهبری تمام رهبران جهادی از یمن بازوان آن‌هاست. با چنین شیوه اثر سو خواهد گذاشت که نه به مصلحت شماست و نه به مصلحت مردم ما و تاریخ فردای قوم ما. ۳- انتقادهای سالم، سالم جواب داده شود. از طریق مفاهیم و مذاکره تحلیل و ارزیابی و مکث و دقت به قناعت ناقد پرداخته شود. این که ناقد مظلوم پیش از نقدش نه تنها مورد خشم هیات قرار گیرد و بلکه هر کس و ناکس به شیوه منفی شروع به جوسازی، تبلیغ سوء، تهمت، دروغ، فحش و ناسزا متوسل گردد، اثر سو به‌جای خواهد گذاشت که مهر و موم‌ها جبران نخواهد شد. این شیوه، شیوه یک حزب انقلابی

هزاره‌ها در کنار هزاره، پشتون‌ها در کنار پشتون، تاجک‌ها در کنار تاجک جمع شدند، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، وضع چنین است. از طرف دیگر، کلیه مجاهدین عفو عمومی اعلان کرده است و باز ادامه خونریزی و کشتار را در کشور راه‌حل نمی‌دانم، ولی جدا طرفدار این هستم که از آنان به نمایندگی‌های حزب معرفی نشده، به مقامات اداری برگزیده نشود این یک عقیده است و فکر می‌کنم به مصالح علیای مردم به‌خصوص هزارستان مظلوم است که عیب‌شان بسیار بزرگ جلوه می‌کند. ۳- حضرت دبیر، ما و شما قبلا در پایگاه‌ها و قرارگاه‌ها، سنگرها و کمین‌گاه‌ها بودیم، در کوه، در جنگل، در دشت و در دمن مجاهدینی که با ما بودند و سیستم اداری که ما داشتیم، به یقین بدانید که بر معیار فرهنگ کوهی و ابتدایی‌ترین اصول تشکیلاتی بود و هرگاه اگر کسی از ما انتقاد نمود، با خنده نیش‌دار می‌گفتم: کوهی هستیم و با فرهنگ کوهی بزرگ شدیم. حال که به شهر آمده‌ایم، امیدواریم از سکرتریت گرفته تا مدیر اداری و کلیه کارهای که در دفتر انجام می‌شود، از دست افراد نااهل، ناباب و یا احياناً صادق و مومن، ولی نافهم و جاهل که هیچ‌گونه اصول و اخلاق شهری را نمی‌دانند، گرفته شود و به دست مجاهدینی بیفتد که در حلقه‌های شهری فعالیت داشتند، زندان را گذراندند، با اخلاق شهری و اصول اداری آشنایند، چریک ورزیده و جنگجوی لایق هستند، و مبارزات کوچه به کوچه و پیچیده شهری را بلد باشند و زبان خارجی را بفهمند، انشا و تقریر خوب دارند، با سلیقه و با نزاکت بوده و دارای کرک‌تر و ژست خوب می‌باشند... در دفتران انتخاب نمایید؛ اکثراً مکتوب‌ها را اشتباه انشا می‌نمایند. از نظر املا، انشا و اصول تحریر جز آبروریزی چیز دیگری نیست. ۴- قومندانان و سرداران جهادی انتقاد سالم، صالح و مطابق منافع مردم نمودند، ولی متأسفانه نمایندگان شما وقتی که برای پاسخگویی به حضور قومندانان آمدند، نتوانستند جان مطلب را ادا کنند؛

نیچه را در جست‌وجوی خصوصیات روانی، تربیتی، اخلاقی و انسانی تازه به مطالعه و ارزیابی گرفت که فکر می‌کنم تمدن غربی با تمام درخشش چند صدساله زاییده آن است.

پس شما ابرمرد ما هستید؛ قهرمان، یل دوران، گرد دلاور، سردار سرافراز مردم ما حال خود می‌دانید و لیاقت و شایستگی‌تان که آیا کشتی شکسته مردم را به ساحل می‌توانید برسانید یا نه؟ جایگاهی در فلسفه نیچه برای



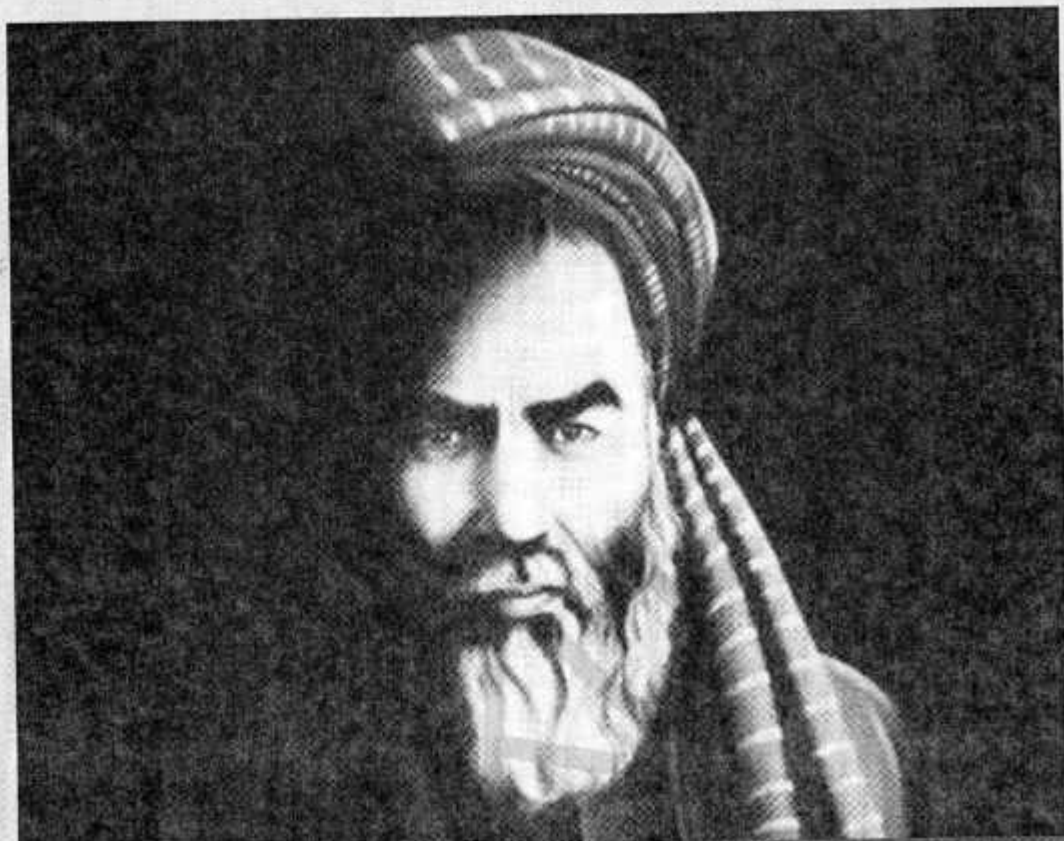
خود باز می‌توانید یا نه؟ امیدوارم از کلمات تند و صریح که همه، آیه‌های صداقت، خلوص و ایمان است، مکدر نشده و به مثابه قرص تلخ نباشد که بلعیدنش به چند گیلان آب نیاز داشته باشد. والسلام.

ابوذر غزنوی معاون معزول کمیته نظامی

۱۳۷۱/۴/۱۲

را تکرار کرد و در مطبعه‌ها طبع نمود تا خوب گوش‌نشین شود و در ذهنیت افکار عامه چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی مطرح گردد. ۱۱- حضرت دبیر، این اولین جنگ است که مزدوران بیگانه علیه مردم ما به راه انداخته، آن‌طور که خود در بیانیه خود گفتید، ۵۰۰ میلیون دالر در این زمینه سرمایه‌گذاری شده. فکر می‌کنم سخن به‌گزارف نگفته‌اید. قرار مسموع و روایتی که رادیو و جراید دنیا اعلان کرده، تنها عربستان سعودی در افغانستان ۳۲ میلیارد دالر و آمریکا ۹ میلیارد دالر مصرف نموده و دیگر اذنان غرب آمارش معلوم نیست. آن‌ها پس از سقوط مارکسیسم، چشم طمع به کشور ما دوخته، از ایادی و دست‌پروردگان خود انتظارات دارند. استیلای حزب وحدت بر ۷۰ درصد شهر کابل، متأسفانه چسباندن آن‌همه عکس‌های رنگارنگ که فقط از صداقت مذهبی مردم ما نشأت می‌کند، آمدن آن‌همه آخوند از ایران و صحبت‌های گوناگون و موضع‌گیری قسم قسم، عاملی می‌گردد که آن‌ها جنگ را موج موج به سراغ مردم ما بفرستند. من شخصم تشویش دارم و نگرانی‌های خود را از مساله ابراز می‌دارم و امیدوارم تدابیری منجیده شود.

در پایان، باز تکیه روی فلسفه پذیرفته‌شده خود در این مقطع تاریخ نه، بلکه درهمه مقاطع زمان که همانا فلسفه نیچه است، ابراز داشته، یادآور می‌شوم که اگر عقیده نیچه درباره انسان برتر یا ابرمرد را در افکار و امیال سخیف سیاسی دهه سوم اروپا مورد مطالعه و دقت قرار دهیم، درمی‌یابیم که در آن روز، سلطه مستعمره‌گران تمدن سفیدپوست بر نژادهای رنگین چه وضعی داشت که جامعه ما همین‌طور است. چون رنگین‌پوستیم، از هرگونه حقوق سیاسی و انسانی محرومیم دیگران سفیدپوست جای انسان برتر و ابرمرد کامل‌تر می‌خواهند که این رنگین‌پوست‌ها را طوری منسجم کنند که صلاحیت بقا را پیدا کنند و پس‌ازآن می‌توان فلسفه



«احیاگر هویت خاموش ایل ما»

تنهاترین گزیده به هر فصل انتخاب
نامت "هزاره" را به جهان داده بازتاب
در گفتمان قرن به ایوان انقلاب
بر جان دیوهای ستم می‌شود شهاب
کوهسار مانده پیش شکوه تو لا جواب
آزنگ درد و رنج به رخسار ماهتاب
خون تو خجری است گذارنده و مذاب
جاری و جوشمند و جوان مانده بی جواب
گل می‌کند بهار ازین خاک چون گلاب
مانده در آهنگ از چو بال و پر عقاب
جاری ست تا به روی زمین جاری است آب

ای در نگاه آینه منشور آفتاب
«احیاگر هویت» خاموش ایل ما
نامت تمایه‌ایست به دیوان عدل و داد
نامت ستاره‌یی است که در آسمان ایل
نامت تلاوتی است به لب‌های رودها
گل زخم‌های جان و دلت گشته تا ابد
بر قلب سنگ هر چه حواسی روزگار
خون تو پرستی ست که در رگ و رگ وطن
خون تو زمزمی است روان در نهاد باغ
خون تو پرجمی است که بر دوش صخره‌ها
خون تو ای "شهید" بزرگ زمان ما

محمد عزیزی

۱۳۹۷/۱۰/۱۷

شهید وحدت ملی مزاری

تو جان بودی دی خوارستان جهان بود	خزانه مرد میدان قهرمان بود!
ز رزمست نام کشور قلب خاور	مراسم از عدالت پاسبان بود!
دل ماما میدیدین از تو آموخت	نفس دم دم میدین از تو آموخت
پرستویی ز زخمی از تبارت	بی بی بانی پیدین از تو آموخت!
تو گفتی نام مسم من نام خزاره است	بودای بایان بام خزاره است!
دو چشمم فانو مانوس بنخست و غنی	درخشان کابل از شام خزاره است
تو گفتی غلغلل شبرقنی است	کل امید مردم رستنی است!
بیا آله شو از نیزنک این خاک	در این خانه برادر ناتنی است!
تو گفتی من خانه را آذین نماید	به قدرت سمیه تعیین نماید
عدالت را را به حرب یاند از قوم	رعایت بر همه از دین نماید!
تو رفیق من رهبر پشمینه پوشم	نیدیدی جنش مردم نوشم
شهید وحدت ملی مزاری!	مرام روشنت باشد سروشم!

خاطرات

خاطره داکتر شاه‌جان از دیدار با رهبر شهید

اوایل ماه نوامبر سال ۲۰۱۱ میلادی برای شرکت در کنفرانس «کمر بند امنیتی آسیای میانه» به مسکو سفر داشتم، در این سفر تعدادی از اعضای هردو مجلس شورای ملی افغانستان نیز بودند.

در جمع هم‌سفرانم داکتر شاه‌جان غزنی که آن زمان نماینده غزنی در مجلس نمایندگان پارلمان بود نیز تشریف داشتند، من از ایشان شناخت کافی نداشتم و بر اساس شنیدگی‌هایم ایشان را مرید خاص آقای محسنی می‌دانستم و نیز ایشان را از مقامات بالای حرکت اسلامی در زمان جنگ‌های داخلی که عامل ترور جوانان زیاد هزاره بودند می‌شناختم و البته از مخالفین سرسخت رهبر شهید چون وی در زمان جنگ‌های کابل از مقامات دولت استاد ربانی بوده است. باین‌همه شاه‌جان در اواخر حکومت استاد

ربانی در صحنه نبوده و تا برقراری نظام پسا طالبانی در غرب زندگی کرده است، این غیبت برایم جای سوال داشت. در هتل محل اقامت در مسکو و جلسات رسمی با روس‌ها همدیگر را می‌دیدیم ولی وارد صحبت نمی‌شدیم، لیکن هم من دنبال یافتن پاسخ بودم که چرا ایشان دولت ربانی را ترک کرده در غرب پناهنده شدند و هم بعداً متوجه شدم که وی می‌خواسته با من هم‌کلام شود، او هم از من ذهنیت خوبی نداشته است. دوستانی از غزنی در مسکو بودند که با من دوست و با ایشان هم‌دیار بودند، محافل دعوت مشترک ترتیب دادند، آن‌ها گفتند که داکتر شاه‌جان می‌خواهد با تو صحبت نماید. بین ما فرصت صحبت فراهم شد، در هر زمینه گفتگو داشتیم، از جمله در مورد جنگ‌های کابل در وقت حکومت استاد ربانی و دید ایشان در مورد رهبر شهید، با توجه به اینکه خوشبختانه ایشان زنده و از چهره‌های سیاسی سرشناس کشور است، خوب

است ماجرا از خود ایشان پرسیده شود، تا جایی که در خاطر من مانده به کمک یادداشت‌هایم از زبان ایشان نقل می‌کنم:

«در شورای رهبری دولت استاد ربانی بحث شد که بیرون بودن حزب وحدت و مخالفت آن با دولت باعث شده دولت حتی در کابل مسلط نشود چه رسد بر کشور، تسلط بر کشور لازمه‌اش تسلط بر کابل است، لذا باید مشکل حزب وحدت حل شود.

بعد از جروبحث زیاد تصویب شد که برای پیوستن حزب وحدت به دولت، چهار تا پنج وزارت پیشنهاد شود (اینکه کدام وزارت‌ها؟ من نپرسیدم و ایشان هم نگفت) هیاتی موظف شد تا این پیشنهاد را به رهبری حزب برساند، من هم در جمع هیات بودم، بسیار با شادی طرف مرکز حزب وحدت رفتم و یقین داشتیم با این پیشنهاد مشکل حزب وحدت و در نهایت مشکل جنبش هم حل می‌شود، وقتی موضوع را با استاد مزاری در میان گذاشتیم، ایشان بسیار به دقت گوش کرد و بعد با چهره خندان گفت: زیاد حاتم‌بخشی کرده‌اید، دولت چقدر وزارت دارد که این‌طوری تقسیم می‌کنید؟ حزب وحدت رادو وزارت هم کافی است ولی گپ من این است که شما اگر وزارت داده می‌توانید وزارت را گرفته هم می‌توانید، من می‌خواهم که شما بخشیده و ما بخشش خور نباشیم بلکه ما همه تصمیم‌گیرنده باشیم، هرگاه من هم در کنار شما تصمیم‌گیرنده باشم یک وزارت هم کافی است و الا مشکل ما را ده وزارت هم حل نمی‌تواند. داکتر شاه‌جان ادامه داد: «وقتی استاد این جملات را می‌گفت من به فکر فرو رفتم و با خود گفتم ما چه می‌اندیشیدیم و این مرد چه می‌اندیشد، از همان‌جا تصمیم گرفتم که از معرکه دور شوم.»

(نویسنده: سرور جواد)

خاطره از سخنرانی نکردن رهبر شهید

من که سازمان نصر را دفن کردم د دیگر جریانی بنام سازمان نصر نداریم و در جهت دوام نام سازمان نصر یک افغانی را هم مصرف نمی‌کنم و آن را را جایز هم نمی‌دانم. من به عنوان گرداننده جلسه بر اساس تقاضای مردم و علمای حاضر در جلسه له از پشت تریبون اعلام کردم که هم اکنون استاد م مزاری سخنرانی می‌کند باز هم استاد حاضر نشد که به پشت تریبون بیاید و گپ بزند. مردم با اصرار تقاضا کردند که استاد گپ بزند باز هم استاد حاضر نشد و تعدادی از علما از جمله مرحوم استاد محقق صدر برگ از از جایش برخاسته به پیش استاد زانو زد که باید سخنرانی نماید. باز هم استاد حاضر به سخنرانی نشد و بالاخره جلسه با سخنرانی آیت‌الله پروانی خاتمه پیلید کرد. بعد از ختم آن جلسه بزرگ و تاریخی به اتفاق بن برگشتیم. مسئولین سازمان نصر از ولسوالی‌های ورس، پنجاب، یکا و لنگ و لعل خطاب به رهبر شهید گفتند: «استاد امروز شما کار خوبی نکردی باید سخنرانی می‌کردی». استاد یا همان لهجه مخصوص به خودش ن فرمود آتی مه شما می‌خواهید جنگ خاموش شود یا من این جنگ را گسترش بدهم؟ اگر من سخنرانی می‌کردم باید بسیاری از واقعیت‌ها را هم بیان می‌کردم. م.

در این جنگ‌ها دست‌های زن زیادی دخیل است و خون‌های جوانان ما به ناحق ریخته شده است. من اگر حرف بزنم حقایق را می‌گویم و نمی‌توانم دروغ بگویم و این کار برای خیلی‌ها قابل تحمل نبود. در نتیجه آتش‌بس و صلح به می‌ان آمده دوباره به جنگ‌های جدید منجر می‌شد. اید ایشان گفت سکوت هر چند کشنده است و درد را در دل پنهان کردن سخت است ولی مصلحت ترک خصوصیت و جنگ بزرگ‌تر است. سال ۱۳۷۳ در کابل بودم، در آن سفر توفیق یافتم که با یکی از دوستان به حضور رهبر شهید بروم. در آن ملاقات به بعد از مطرح کردن موضوعات مختلف به خدمت‌میشان یادآور شدیم که دیگران مثل شما با برای فعال عضویت حزب وحدت را دارند اما در عین حال

جهت زنده نگه داشتن احزاب منحل‌شان تلاش و فعالیت دارند. ما هم تقاضا می‌کنیم شما هم در این جهت با اعضای سازمان نصر همکاری داشته باشید و برای داشتن یک توان خودی جهت روزهای سخت و بد تلاش شود. رهبر شهید بعد از شنیدن این موضوع به شدت عصبانی شد و گفت: هر کسی مسؤولیت و مکلفیت خود را دارد. من که سازمان را دفن کرده‌ام دیگر جریانی به نام سازمان نصر ندارم در جهت دوام سازمان نصر یک افغانی را هم مصرف نمی‌کنم و آن را جایز هم نمی‌دانم. بعد از ختم ملاقات از حضورشان مرخص شدیم. وقتی بیرون آمدیم همدیگر را ملامت کردیم که چرا این موضوع را با ایشان مطرح کردیم.

(نویسنده: صفدری)



خاطرات جنرال رازق داد گوهری از عدالت و صداقت رهبر شهید مزاری (ره) در دوران مقاومت غرب کابل

۱- عدالت رهبر شهید

در تمام زمان و شرایط مثال‌زدنی و به یادماندنی هست؛ خصوصاً در رابطه با توطیه ۲۳ سنبله که توطیه از بین بردن رهبر شهید را حکومت فاشیستی با همکاری عده‌ای از رهبران، اعضا و بعضی از شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی به راه انداخته بودند که در آن توطیه بعد از مدت ۲۴ روز جنگ شدید سرانجام مزدوران حکومت فاشیستی شکست خوردند و چند تن از افراد

است و مشکل پیش می‌آید رهبر شهید روی صداقتی که داشت خطر را به جان خرید و در آن شرایط خطرناک امنیتی از صبغت الله در ارگ ریاست جمهوری عیادت نمود و چنین بود صداقت و رفاقت پیشوای شهید.

۱۳۶۴ شمسی از ده دورافتاده‌ای از اطراف غزنی به خاطر خصومت‌های که میان احزاب در آن نواحی جریان داشت مجبور شدیم به کابل



کوچ کنیم و در نوآباد ده قابل که یک منطقه‌ی نسبتاً محروم و دورافتاده‌ای از شهر کابل بود ساکن شدیم بعد از دریافت تذکره و امتحان سویه در مکتب پاینده (محمد شهید) که امروزه بنام آصف مایل یاد می‌شود در صنف چهار مکتب شامل شدم. روز اول مکتب معلم که نامش هاشم خان بود مرا صدا کرد گفت بچیم برو پای تخته خود را به هم صنفی‌هایت معرفی کن؛ باکمی ترس و دلهره رفتم پای تخته و شروع کردم به گفتن نام و نام پدر محل تولد و اینکه از کدام ولسوالی و ولایت هستم را شرح دادم بعد از اتمام حرف‌هایم معلم سوال کرد بچیم

سیاسی و نظامی بلندپایه توطیه‌گران نتوانستند به طرف پاداران خود فرار کنند و یکی از افراد بلندپایه آن‌ها که نتوانسته بود فرار کند به خانه‌ی که همسایه من بود پناه آورد، درحالی که امنیت منطقه به دست بنده و حاج احمدی شمال بود که در غرب کابل تقریباً تمام وضعیت امنیتی را به دوش داشتیم و فردی که از توطیه‌گران به خانه بنده پناه آورده بود و نتوانسته بود به طرف حکومت فرار کند، بنده موضوع را به رهبر شهید گزارش کردم که فلان شخص به خانه من پناه آورده است و رهبر شهید روی عدالت که از مولایش علی (ع) آموخته بود دستور داد که امنیت شخص موردنظر را اگر می‌خواهد در اینجا بماند تا من نمایم و اگر قصد ماندن در اینجا را ندارد به هرجایی که می‌خواهد برسانید که جان‌ش در امان باشد. این عمل از عدالت علی گونه رهبر شهید بیان می‌نماید و چنین بود عدالت رهبر شهید برای دوست و دشمن.

۲- صداقت رهبر شهید

زمان حکومت ۴۰ روزه صبغت الله مجددی زمانی که جنگ‌ها علیه مردم بی‌دفاع ما از طرف نیروهای مسعود و سیاف آغاز گردیده بود و صبغت الله در یکی از مصاحبه‌های خویش اعلام نموده بود که حزب وحدت و مردم غرب کابل بی‌گناه و نیروهای مسعود و سیاف متجاوز است که جنگ را علیه آن‌ها آغاز کرده است. به خاطر همین یک حرف حق گفتن صبغت الله رهبر شهید در حرف ایشان صداقت دید و بعد از مدتی که صبغت الله مریض شد و در ارگ ریاست جمهوری بود و مرکزیت حزب وحدت اسلامی در علوم اجتماعی؛ رهبر شهید برای بنده دستور داد که به خاطر عیادت از صبغت الله ساعت ۹ شب به ارگ می‌رویم و فاصله از علوم اجتماعی و ارگ ریاست جمهوری که همه مردم می‌دانند فاصله زیادی است که در این مسیر همه نیروهای مسعود و سیاف مستقر بودند و بنده هرچه اسرار نمودم که وضعیت راه خطرناک

این موضوع را بعدها که کمی بیشتر با آن‌ها آشنا شدم پی بردم.

تا سال ۱۳۷۰ شمسی در کابل بودیم دولت نجیب که سقوط کرد و کابل دچار هرج و مرج شد از افغانستان مهاجر شدیم. زمان جنگ‌های داخلی از رادیوها می‌شنیدیم که عبدالعلی مزاری با صدای بلند می‌گفت که هزاره بودن نه ننگ است و نه جرم و کسی نباید به خاطر هزاره بودنش خجالت بکشد بلکه باید افتخار هم بکند. من که تا آن زمان حتی اسم رهبر شهید را هم نشنیده بودم و تعلق حزبی هم نداشتم فقط همین افتخار کردن و هویت بخشیدن به نام هزاره مرا جذب شخصیت استاد شهید کرد. نامی که من خودم سال‌ها بابتش تحقیر و توهین شده بودم، استاد شهید آن قدر به نام هزاره ارزش فراهم کرد که مشهورترین جنرال‌ها پسوند اسم یا تخلصشان را هزاره گذاشتند. بعد از شهادت استاد شهید آن قدر ناامید شدم که دیگر قید افغانستان رفتن را به کلی زدم. اما سال ۱۳۹۰ بعد از بیست سال به کابل رفتم به هر سمت که نگاه می‌کردم مارکت‌های بزرگ بنام هزاره ستر، هزاره مارکت به چشم می‌خورد. مکتب‌ها شفاخانه‌ها سرک‌ها پر بود از نام هزاره. مردم دیگر به هزاره بودن خود افتخار می‌کردند. این‌ها همه دستاورد این ابرمرد تاریخ هزاره است. آنجا بود که فهمیدم مبارزات رهبر شهید هدر نرفته و مردم هزاره در پشت هویت‌های جعلی پنهان نمی‌شوند.

باوجودی که اکثر مردم هزاره از دستاوردهای رهبر شهید به‌خوبی قدردانی می‌کنند، اما عده‌ای آدم‌های پست هستند که نان و نام خود را در مخالفت با رهبر شهید جستجو می‌کنند. آدم پست و مزدوری مانند علی نجافی یا مسیح ارزگانی که از این ابرمرد بنام اسطوره‌ی شکسته یاد کرده است!

(رضا امیری از ولایت غزنی ولسوالی قره‌باغ)

از کدام قوم هستی؟ گفتم از قوم هزاره به یک‌دفعه تمام صنف به‌طور ناگهانی شروع کرد به خندیدن، انگار کلمه‌ی هزاره خنده‌دار بود. معلم هم پوزخندی شیطنت‌آمیز زد و گفت برو سر جای ت با بنشین.

تا مدت‌ها بعد هم صنفی‌هایم به من هزاره می‌گفتند که از نظر خودشان یک نوع تحقیر کردن بود. ناگفته نماند از ۴۰ نفری که در یک صنف بودیم سی نفر آن هزاره بود که آن‌ها هم به هزاره گفتن من خندیدند. باوجودی که سلطان‌علی کشتمند صدراعظم کشتور از قوم هزاره بود. اما هزاره بودن حتی در در میان خود



هزاره‌ها هم نامطلوب و ناخوشایند بود و برای من که از کوه‌پایه‌های هزارستان به کابل آمده بودم پذیرفتن این همه حقارت قاقابل‌هضم نبود. از این رو بارها باهم صنفی‌هایم درگیر شدم و از هزاره بودن خودم دفاع کردم. تعدادی از بچه‌های مکتب که خودشان از قوم هزاره بودند و کمی بینی بلندتر داشتن خود را در بین مکتب تاجیک معبرفی می‌کردند

دیدار با رهبر

در اولین روزهای استقرار رهبر شهید در علوم اجتماعی اقوام مختلف در دسته‌های منظم و طبق نوبت به دیدار رهبر شهید می‌رفتند. من هم که زیارت آن عدالت‌خواه فرزانه را از خداوند بزرگ تمنا داشتم. روزی برادرم به من خبر داد که فردا ۵۰ نفر از مردم قریه‌باغ و نی‌قلعه به دیدار دبیر کل حزب وحدت خواهند رفت و تو هم می‌توانی

به امام ره می‌دانستم. تا اینکه صبح شد و کم‌کم وقت ملاقات فرارسید. من برای رفتن سر از پا نمی‌شناختم. در راه مرتب از دیگران پیش می‌رفتم. وقتی می‌دیدم ریش سفیدان و بزرگ‌سالان از من پس‌ماندند خجالت می‌کشیدم و برمی‌گشتم. تا اینکه به علوم اجتماعی یا طبق تصور و خیال من به جماران رسیدیم؛ بانظم خاص وارد اتاق محل ملاقات شدیم. من که کوچک‌تر از دیگران بودم به خاطر رعایت ادب در آخر صف ایستادم و از تهی صف برای اولین بار رهبر و مرادم را

جگر پر زخم جانسوزست اما
به دل داغ دگر دارم برادر
آهنگر عالم غمی بودغم نمی‌بود
بدل داغ پدر دارم برادر!

ما عینوی خود
مردم ما را



دیدم با مهربانی با همه دست داده و روبوسی کرد. وقتی نوبت به من رسید فوق‌العاده استرس داشتم چون نیت کرده بودم که دستش را ببوسم و شنیده بودم که رهبر به آسانی حاضر نمی‌شود و نمی‌گزارد کسی دستش را ببوسد.

به هر صورت وقتی دستش را در دستم گرفتم فکر کردم تمام دنیا مال من است با تمام وجود خم شدم و دستش را بوسه زدم. او با دست دیگرش مرا نوازش کرد. لحظه‌ای به یادماندنی و تکرارناشدنی بود. نمی‌دانم چطور دستش را رها کردم. وقتی نشستم محو تماشای چهره بشاش و چشمان نافذ و جدی او شده بودم. با صدای قرائت قرآن که برای معنویت بخشی و آغاز جلسه قرائت می‌شد به خود

بیایی. از خوشحالی بال درآورده بودم نمی‌دانستم که خوشحالی‌ام را چگونه ابراز کنم. شکر خدا را به‌جا آوردم. عجب روزی بود به نظرم آن روز درازتر از همه روزها بود اصلاً شب نمی‌شد تا اینکه سیاهی شب فرارسید. یادم هست که آن شب را تا صبح در حالت نیمه‌خواب و نیمه بیدار به سر بردم. چهره رهبر را که اصلاً ندیده بودم پیش خود تصور می‌کردم فکر می‌کردم به جای قد نمی‌داد. چهره شخصیت‌های طراز اول جهان اسلام را که دیده بودم همه مرور کردم اما هیچ‌کدام آن چشمان بادامی و قیافه هزارگی رهبرم را نداشت. من فیلم‌های حضرت امام خمینی (ره) را زیاد دیده بودم از نظر شخصیتی ویژگی‌های رهبری مزاری بزرگ و سترگ را بیشتر شبیه

تا از عطش تشنگی شنیدن کلام حق کاسته شود اما سید علی سکرتر پایان دیدار را اعلان کرد و ما همچنان تشنه‌ی صحبت‌های الهام‌بخش رهبر ماندیم و برخلاف میل باطنی اما به خاطر رعایت حق دیگران با دعای رهبر جلسه را ترک کردیم. دیگر موفق به دیدارش نشدم اما صحبت آن روز رهبر سخت بر من اثر گذاشت. تصمیم گرفتم جهت احقاق حقوق هزاره نباید درنگ کرد. اول خواستم در قالب فرهنگی فعالیت کنم به عنوان تاپیست اما دلم آرام نگرفت تفنگ برداشتم و دوشادوش دیگر مجاهدین و مدافعین در سنگرهای مقاومت به دفاع از ناموس، عزت اقتدار و مذهب‌مان پرداختم. لذا در جبهات مختلف بامیان، شیخ علی، غزنی حضور داشتم و این حرف رهبر شهید را هرگز فراموش نخواهم کرد که فرمود: حق دادنی نیست، حق گرفتاری است و متعهد هستم برای احقاق حقوق مردم سرافراز هزاره از آنچه در توان دارم دریغ نکنم.

روح رهبر شهید شاد و راهش پر رهرو باد.

(نویسنده: نوروز علی رحیمی)



شهید و شه‌تلی استاد عبدلی شزاره

آمدم بعد از قرابت قرآن کریم برادرم مدیر محمد ایوب رحیمی که سخنگوی آن جمع انتخاب‌شده بود. بعد از تقدیر و تشکر از رهبر بابت وقتی که در اختیار آن جمع گذاشته بود از رهبر خواست در صورت اجازه سوالات جمع را مطرح کند. رهبر فرزانه مزاری بزرگ ضمن خوش‌آمدگویی و تشکر از حضور بزرگان و ریش‌سفیدان فرمودند بفرماید! برادرم صحبتش را با این سوال آغاز کرد: رهبر عزیز!

مردم کابل نگران جنگ هستند که در بعضی از جاهای غرب کابل با دولت ربانی و سیاف شروع شده است حزب وحدت چه تصمیم دارد؟ شهید مزاری ره در جواب فرمودند: ما آغازگر جنگ نبودیم و نخواهیم بود اما دفاع از عزت، ناموس و اقتدار مردم تشیع و هزاره وظیفه دینی و وجدانی ماست. حالا که آن‌ها جنگ را آغاز کرده‌اند فرزندان قهرمان شما با تمام وجود دفاع خواهند کرد. اگر از بدن ما خون می‌ریزد از بدن آن‌ها هم خون می‌ریزد. از بدن آن‌ها آب نخواهد ریخت. ما اعلان کردیم که با هیچ‌کس و هیچ ملیتی جنگ نداریم و جنگ را در میان ملیت‌ها فاجعه می‌دانم اما حق مردم خود را می‌خواهیم و خواستن حق به‌منزله جنگ نیست. ما اعلان کردیم که خواسته‌ی ما رسمیت دادن به مذهب تشیع، تعدیل اداری در هزارستان، فدرالی کردن نظام متمرکز، سهم بودن در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور است. در صورت برآورده شدن این خواسته‌ها تعداد وزارت خانه برای ما مهم نیست که یکی باشد یا چند تا چون اگر صدراعظم هم باشیم که صلاحیت یک کاتب را نداشته باشیم به درد ما نمی‌خورد؛ چنانچه در حکومت‌های گذشته داشتیم. با تمام وجود پای این خواسته برحق مردم خود ایستاد هستیم. بدانید که حق دادنی نیست حق گرفتاری است. مطمئن باشید تا این حق را نگیریم مقاومت ادامه دارد. شما هم دعا کنید. پیروزی ان‌شاءالله نزدیک است. و... ۴۵ دقیقه وقت ما تمام شد و ما همچنان سراپا گوش بودیم



بخش دوم: جنبش تبسم. روشنائی. امنیت و آزادی



خود به یادگار گذاشته، فاجعه زابل یکی از استثنایی‌ترین و یکی از رخدادهای تکین باشد که رهگذران بی‌گناه را از مسیر راه ربوده و ماه‌ها در شکنجه اسارت کشانیده و عاقبت هم، کارد بر گلوی آنان گذاشته سرشان را بریده و جنازه‌هایشان را در کنار جاده انداخته و حتی بر دختر نه‌ساله هم رحم نکرده و تاریخ را شرمنده مظلومیت معصومیت او نموده است. این رویداد استثنایی تمام شهر را به سوگ و اندوه فرو برد و احساس گناه نابخشودنی بر دوش شهر را به ارمغان آورد. از این‌رو بر دوش زخمی و خسته از جفای روزگار شهر، این فاجعه بسیار سنگینی می‌کرد.

مردم شهر کابل به‌عنوان مرکزیت احساس این گناه و تقصیر عظیم بیشتر از همه جای دیگر احساس شرمندگی کردند و با صحنه آمدن و دادخواهی نمودن خواستند خود را تطهیر کرده و سنگینی گناه بی‌تفاوتی در قبال



اسارت رفتن و سربریده شدن «شکریه تبسم» و همراهانش را از دوششان کم نمایند. به همین دلیل آن حماسه عظیم را در تاریخ کشور رقم زدند و برای اولین بار یکپارچه فریاد و شیون شدند و مرزهای زمخت و متصلب قومی را شکستند و از همه اقوام از جویبار کوچه‌های کابل جاری و به رودهای خیابان پیوستند و مرکز شهر فلکه فواره آب را دریا ساختند و عن‌قرب مرکز ظلم و تبعیض و خیانت و استبداد (ارگ) را غرق نماید که خاینی در ارگ استبداد و تبعیض، آیات شیطانی نفاق تلاوت کرد و با حیل و شیطنت و خیانت برخی



بیستم عقرب یادآور فاجعه و حماسه!

علی غزنوی

بیستم عقرب در تاریخ مملو از رخدادهای تلخ و ناگوار وطن ما یک نقطه عطف و یک روز برجسته و استثنایی از میان روزهای دیگر با همه رویدادهای بزرگ و کوچکش هست. این روز از میان روزهای سال با رویدادی که در درونش پروراند، خود را برجسته کرد و به‌عنوان نقطه و سرفصل رخدادهای تقویمی کشور مطرح گردید و اکنون به‌عنوان یک روز استثنایی در تاریخ سراسر حادثه و رخدادهای تلخ و ناگوار کشور می‌درخشد. دلیل اینکه رویداد بیستم عقرب در میان انبوهی از رخدادهای تلخ و ناگوار چنین برجسته و استثنایی شده است شاید هم استثنایی بودن رخداد و هم جمع شدن دو واقعه متضاد و پارادوکسیکال در این روز باشد.

فاجعه‌ی بریده شدن گلوی نازک و معصوم «شکریه تبسم» که در زابل رخ داد آن قدر سنگین و شرم‌آور و دردناک بود که وجدان‌های خفته و غیرت‌های به تاراج رفته‌ی به خفت و ذلت را تکان دهد و از خواب و خماری دیرینه رهانیده و بیدار نماید. شاید در تمام تاریخ جنایت و قساوتی که بشر از

او آن روزها خود را به کش و فش و زرق و برق ظاهری آن فروخته بود، به چالش بکشید و مورد بازخواست قرار بدهید!! این غول بی‌یال و کپال که یک چهره است اما سه چهره را در خود جمع کرده و به قول قرآن کریم از سه چهره حاکم بر تاریخ (ملاء، مترف، رهبان) نمایندگی می‌کند، بر مظلومیت تبسم خندید و مردم عزادار و سوگوار را اهانت کرد و با سرشکستگی و ذلت روانه خانه‌هایشان کرد. از این رو می‌توان گفت که بیستم عقرب هم روز حماسه و هم روز فاجعه است. فاجعه بیستم

دیگر، خانواده شهدا را فریب دادند و از آنان استفاده سو کردند و این موج خروشان را پس زد و ارگ تبعیض و استبداد را نجات داد و روسیاهی ابدی برای خود و دوام استبداد و تبعیض و فساد را برای دستگاه ستمگر و ستم‌پیشه کمایی نمود.

شهر کابل، در بیستم عقرب به پا خواست تا بار گناه خود را کم کند اما فرعون زمان با منطق شیطانی در لباس ملایی و با ژست کدخدایی تمام بار گناه شهر و تاریخ را بر عهده گرفت و برای جلب توجه و رضایت ارباب



عقرب ۱۳۹۴ تا هنوز تداوم داشته و این روزها نیز که مصادف با چندمین سالگرد بیستم عقرب هست باز هم دیوسیرتان بر زادگاه تبسم یورش برده و مردم آن دیار را به خاک و خون می‌کشند اما باز هم فرعون ارگ با غلامان دربارشان نه تنها توجهی به این فاجعه انسانی و رویداد تلخ نمی‌کنند که به چکرزنی و کمپین‌های انتخاباتی و وعده‌های سرخرمنی خود مشغول و ذهنیت جامعه هزاره را از فاجعه‌های که بر بخشی آن روا داشته می‌شود منحرف و به فریب افکار عمومی می‌پردازند!!؟

حامی این جنایت کمر بست و شمشیر خیانت از غلاف جهالت بیرون کشید و علاوه بر اهانت به اجساد شهدا، سرهای مردم دادخواه و سرافکننده از این جنایت هولناک تاریخی را نیز برید و مردمی را که از او انتظار دادرسی داشتند با سرهای بریده و حرمت شکسته در نصف شب به خانه‌هایشان برگرداند و خود مسوولیت تمام بار این گناه عظیم و جنایت ضد بشری را بر عهده گرفت و در صف جنایتکاران داعشی و طالبانی قرار گرفت و مردم را به باد استهزا گرفت و گفت که شمایی که در آسمان ستاره و در زمین بوریا ندارید آمده‌اید تا (ارگی را که

فاسد، پنهان‌کار و دروغ‌گو که همواره سر حقوق مردم معامله می‌کنند و به عدالت رفتار و حکم نمی‌رانند، را رسوا نموده و به اصلاحات وادار نمایند. قدرت «بسیج» و «انسجام‌بخشی» این سامانه‌ی «آگاهی‌بخش» برای مردم در برابر قدرت‌های حاکم، پنجره‌های امید را برای مبارزه و پیروزی در فردای عدالت‌خواهی، باز و گشوده نگه‌داشته است. هرچند رسانه‌های جمعی، با سانسور دولتی، پنجره‌های گل گرفته توسط دولت‌های اقتدارگرا محسوب می‌شوند، ولی شبکه‌های اجتماعی، بسان روزنه‌های امید به فردای آزادی، نقش روشنی‌بخش خود را بیرون از حیطه‌ی سانسور دولتی، ادامه داده‌اند. لذا از این امکان فراگیر رسانه‌ای، می‌باید با روش «دوپینگ رسانه‌ای» و «تزریق امید» به روح مبارزه عدالت‌خواهان و جریان عدالت‌خواهی، به‌خوبی بهره‌برداری نمایند.

واژگان کلیدی: شبکه اجتماعی، فضای مجازی، فضای سایبری، مطالبه‌ی اجتماعی و عدالت‌خواهی

مقدمه

عدالت‌خواهی در میان مردم ما به یک جریان نو زاء، بالنده و نهادی شده تبدیل شده که بر بنیاد آگاهی و بیداری نسل فرهیخته و جوان ما از طریق «شبکه‌های اجتماعی» شکل یافته است. از این روی، این جریان عدالت‌خواهی، قابل مدیریت نیست. برخی از رهبران سخت عصبانی‌اند که این جریان چرا در ید قدرتمند و تحت مدیریت آنان نمی‌چرخد؛ در حالی که جریان عدالت‌خواهی، یک پروژه دلیخواهی نیست که کسانی آن را به اجرا گذاشته تا رهبران را به حاشیه رانده باشند. عدالت‌خواهی یک مطالبه تاریخی مردم ما در یک قرن گذشته بوده است و شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری، با مقاومت و درنهایت شهادتش، این جریان را تقویت بخشیده و اینک نسل بیدار و آگاه ما به این شعور جمعی نایل آمده‌اند که در این کشور ما خون می‌دهیم، مالیات می‌دهیم، زجر می‌کشیم، پس در حقوق و وجایب ملی باید با دیگران برابر باشیم. هیچ‌کسی در این کشور خونس از انسان هزاره رنگین‌تر نیست و نباید برخی از امکانات بیشتر برخوردار باشند.

این بنیاد مطالبه‌ی عادلانه‌ی این جریان است. در این کشور متأسفانه تبعیض «سیستماتیک» و فساد سازمان‌یافته در جریان است و باید برای رفع «تبعیض»



شبکه‌های اجتماعی و نقش آن در جنبش عدالت‌خواهی روشنایی

احمدی رشاد

چکیده

جنبش عدالت‌خواهی در افغانستان، با دعوت‌های گسترده در شبکه‌های مجازی در جریان شهادت خواهر شهید «تبسم» و یارانش در ۲۰ عقرب ۱۳۹۴ اتفاق افتاد و مردم خود را در قالب گروه‌های دعوتگر فیس‌بوکی، با شور و احساس کم‌نظیری هماهنگ نمودند و بیش از یک‌میلیون انسان عدالت‌خواه در خیابان‌های کابل به راهپیمایی اعتراضی علیه دولت اقدام کردند. پیش از آن شاید به باور هیچ‌کسی نمی‌گنجید که بتوان از طریق شبکه‌ی اجتماعی فیس‌بوک، چنین اجتماعات گسترده‌ی اعتراضی را راه‌اندازی نماید، ولی جنبش «تبسم» با تمام گستردگی، جامعیت ملی و تأثیرگذاری اجتماعی که داشت، با دعوت‌های گسترده‌ی کاربران فیس‌بوکی و همراهی جوانان عدالت‌خواه رقم خورد و امید مبارزه برای نیل به مطالبات عدالت‌خواهانه را در سطح ملی زنده نمود. جنبش روشنایی، بعد از انحراف غیرقانونی مسیر «توتا» از بامیان به «سالنگ» به وجود آمد و دوباره موج عدالت‌خواهی را در میان میلیون‌ها عدالت‌خواه کلید زد و شبکه‌ی اجتماعی «فیس‌بوک» باز هم در کانون این دعوت فراگیر ملی قرار دارد و مهم‌ترین عامل «بسیج» مردمی در راهپیمایی‌های اعتراضی محسوب می‌شود.

یافته‌های تحقیقی ما نشان می‌دهد که در جامعه‌ی استبدادزده‌ی افغانستان باوجود ساختارهای فکری سستی و قبیله‌گرا امکانات مدرنی همانند شبکه‌های اجتماعی، غنیمت گران‌سنگی است که در اختیار مردم قرار گرفته است و مردم از طریق شبکه‌های مجازی می‌توانند پیام خود را به «دیگران دور» و ناشناخته بگویند و برسانند و از این طریق دولت‌های

می‌پردازند، از همان آغاز در تلاش افتاد تا با اجیر کردن تعداد افراد سودجو در شبکه‌های مجازی و ایجاد گروه‌ها و آیدی‌های جعلی، فضای مجازی را از تسخیر هواداران جنبش روشنایی خارج نماید که در این امر جز رسوایی خودشان، هیچ دستاوردی نداشتند. ولیکن در مورد رسانه‌های جمعی مثل مطبوعات و تلویزیون‌های خصوصی اوضاع متفاوتی را تجربه نمودیم. دولت با فشار بر آن‌ها به سانسور خبری اخبار و گزارش‌های مربوط به جنبش روشنایی، پرداخته و شبکه‌های پرتعداد طلوع نیوز و تلویزیون یک که مرتب اخبار مربوط به جنبش روشنایی را بخش می‌کردند و با دعوت از رهبران جنبش روشنایی به مناظرات داغ و پرمخاطب خود ادامه می‌دادند، را بعد از رویداد خونین ۲ اسد ۱۳۹۵ مجبور به اعمال «سانسور» شدید برنامه‌های مربوط به جنبش روشنایی، نمودند، گویی که اصلاً دیگر جنبش عدالت‌خواه روشنایی در این کشور نبوده است.

رهبران جنبش روشنایی، در راستای مقابله با «سانسور» فراگیر دولتی، شعار «همه یک رسانه شویم» را در شبکه‌های اجتماعی مطرح نمودند و توانستند، خلاصی رسانه‌ای و خبری جنبش روشنایی ناشی از «سانسور» را پر نمایند و به‌حق که همه‌ی عدالت‌خواهان اعم از آنان که در خارج بودند و عدالت‌خواهان داخل کشور از طریق شبکه‌های مجازی گروه‌های منسجم و فعال عدالت‌خواه را در گستره‌ی ملی و بین‌المللی، راه‌اندازی نمودند و فعالیت‌های منسجم تبلیغاتی و خبری، شبکه‌ی به‌هم‌پیوسته‌ی از عدالت‌خواهان را به وجود آوردند. از این‌رو، تحلیل و بررسی فعالیت‌های تبلیغاتی و خبری، شبکه‌های مجازی و نحوه‌ی ارتباط و تداوم جنبش‌های اجتماعی از طریق آن‌ها بسیار ضروری به نظر می‌رسد. بخصوص در مورد جنبش روشنایی که یک حرکت استثنای در تاریخ سیاسی افغانستان می‌باشد و با این گستردگی و تداوم بعد از سرکوب خونین دوم اسد، هنوز فعال و پویانده به حرکت خود در خارج و داخل کشور ادامه می‌دهد، بسیار حایز اهمیت است.

شبکه‌های اجتماعی

اصطلاح شبکه‌های اجتماعی را برای نخستین بار چچای بارنز در سال ۱۹۵۴ به‌کار برده است و از آن‌پس به‌سرعت به شیوه‌ای کلیدی و بسیار گسترده در تحقیقات و مطالعات انسانی، تبدیل گردیده و امروزه به یک امکان ارتباطی عمومی در انتقال هر نوع

در همه‌ی اشکال آن مبارزه نمود. از این‌رو، کسی به کسانی نگفته‌اند که شما در خیابان برآید و خون بدهید و کشته شوید، بلکه آگاهی، شعور و وجدان جمعی موجب شده تا این نسل به خروش آیند و مطالبات عدالت‌خواهانه داشته باشند. تمام جنگ پنهانی که بین رهبران نو و کهنه، حاکی از یک اشتباه و بدفهمی رایج در میان آنان است. فاصله‌ی مردم از رهبران موجب عصبانیت آنان شده و به انحای مختلف از طریق تبلیغات و جوسازی در شبکه‌های اجتماعی مجازی و برنامه‌های رسانه‌ای در تلاش هستند تا مردم را به مسیری برگردانند که خود روان هستند. این بدفهمی رایج، فقدان درک «خودآگاهی جمعی» در آنان می‌باشد. مردم خود عدالت‌خواهی را در عمق وجدان و ژرفای وجود خود یافته‌اند و به‌عنوان یک فرایند «خودانگیخته» در متن جامعه و مردم ما ظهور یافته است. لذا نمی‌توان به مردم گفت شما «آگاه» نیستید عدالت‌خواهی را آن‌گونه که رهبران می‌خواهند، فریاد نمایید. مردم می‌گویند نه ما در عمق وجدان خود مسیر عدالت‌خواهی را پیدا کرده‌ایم و می‌خواهیم با کسانی باشیم که با جریان عدالت‌خواهی هستند. زیرا یک جریان است، فقط همراهی می‌خواهد و هرکسی با جریان عدالت‌خواهی همراه باشد، مردم نیز با آن‌ها خواهد بود و الا نسل آگاه کنونی هرگز به کور راه، روان نخواهند شد.

بررسی این جریان فراینده، علل و عوامل تداوم و گسترش آن می‌تواند گام‌های عدالت‌خواهان در مطالبه‌ی قانونی و ملی «عدالت اجتماعی» را استوارتر سازد و افق‌های فراوری مردم را روشن‌تر نماید. لذا در این نوشته به «بازتاب رسانه‌ای» جنبش روشنایی به‌عنوان یک جریان مدنی فراینده، مشروع و قانونی که بر بنیاد مطالبات مشخص از دولت تمامیت‌خواه شکل گرفته، پرداخته شده است. بدون شک مهم‌ترین عامل انسجام، گسترش، و تداوم جنبش روشنایی، انگیزه‌های پایدار، مصمم و محکم جوانان حامی جنبش روشنایی است که در پیوند با شبکه‌های مجازی ایجاد شده‌اند. عدالت‌خواهان اغلب اخبار مهم و تازه‌ای در مورد راهپیمایی‌ها و تصمیمات شورای عالی را از طریق شبکه‌های مجازی پیگیری می‌نمودند و از کم و کیف اخبار و چگونگی اقدام و عمل عدالت‌خواهان باخبر می‌شدند.

دولت با درک این مطلب مهم، که جنبش روشنایی، از طریق رسانه‌های خصوصی و شبکه‌های مجازی، به بیان مواضع عدالت‌خواهانه و از همه مهم‌تر به «بسیج» عمومی عدالت‌خواهان در پایتخت

واقعی را همگی به تجربه نشسته‌ایم، مولفه‌ها و خصوصیت‌های آن خیلی ناآشنا نیست. رفتارهای که در فضای واقعی از انسان‌ها بروز می‌کنند، همگی در چارچوب هنجارهای فرهنگی و اجتماعی شکل می‌گیرد و انسان اصولاً یک موجود فرهنگی و اقتصادی است که رفتارهای آن با سود و زیان یا برحسب منافع انسان با عقلانیت عیار می‌گردد. لذا چیزی به نام «هنجار» اجتماعی و فرهنگی، رفتارهایی را که انتظار می‌رود افراد جامعه در موقعیت‌های معین از خود بروز دهند، یا از آن اجتناب نمایند، را مشخص می‌کند. اگر مردم از هنجارهایی که ساختار اجتماعی را به وجود آورده، متابعت نکنند، ساختار و نظم جامعه و اجتماع به هم می‌خورد. بنابراین، فضای واقعی، محیط رفتار و تجارب انسان است که انسان در آن محیط در چارچوب‌های مشخص و معینی که از گذشتگان به میراث مانده و یا توسط خود انسان بر مبنای نیازهای وی در حال و اکنون، ایجاد می‌گردد، عمل می‌کنند (عاملی، ۱۳۸۸؛ ص ۲۷۸). اما تفاوت‌های بنیادی هم وجود دارد که نمی‌توان از آن‌ها در این «ابر بزرگراه اطلاعاتی» چشم‌پوشی نمود، همانند «بی‌روحی»، «آزادی»، «خود بودن» و «ناشناختگی» در فضاهای مجازی که نشان از تفاوت‌های روان‌شناختی، ارتباطی و اجتماعی فضای واقعی و فضای مجازی هست. بنابراین، فضای واقعی و فضای مجازی تفاوت ماهوی و فلسفی زیادی ندارد و هر دو فضاویژگی‌های مشترکی فراوانی دارند و نقاط تمایز آن دو بیشتر ناظر بر جنبه‌های ارتباطی، روان‌شناختی و اجتماعی است. (گوارک، ۱۳۸۸؛ ص ۴۰۵). بنابراین، ما در فضای موجود مجازی، با یک دنیای واقعی، یعنی «عمل» و «تصمیم» مواجه هستیم که تمام عناصر رفتاری بشر در دنیای واقعی، بازسازی شده و مورد عمل واقع می‌شود. تمام خصلت‌های آن مربوط به دنیای واقعی نیست، ولی تمام آن خصلت‌های مجازی، غیر واقعی هم نمی‌باشد.

۲- فضای مجازی

مفهوم «فضای مجازی» نخستین بار توسط ویلیام گیسون در یک رمانی به نام تورومانسر (۱۹۸۴) به کار گرفته شد (هولمز، ۲۰۰۵). تحقیقات نشان می‌دهد که این مفهوم در اثر دگرگونی‌های که از فن‌آوری‌های اطلاعاتی ناشی می‌گردد، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی به وجود آمده است. به عبارتی، فضای مجازی دقیقاً بعد از جنگ جهانی دوم با راه افتادن موج جدید از فن‌آوری‌های کامپیوتری اتفاق افتاده است. اکنون

پیام مورد استفاده قرار می‌گیرد. یک شبکه‌ی اجتماعی، به لحاظ تیوریک، به مجموعه‌ی از نهادهای اجتماعی متصل و بهم‌پیوسته تعریف می‌شوند که شامل مردم و سازمان‌های اجتماعی و فرهنگی است که بر پایه‌ی مجموعه‌ای از روابط معنادار اجتماعی به همدیگر مرتبط و متصل هستند و باهم در اشتراک گذاشتن مجموعه‌ی متکثری از اطلاعات و نمادهای ارزشی و فرهنگی، تعامل دارند. شکل سستی این ارتباط تعاملی و نوعی خدمات‌رسانی شبکه‌های اجتماعی بر انواع روابط همچون دوستی‌ها، کنش‌ها و روابط چهره به چهره متمرکز است اما خدمات شبکه‌ی اجتماعی امروزه بیشتر بر جامعه‌ی مجازی آنلاین و ارتباطات کامپیوتری و تلفن همراه به‌عنوان واسطه متمرکز است. (مولای، ۱۳۸۸؛ ص ۲۳). تعریف دقیق‌تر شبکه‌های اجتماعی را می‌توان این‌گونه بیان نمود که سایت‌هایی هستند که با برخورداری از امکاناتی فنی همانند موتور جستجوگر، چت، ایمیل و غیره، خاصیت «اشتراک‌گذاری» را به کاربران خود داده است و این مهم‌ترین و فراگیرترین عنصر در هر تعریفی خواهد بود. لذا شبکه‌های اجتماعی، محل گردهمایی صدها میلیون کاربر اینترنت است که بدون توجه به قیودات و محدودیت‌های مثل زبان، جنس و فرهنگ، به تعامل و تبادل اطلاعات می‌پردازند. درواقع شبکه‌های اجتماعی برای افزایش و تقویت تعاملات اجتماعی در فضای مجازی طراحی شده‌اند و از طریق اطلاعاتی که بر روی پروفایل افراد قرار می‌گیرند مانند عکس کاربر، اطلاعات و علایق شخصی، برقراری ارتباط تسهیل می‌گردد. کاربران می‌توانند پروفایل‌های دیگران را ببینند و از طریق برنامه‌های کاربردی مختلف مانند ایمیل و چت با یکدیگر ارتباط برقرار کنند (کاستلز، ۱۳۸۰، ص ۴۱۷).

۱- فضای واقعی

لیوونگر در کتابی تحت عنوان «اجتماعات عمل» به خصوصاتی اشاره نموده که خصلت‌های مشترک بین فضای واقعی و مجازی را ترسیم می‌کند. او یادآوری می‌کند که اجتماعات نوعاً بر مبنای تشریک داده‌ها، داشته‌ها به‌منظور یادگیری و عمل شکل می‌گیرد و عامل پیوند افراد و گروه‌ها در این فضا علایق مشترک است که به‌طور مداوم در حال تکوین است. (کاراکاپیلیدیس، ۱۳۹۴؛ ص ۱۳). این ویژگی «یادگیری» و «عمل» مهم‌ترین عنصری است که در فضای واقعی ما با آن راجه هستیم و اصولاً زندگی بشر برای آموختن و عمل است. اما آموختن و عمل، در فضای

ارتباطات تکنولوژیک، برای تعامل فرهنگی مشترک در شاهراه‌های ارتباطی، عنوان نموده‌اند، «فرهنگ سایبری» است که به واسطه‌ی استفاده از رایانه‌ها و کامپیوترها به وجود می‌آید. (گوارک، ۱۳۸۸؛ ص ۴۰۶).

۳- فضای سایبر

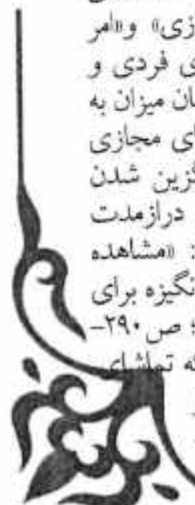
کلمه «فضای مجازی» سایبر اسپیس از درون واژه سایبرنتیکس که در سال ۱۹۴۸ به وسیله نوربرت وینر ابداع شده بود، پدید آمد. سایبرنتیکس علم نظریه‌ی کنترل است و در مورد سیستم‌های پیچیده به کار می‌رود. (ویتاگر، ۲۰۰۴). کلیه‌ی سیستم‌های که با روش خود فرمایی اداره می‌شوند، در حقیقت سیستم‌های سایبرنتیکی هستند. بسیاری معتقد هستند، جنبه‌ی غیر بیرونی بودن فضای مجازی و غیرقابل تطبیق بودن واقعیت مجازی با واقعیت واقع، امری نوین و درعین حال خطرناک است. زالسکی (۱۹۹۷) در کتاب «روح فضای مجازی» با نگاه تردیدآمیز به توانایی فضای مجازی در انتقال «حس معنوی» نگاه می‌کند. از نظر او فضای تندشده‌ی مجازی واقعیت متفاوتی را متقل می‌کند او معتقد است آن حسی که به عنوان مثال در تظاهرات جنبش روشنائی، از طریق اعمال خاص منتقل می‌شود، از راه تعامل مجازی قابل انتقال نیست. از نظر او ارتباطاتی که از طریق شبیه‌سازی صورت می‌گیرد، در قلمرو خاصی، ظرفیت انتقال معنا را دارد و درواقع، سوال اساسی این است که آیا تجربه‌های معنوی می‌تواند در «متن» فضای مجازی تجسد پیدا کند. «زالسکی» بر این معنا تاکید می‌کند که فضای مجازی «فضای سرد» است و امکان انعکاس حس معنوی را ندارد. نکته قابل توجه دیگر در نوع رابطه‌ای است که بین «واقعیت» و «مجاز» در فضای جدید برقرار می‌شود. (عاملی، ۱۳۸۶؛ ص ۲۹۱).

«استیو ولگر» یکی از نقش‌های برجسته فضای مجازی را نزدیک‌تر شدن مرز «امر مجازی» و «امر واقعی» می‌داند لذا نتیجه می‌گیرد پدیده‌های فردی و اجتماعی «هر چه بیشتر مجازی باشد به همان میزان به واقعیت نزدیک‌تر می‌شود» او درواقع، فضای مجازی را جهان واقعی تلقی می‌کند و نگاه جایگزین شدن جهان مجازی به جای جهان واقعی را در درازمدت موردنقد و بررسی قرار داده و می‌گوید: «مشاهده موزه‌ها در فضای مجازی موجب می‌شود انگیزه برای مراجعه به موزه تقویت شود» (یگانه، ۱۳۸۶؛ ص ۲۹۰-۲۹۴) از این منظر ما به جد تجربه نمودیم که تماشا تظاهرات و راهپیمایی‌های جنبش «تسم» و

جهان مجازی در کنار جهان واقعی، وجود دارد و به جزو جدایی‌ناپذیر آن تبدیل شده است. در دنیای مجازی مفاهیمی هم چون سیاست، اقتصاد و امنیت دارای بار معنایی متفاوت از گذشته شده و در شکل و شمایل جدیدی ظاهر می‌شوند. باینکه دنیای واقعی از دنیای مجازی عمدتاً به لحاظ «عینیت» و «ذهنیت» قابل تفکیک به نظر می‌رسند، اما درعین حال این دو فضا و دو دنیا اثرات غیرقابل انکاری بر همدیگر دارند، آن‌گونه که به‌سختی بتوان مرز دقیقی میان آن دو دنیا ترسیم نمود ولی ویژگی‌های وجود دارد که بر بنیاد آن‌ها این دو دنیا از همدیگر جداشده و قابل تفکیک می‌گردد. (مجردی، ۱۳۹۱، ص ۷۲).

از نظر ویکتور ترنر که ظاهراً یک انسان‌شناس است، فضای مجازی، یک دنیای بینابین و عاری از قوانین و انتظارات است و به لحاظ فرهنگی، یک دنیای بدون چارچوب است. از نظر وی در این دنیا دست‌کم در اشکال متنی‌اش، غالباً «هویت» پنهان است و مسوولیت در برابر کنش‌ها به‌شدت کاهش یافته است. این فضا دارای گستره‌ی بی‌حدومرز و از لحاظ فرهنگی و قانونی، مبهم و نارساست. در این فضا تعداد اندکی حضور فعال دارند و اکثریت منزوی، غیرفعال و حاشیه‌نشین هستند. (مجردی، ۱۳۹۱؛ ص ۷۲).

همان‌طوری که پیش‌ازین نیز بیان شد، فضای واقعی و فضای مجازی همانندی‌های زیادی نیز باهم دارند و از نظام‌های ارزشی، معانی، هنجارهای فرهنگی، استانداردها و رفتارهای مشترکی برخوردارند. به‌عنوان مثال فضاهای مجازی در هر کشوری احکام فضای واقعی را در خیلی از عرصه‌ها با خود حمل می‌نماید. این تعامل و همزیستی، که میان فرهنگ‌های انسانی، ملی و تجارب و رفتارهای فناورانه و تکنولوژیک در فضای مجازی آنلاین، برقرار است، موجب پدیدار شدن فرهنگ سومی می‌گردد. این فرهنگ سوم، ناشی از فضای تعاملی بین فرهنگی است. کیفیت، ماهیت، نوع تعاملات، شرایط و نحوه‌ی تعامل و رفتار فرهنگ جدید توسط افرادی که در این فضا حضور و فعالیت دارند، تعیین می‌گردد. ازاین‌رو، طبیعی است که فرهنگ مجازی و آنلاین، یک فرهنگ و رفتار یکدست و یکپارچه‌ی نبوده باشد، بلکه بسیار متنوع و مختلف باشد زیرا افراد بسیار متنوع و مختلفی در این فضا حضور دارند و از هر فرهنگ و گونه‌های رفتاری موجود در این دنیا در فضای مجازی فعال هستند و در یک گستره‌ی جهانی و بسیار وسیع به تعامل می‌پردازند. فقط تنها عنوانی که دانشمندان علوم



ویژه‌ای‌ها و خصلت‌های افراد اجتماع است و از این روی، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، در حقیقت همان خصلت‌ها، ارزش‌ها، اعمال، کنش‌ها و واکنش‌های افراد جامعه را بازتاب می‌دهند حال این ویژگی‌ها در هر زمینه‌ای باشد، رسانه‌ها آن‌ها را بازتاب می‌دهند. (گیدنز، ۱۳۷۸؛ ص ۵۰).

مطابق این تفسیر اعمال و رفتار خشونت‌آمیز که در رسانه‌ها وجود دارد از خود رسانه‌ها نیستند، بلکه بازتاب اجتماعی خشونت‌های است که در جامعه و در بطن فرهنگ‌های موجود در حافظه‌ی جاری جامعه وجود دارد. اگر فرخنده کشته می‌شود و رخشانه سنگسار می‌شود، این اعمال خشونت‌بار اجتماعی، از رسانه‌ها متأثر نیستند، بلکه در حافظه‌ی جاری جامعه‌ی ما نهادینه است و خشونت‌هایی است که از دل جامعه سر بر می‌آورند و کار رسانه‌ها آن است که آن را «رسانه‌ای» می‌کنند و در گستره‌های وسیع‌تر پخش می‌کنند و اطلاع‌رسانی همگانی می‌کنند. (رشاد، ۱۳۹۵؛ ص ۱۶۰).

از زاویه‌ی دیگر، نظریه‌ی «بازتاب» دقیقاً زنده کردن رویدادهای مرده‌ای است که در دل حوادث در یک جامعه می‌میرند و مدفون می‌شوند و رسانه‌ها این قدرت و توانایی «نبش قبر» را نیز دارند که آن رویدادها را از دل حوادث تلنار شده‌ی روزگار بیرون بکشد و به جامعه گزارش نماید و دوباره مطرح سازد. این عمل رسانه‌ای آثار و پیامدهای دارد که در جای خودش، مورد ارزیابی قرار گیرد، ولی الان می‌خواهم یادآوری کنم که رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی مطابق این دیدگاه نه تنها به تضعیف فرهنگ و عنعنات جمعی یک جامعه نمی‌پردازند، بلکه به تقویت، گسترش و تکمیل آن می‌پردازند. به گوشه‌های از تصاویر تظاهرات اعتراضی دو جنبش «تبسم» و «روشنایی» اگر نگاه کنید بازتاب اعتراض به تبعیض سیستماتیک، مدنیت و ایثار، فداکاری و آگاهی یک نسل بیدار از سرنوشت سیاسی خود است که در جامعه وجود دارد و کمتر دیده می‌شود، ولی رسانه‌ها آن را بازتاب می‌دهند.

بعد دیگر «بازتاب رسانه‌ای» در اشتراک‌گذاری‌های خودکار محتوا دیده می‌شود. برای مثال ایجاد ظرفیت ذخیره‌سازی حجم بسیار زیادی از داده‌های مربوط به زندگی اشخاص، در تماس‌ها، پست الکترونیک‌ها، تصاویر و پروفایل‌های گروهی، همانند علایق، سلاقی و دوست‌داشتنی‌های آنان، همگی وجه بازتابندگی دارند. حتی بر مبنای نظریات ذات انگار و جبر تکنولوژیک نیز کاری که باید انجام شود، انجام می‌گیرد

«روشنایی» در تلویزیون‌ها و در فضاهای مجازی، می‌تواند انگیزه‌ای مشارکت در راهپیمایی‌های عدالت‌خواهانه در جهان واقعی را تقویت کند. از منظر «واقعیت مجازی» نیز که صنعتی است از «ساخت واقعیت» تا به مرز از بین رفتن تمایز بین واقعیت و مجاز حرکت می‌کند، می‌توان گفت، در آینده تفاوت بین دو فضای واقعی و مجازی در یک تعامل مجازی از بین می‌رود و در مورد «اقدام» «تصمیم» و «عمل» جنبش روشنائی، به وضوح قابل مشاهده بود.

کنش متقابل نمادین بر وابستگی متقابل به دیگران و اینکه چگونه گرایش و دیدگاه‌های ما در تعامل با دیگران شکل می‌گیرند، متمرکز است. اساساً بر تمام اعمالی که ما با دیگران انجام می‌دهیم، این تعاملات تأثیرگذار خواهند بود و در نهایت مفروضات بشری، تجارب آن برای آینده، نگرش‌های ما را نسبت به دیگران شکل می‌دهند و به عبارتی دقیق‌تر فرضیات کنونی ما اعمال آینده‌ی ما را می‌سازند. (غلامی و دیگران، ۱۳۹۵؛ ص ۱۱۷). کنش‌های که مرز بین مجاز و واقعیت را بسیار نازک می‌کند. زیرا این نظریه بر تأثیرپذیری از محیط تأکید دارد که کنش‌ها و واکنش‌ها را شکل می‌دهند، اگر محیط فضای مجازی و ذهنی را در نظر بگیریم که با دیگران ناشناخته در تعامل قرار می‌گیریم، به یقین واکنش‌های فرد در این فضا غیر از فضای واقعی نیست و تقریباً نزدیک به کنش‌ها و رفتارهای است که در فضای واقعی بروز می‌کند. هرچند عین آن نیز نخواهد بود.

۴- نظریه‌ی بازتاب پذیری

آنتونی گیدنز با طرح نظریه‌ی «بازتاب پذیری» به این نکته تأکید می‌کند که رسانه‌ها بازتاب آن چیزی است که در جامعه جاری است و مورد عمل واقع می‌شود. دلیل این امر تالاندهای قابل قبول به نظر می‌رسد زیرا افراد و کاربران رسانه‌ها خود زاده‌ی جامعه‌ی خویش هستند و تراویده از همان تاریخ، فرهنگ و ارزش‌های که در جامعه جاری است، می‌باشند و همان افراد در رسانه‌ها فعالیت می‌کنند و با همان افکار و طرز دید و اندیشه پروگرام‌های رسانه‌ها را می‌سازند به عنوان مثال اخبار، تحلیل‌های خبری و گزارش‌های رسانه‌ای اعم از مستند، تاریخی، فرهنگی و اجتماعی را تولید می‌کنند. لذا رسانه‌گران و کاربران شبکه‌های اجتماعی، آینه‌ی اجتماع خود هستند و جوامع را همان افراد می‌سازند. زمانی که افراد اجتماع، جامعه را می‌سازند، پس جامعه، عبارت از همان

خشونت سوخته‌اند، می‌بینند به دولت افغانستان توجه بیشتر خواهد کردند. زیرا آثار کمک‌های خود را به عینیت می‌دیدند و مشاهده می‌کردند. لذا برای دولت نیز مشروعیت ساز بود.

اما متأسفانه دولتمردان تمامیت‌خواه که از افکار ملی، تهی بودند و افکار قالبی قومی و تبعیض سیستماتیک و سازمان‌یافته علیه هزاره‌ها شاخص تعیین‌کننده در رفتارها و تصمیمات آن‌ها بود، جنبش روشنائی را دشمن پنداشته و در میان اقوام افغانستان بذر نفاق پاشیدند که جنبش روشنائی، یک حرکت قومی است. اما واقعیت آن است که جنبش روشنائی، تنها با یک شاخص ممتاز شناخته می‌شود و آن «عدالت‌خواهی» و رفع تبعیض سیستماتیک از کشور است. عدالت‌خواهی، به هیچ قوم و گروه سیاسی، منحصر نمی‌شود و لذا حرکت جنبش روشنائی، نه قومی، بلکه ملی و کشور شمول است و همچنین نه برانداز، بلکه اصلاح‌طلب و خواستار محو فساد در همه ابعادش در این کشور می‌باشد. بنابراین، راز دشمنی با جنبش روشنائی، در مقیاس وسیعی که در کشور از سوی دولت و حامیان بی‌هویت آن، جریان یافته است، در «اصلاح‌طلبی» و «عدالت‌خواهی» جنبش روشنائی نهفته است. زیرا منافع خیلی‌ها را که در قالب موجودیت فساد سیاسی و تبعیض سیستماتیک دولتی و قومی، تامین می‌گردید را با چالش‌های بسیار جدی مواجه ساخته است. واقعیت جاری کشور حاکی از آن است که جنبش روشنائی، گذشته از «دادخواهی» برای عدالت و خریدن آبروی سیاسی برای دموکراسی در کشور، به‌سختی توسط دولت سرکوب گردید. رویداد دوم اسد و شهدای جنبش روشنائی، گواه روشن این ظلم آشکار در حق مدنی‌ترین جنبش تاریخ سیاسی کشور است.

بازتاب رسانه‌ای این سرکوب خونین، دولت را فلج می‌کرد و ساختارهای فرسوده‌ی آن از هم می‌پاشید. لذا از همان عصر خونین دهم‌زنگ چتر سانسور رسانه‌ای شدیدی بر رسانه‌ها اعمال گردید تا پیامی از این سرکوب خونین به بیرون مخابره نشود. رسانه‌ها مهر سکوت بر لب زدند، گویا هیچ اتفاقی نیفتاده است. برخی رسانه‌های تصویری به پخش برنامه‌های عادی خود مبادرت می‌کردند. برایم جالب بود در آن عصر و شام خونین، یک پیامی از یک دوست مجازی خارجی، در صفحه‌ی فیس‌بوکم دریافت کردم و عکسی نیز از آن رویداد خونین گذاشته بود با این عنوان «در کشور شما انسانیت مرده است». پاره‌های تن انسان، همانند برگ‌های خزان

و مهم آن است که محتوای مبادله شده و به اشتراک گذاشته شده همان احساسات، علائق و داده‌های است که افراد اجتماع در جامعه‌ی واقعی آن را تجربه می‌کنند و در رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی، بازتاب پیدا می‌کند و شاهد آن هستیم که چگونه این فعالیت‌های روزمره‌ی دایمی در اماکن عمومی و خصوصی، به انکای اشتراک‌گذاری‌های خودکار محتوا بر روی فعالیت‌ها و روح و روان انسان‌ها تأثیر می‌گذارند و جالب است بدانید که مردم فکر می‌کنند متفاوت عمل می‌کنند، درحالی‌که اعمالشان بازتاب اعمال جامعه است. (آکسمن و تیونز، ۱۳۹۳: ص ۱۹۴).

بازتاب رسانه‌ای عدالت‌خواهی در شبکه‌های اجتماعی

جنبش عدالت‌خواه روشنائی، از آغاز مبارزات عدالت‌خواهانه‌ی مردم، بر بنیاد مطالبات «عدالت‌خواهی» و رفع تبعیض سیستماتیک دولتی، شکل گرفت. این جنبش مردمی، از همان آغاز نیز موقف روشن خود را در برابر دولت تمامیت‌خواه به‌صراحت و روشنی اعلان نمود و برای همگان نیز روشن است که جنبش روشنائی، چه می‌خواهد و طرف مقابل آن کیست؟ به همین دلیل، جنبش روشنائی، در مدتی کوتاهی، در قلوب عدالت‌خواهان جای گرفت و به یک جنبش مردمی و مدرن تبدیل گردید. از حق و انصاف اگر نگذریم، اقدامات جنبش روشنائی، در این مدتی که در جغرافیای سیاسی کشور فعالیت نموده، موجب افتخار ملی برای همه‌ی اقوام افغانستان بوده است. مارش‌های میلیونی که جنبش روشنائی، در اعتراض به انحراف پروژه «توتا» در کابل برگزار نمود، به لحاظ نظم و هماهنگی‌های انجام‌شده در تاریخ سیاسی کشور بی‌نظیر و یگانه بود و نظم جدید سیاسی را مشق تاریخ سیاسی کشور نمود و یک مثنی ملی تازه را به ارمغان آورده است. اگر دولتمردان تمامیت‌خواه دارای افکار ملی و دموکراتیک می‌بودند، تظاهرات جنبش روشنائی، افتخار دموکراسی نوپای افغانی هم به شمار می‌رود. زیرا با اقدامات مدنی و کاملن دموکراتیک خود در چارچوب قانون اساسی، دموکراسی را در افغانستان نهادینه می‌نماید و برای کشورهای حامی افغانستان نیز آبرو و حیثیت دیپلماتیک در جهان و در خود آن کشورها به بار می‌آورد. زیرا آن کشورها سالانه میلیون‌ها دلار به این کشور جنگ‌زده کمک می‌کنند و آنان آنگاه که بروز و ظهور جنبش‌های دموکراتیک و مدرنی همانند جنبش روشنائی را در یک کشوری که مهر و موم‌ها در جنگ و

انجام می دهند. اما بهتر آن است که دو شبکه‌ی تلویزیونی یادشده که جزو بهترین‌ها در افغانستان است و هرکدام جایزه‌های بین‌المللی گزارشگری آزادی بیان (طلوع نیوز) و کارگردانی برنامه‌های سیاسی (طلوع نیوز) را نیز دریافت کرده‌اند، در انعکاس گزارش‌های عدالت‌خواهانه جنبش روشنائی، در کنار مردم و بازتاب‌دهنده صدای عدالت می‌بودند.

۲- دولت و سانسور رسانه‌ای!

رویداد تلخ و خونین ۲ اسد دهمزنگ که اعضای جنبش روشنائی را به خاک و خون کشاندند، ابعاد پنهان تبعیض سیستماتیک دولتی علیه بخشی از شهروندان را نیز به نمایش می‌گذارد که برخلاف ماده بیست و دوم قانون اساسی و به‌عنوان مهم‌ترین میثاق ملی هر نوع «تبعیض» و «امتیاز» بین اتباع افغانستان را ممنوع کرده است. (قانون اساسی، ۱۳۸۲؛ ص ۷). جنبش روشنائی که اینک حقانیت آن برای جهانیان نیز به اثبات رسیده، بر مبنای حق قانونی شهروندی خود که در قوانین اساسی و عادی افغانستان به رسمیت شناخته‌شده، دست به اعتراض مدنی علیه تبعیض آشکار دولتی بر بخشی از مردم زده بودند و باشکوه‌ترین مارش ملی و مدنی تاریخ را رقم زدند. راهپیمایی مدنی‌ای که در تاریخ افغانستان که سراسر خون خشونت است، از بی‌سابقه‌ترین رویدادهای سیاسی و اجتماعی به حساب می‌آید. در گذشته تظاهرات در این کشور تقابل «خون» و «خشونت» را به‌عنوان برآیند و نتیجه به نمایش درمی‌آورد، ولی در تظاهرات جنبش روشنائی، شکل این تقابل تغییر پیدا کرده بود و تظاهرکنندگان عدالت‌خواه به جای خشونت، گل به گلوله هدیه داده بودند. این در تاریخ سیاسی کشور بی‌سابقه بود.

پوشش رسانه‌ای چنین رویدادهای فرهنگی و مدنی، آبرو و عزت برای کشور و مملکتی بود که سرپای خون خشونت تاریخ آن را پوشانده است و بر مبنای قانون اساسی، از وظایف دولت محسوب می‌گردد. (ماده ۳۶ قانون اساسی، ۱۳۸۲؛ ص ۱۱). اما دولت افغانستان، به جای آنکه به وظایف قانونی خود که تامین امنیت شهروندان است، عمل نماید، رسانه‌های کشور را مجبور نمود تا از پوشش رسانه‌ای مارش ملی جنبش روشنائی، خودداری نمایند و بر اساس گزارش‌های که موجود است، دولت به آن‌هم اکفا نکرده، اینترنت را قطع و شبکه‌های مخابراتی را مختل نمود تا امکان پوشش رسانه‌ای راهپیمایان جنبش روشنائی، وجود نداشته باشد.

شده روی خیابان فرشانند و دیگران بی تفاوت از کنارش می‌گذرند! در فردای آن رویداد خونین، رسانه‌های خصوصی تحت فشار وجدان به درد آمده‌ی خودشان به افشای «چتر گسترده‌ی سانسور دولتی» بر رسانه‌ها پرداختند. خبرنگار تلویزیون یک گفت در روز حادثه رسانه‌های رسمی که منع شده بودند تا گزارشی از رویداد خونین مخابره نکنند، حتی آنتن‌های مخابراتی را نیز دولت از کار انداخته بود، تا تلفن‌های شهروند خبرنگاران نیز گزارشی به بیرون مخابره نکنند. (تلویزیون یک، به نقل از شاهدان عینی، ۱۳۹۴/۵/۳).

۱- سانسور رسانه‌ای در ماجرای توتا!

سانسور به فرانسوی (censure) عمل کنترل سخن و انواع دیگر بیان و ابراز وجود و شخصیت انسان‌ها است و به معنای ساده به «بررسی و حذف» اطلاق می‌شود و اصولاً این عمل، ماهیت دولتی دارد. دلیلش آن است که اغلب دستگاه‌های دولتی اقدام به سانسور می‌کنند. البته سانسور صورت‌های مختلفی را شامل می‌گردد که از جمله‌ی موارد «مست‌مالی» یا پاک کردن صورت مساله و خاک‌پاشی به چشم مردم نیز از آن موارد است. این نوع سانسور در رسانه‌های جمعی و محیط‌های عمومی اغلب به سرکوب اندیشه و تفکر مخالف می‌انجامد و موجب نادیده گرفتن، تحقیر و حذف می‌گردد. (رید بلک، ۱۳۷۷؛ ص ۷۸).

نمونه‌ی دیگر سانسور، «سانسور پنهان» است. این نوع سانسور، نامرئی و ناپیدا می‌باشد و صورت آشکاری ندارد و در پشت پرده‌ی رسانه‌ها و در سازمان‌های رسانه‌ای به هدف کوچک‌انگاری و عدم توجه رسانه‌ای یک رویداد توسط خود کارفرمایان رسانه‌ای باسیاست «دروازه‌بانی خیر» انجام می‌گیرد. (تقی‌زاده مطلق، ۱۳۸۹؛ ص ۱۹۷).

در ماجرای پروژه انتقال برق ترکمنستان از بامیان (توتا) رسانه‌های زیادی به سانسور پنهان رویداد عدالت‌خواهانه نشست ۲۰ ثور ۱۳۹۵ در مصلی شهید وحدت ملی، پرداختند. به‌عنوان مثال شبکه‌های تلویزیونی «طلوع نیوز» و «تلویزیون یک» اخبار به این مهمی را در اولویت‌های خبری قرار ندادند و در پخش خبر نشست نیز به شکل گزینشی عمل نموده و به تخفیف و کوچک‌نمایی رویداد پرداختند. یا برخی رسانه‌ها اصلاً رویداد خبری ۲۰ ثور را حذف نمودند. این نوع اعمال رسانه‌ای همگی سانسور است و در حقیقت سانسور پنهان و غیر آشکار محسوب می‌شود، که خود صاحبان رسانه‌ها آن را

۳- سلطه‌ی سیاسی و ارتباطی!

دولت ناکارآمد غنی و عبدالله، با سرکوب جنبش عدالت‌خواهی و کشتار دهمزنگ، عملاً با مردم خود به جنگ برخاسته است و این در حالی است که شهروندان عدالت‌خواه نه برانداز هستند و نه مخالف مسلح، بلکه فقط مطالبه‌ی عدالت از دولت داشتند. اما دولت با اتخاذ روش‌های جنگ اعلام‌نشده علیه جنبش روشنائی، به شکل گسترده‌ی بعد از سرکوب خونین «دهمزنگ» به جنگ روانی علیه بخشی از مردم خود پرداخته تا از طریق جنگ روانی به اهداف خود نایل آیند. دولت‌های مستبد و تمامیت‌خواه برای آنکه مردم را در راستای منافع سیاسی خود جهت یبختند اغلب از روش‌های همچون اعمال سلطه‌ی سیاسی و ارتباطی بر مجاری معلومات ملی و رسانه‌ای بهره می‌گیرند و نظام‌های توتالیتر، نیز در چنین شرایطی، به جنگ روانی علیه ملت خودش متوسل می‌شوند. دلیل آن روشن است، چنین نظام‌های در مسیر عدالت گام بر نمی‌دارند و به خاطر تداوم سلطه‌ی نامشروع خود بر مردم از روش اعمال «سلطه» بر مجاری معلوماتی، ارتباطی و رسانه‌ای بهره می‌برند.

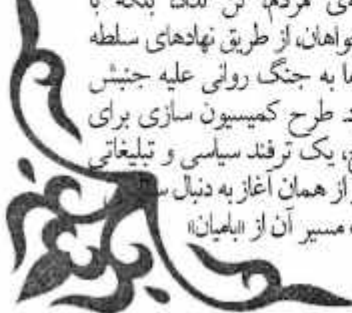
سلطه‌ی ارتباطی و سیاسی، به نفوذ دولت بر نهادهای فرهنگ‌ساز، آموزشی و تربیتی و نهادهای دولتی و رسانه‌ای اطلاق می‌شود که به دلایلی مختلف تحت تأثیر دولت هستند و دولت‌ها رگ حیات اقتصادی و سیاسی آن نهادها را در اختیار خود دارد. به‌طور مثال نهادهای مذهبی، مساجد و تکیه‌خانه‌ها، نهادهای رسانه‌ای و خبرگزاری‌ها، مکاتب دولتی و معارف همگی در راستای اهداف دولت و تحت مدیریت دولت هستند و از همین روی، دولت برای عملی ساختن نیات سیاسی خود از طریق این نهادها به جنگ روانی علیه ملت‌های خودش، مبادرت می‌کنند. در فرهنگ سلطه، ساختارها به گونه‌ای است که هم می‌خواهند رسانه‌ها را تکثیر نمایند و هم همه‌ی ردپاهای رسانه‌ها را پاک کنند، کمال مطلوبش آن است که در حین تکثیر رسانه‌هایش، رسانه‌های مخالف را از میان بردارند (بولتر و گروسن، ۲۰۰: ص ۵).

در ماجرای «توتا» رئیس جمهور غنی نه تنها به خواسته‌های عدالت‌خواهانی مردم، تن نداد، بلکه با خریدن زمان برای تمامیت‌خواهان، از طریق نهادهای سلطه همانند رسانه‌ها و تلویزیون‌ها به جنگ روانی علیه جنبش روشنائی مردم مبادرت نمود طرح کمیسیون سازی برای نجات از سیاسی شدن طرح، یک ترفند سیاسی و تبلیغاتی بود. زیرا خود رئیس جمهور از همان آغاز به دنبال سرنگ کردن بحث «توتا» یا انحراف مسیر آن از «العیان»

در حالی که به موجب ماده سی و چهارم قانون اساسی، که آزادی بیان را از هرگونه تعرض مصون می‌داند، دولت به هیچ‌عنوان حق سانسور اطلاعات و معلومات سیاسی و اجتماعی را ندارد. بر اساس همین ماده قانون اساسی، هر افغانستانی حق دارد افکار و اندیشه‌ها، نظرات و دیدگاه‌ها، اخبار و گزارش‌های خود را از طریق گفتار و یا چاپ در مطبوعات، پخش رادیویی و تلویزیونی، بیان نماید. (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ص ۱۰).

بدون هیچ تردیدی، یکی از دستاوردهای اصلی نظام سیاسی پس از طالبان مبارزه‌ی مردم برای «عدالت» و «صلح» و خون‌بهای شهدای کشور همین آزادی بیان و فعالیت آزاد رسانه‌ها می‌باشد. از آن‌سوی دولت نیز بارها ادعا کرده که آزادی رسانه‌ها و آزادی بیان را تضمین می‌کند، اما دیدید که در مورد تظاهرات مردم عدالت‌خواه کشور به سانسور آشکار و پنهان دست یازیده تا جلو انتشار صدای عدالت‌خواهان را بگیرد. همین سانسور آشکار و پنهان رسانه‌ها در تحت پوشش گرفتن راهپیمایی و تظاهراتی که حق مردم است، سند معتبر و خدشه‌ناپذیر وجود تبعیض علیه بخش از مردم کشور است. مگر جنبش روشنائی، در تظاهرات و مارش ملی ۲ اسد ۹۵ چه داشت که موجب سانسور خبری آن می‌گردد؟ مگر جز فریاد عدالت‌خواهی، حرکت صلح‌آمیز و مدنی، کمک به شهروندان و سالخورده‌گان در جریان راهپیمایی، کاری دیگری می‌کردند که باید سانسور شود؟ سانسورچیان، از سانسور خبری و بایکوت حرکت مدنی مردم و جنبش روشنائی، فقط یک هدف را دنبال می‌کردند و آن سرکوب صدای عدالت‌خواهی در کشور بود و بس!

اما تجارب تاریخی نشان داده است که دولت‌های که صدای مردم خود را «سانسور» کردند، سرانجام پیامدهای ناگواری برای خودش داشته است و لنگهی، صدای عدالت‌خواهی با سانسور خبری و گزارش مارش ملی و حرکت اعتراضی و مدنی مردم، سرکوب نخواهد شد و کشتار بی‌گناهان و سرکوب خونین راهپیمایان، صدای عدالت‌راسترو و تبعیض‌گران را سواسترا ساخت و حقانیت حرکت مردمی و قانونی جنبش روشنائی، به اثبات رسانید تا به دفاع از خون ریخته شده‌ی عدالت‌خواهان در «دهمزنگ» مصمم‌تر شوند و تا تحقق مطالبات عدالت‌خواهانه شهیدان راه عدالت و آزادی، همچنان به اعتراضات مدنی خود باشکوه‌تر از گذشته ادامه دهند. تاریخ لوح بلند و برجسته‌ای است که اثبات می‌کند سرکوب جنبش‌های اجتماعی و نادیده گرفتن حقوق شهروندان، به رسوایی دولت‌ها انجامیده و موجب دفن سیاسی، در تاریخ شده‌اند.



رویداد تلخ و کشتار فاجعه‌بار ۲ اسد سال ۱۳۹۵ چوک دهمزنگ کابل که در آن ۸۶ نفر از جوانان نجبه و دانشجویان فرهیخته و بی‌گناه جنبش روشنایی، جان باختند و بیش از ۳۰۰ نفر نیز زخم برداشتند، محک و ازمون خوبی برای خبرنگاران کشور بود که به اصول حرفه‌ای خود پایبند بوده‌اند یا نه؟ بررسی تک‌تک رسانه‌ها و سازمان‌های رسانه‌ای خصوصی و دولتی، کاری سخت و دشوار است. اما با تاسف باید یادآوری نمود که خبرنگاران ما به شکل کلی، در این رویداد تلخ و تراژیک تجربه‌ی خوبی از خود بر جای نگذاشتند و در حقیقت خبرنگارانی بی‌طرف، نبودند و به اشکال گوناگون به نفع دولت فضا سازی می‌کردند.

اکثر رسانه‌ها بعد از این رویداد تلخ و تکان‌دهنده‌ی ملی، برنامه‌های عادی خود را پی گرفتند و انگار هیچ رویدادی در این کشور و در این شهر روی نداده است. برخی نیز با قطع برنامه‌های عادی خود ولی با پخش برنامه‌ها و گفتگوهای جهت‌دار اصول حرفه‌ای خبرنگاری را نقض کردند و در تلاش بودند با شگرد رسانه‌ای «پیش‌فرض سازی» جنبش روشنایی و رهبران جوان آن را عامل فاجعه معرفی نمایند. به‌طور مثال خبرنگاری از یک جوان بامیانی سوال می‌کند که اگر کسی به نام شما برای سود و منفعت سیاسی خود، تظاهرات نماید، شما راضی هستید؟ طبیعی است که این سوال از هرکسی شود، جواب او منفی است و قطعاً راضی نیست. اما این گزارش دقیقاً در دقایق و لحظاتی بعد از رویداد تلخ انتحاری در میان راهپیمایان از یک تلویزیون مشهور خصوصی، پخش می‌گردد و این‌گونه القا می‌کند که رهبران جنبش روشنایی، با سو استفاده از نام مردم مناطق مرکزی، برای مقام و چوکی راهپیمایی می‌کنند. این‌گونه القاها و پیش‌فرض سازی، برخلاف اصول حرفه‌ای خبرنگاری و از جمله «اصل بی‌طرفی» می‌باشد که متأسفانه رسانه‌های ما اغلب با نقض اصل بی‌طرفی، به تحریف رویداد و وقایع مربوط به تظاهرات ۲ اسد جنبش روشنایی، پرداختند.

زبان رسانه‌ای جنبش روشنایی

«زبان رسانه‌ای» نظامی است مرکب از نمادهای گویشی و نوشتاری که به طریقی نسبتاً استاندارد شده، توسط اعضای گروه اجتماعی، در جهت فراخوان معنا به کار می‌رود. چنانکه «هالنبر» می‌گوید: زبان، برجسته‌ترین ویژگی نمود انسان است که حاصل از تماس انسان‌ها با انسان‌ها و متشکل از معانی نمادین است. پژوهشگران سه کارکرد عمده برای زبان قایل هستند (۱) زبان ناقل اصلی و اولیه ارتباط است. (۲) بازتاب شخصیت فرد و فرهنگ جامعه

به «سالنگ» بود و الا طبق برآوردهای فنی و کارشناسانه باید بر اساس همان سروی اولیه به اجرا گذاشته می‌شد. سروی نخستین را مردم نکرده بودند، طرح خود دولت و شرکت‌های خارجی بود و تغییر آن از مسیر بامیان سوال برانگیز و سیاسی کردن پروژه‌های ملی تلقی می‌شود که در مرکز و کانون این «بحران» خود دولت و شخص رئیس جمهور دخیل بوده است، که با تاسف دولت هنوز پاسخ قانع‌کننده برای مردم ندارد. شواهد زیادی برای اثبات دخالت دولت و شخص رئیس جمهور در «سیاسی کردن پروژه» وجود دارد که از جمله‌ی آن تحریک تاجیک‌ها در پروان و پشتون‌ها در ننگرهار بود، که تعدادی به دستور دولت علیه جنبش روشنایی، تظاهرات نمودند.

بنابراین، یکی از روش‌های جنگ روانی دولت‌ها علیه ملت‌های عدالت‌خواه، سیاست قطرمجکابی است. در این سیاست که ابزار آن همان سلطه‌ی ارتباطی و سیاسی دولت‌ها می‌باشد، تلاش می‌شود تا ضربه‌ها و شوک‌های تبلیغی که در یک روز می‌تواند وارد ساخته و عملیات انجام بدهند، را در زمان‌های طولانی و با فرسایش زمان انجام دهند، تا تأثیرات روانی موثرتری داشته باشد. لذا رسانه‌ها و تلویزیون‌ها با گزارش‌ها و سانسور واقعیت‌ها زمینه را برای «مارپیچی» کردن رویداد فراهم می‌کند. مارپیچی کردن رویداد، تقسیم نمودن جامعه و دو قطبی کردن آن است، تا مردم خود در برابر همدیگر صف‌ارایی نمایند و دولت در واقع، از طریق خود مردم، به سرکوب بخش دیگر از آنان بپردازند. دولت افغانستان، برخلاف همه‌ی قوانین داخلی و بین‌المللی، در اجرای «توتال» با چنین روش‌های ناجوانمردانه به سرکوب بخشی از مردم خودش مبادرت کرده است.

۴- مسوولیت حرفه‌ای!

حرفه‌ی خبرنگاری، یک وظیفه‌ی سنگین انسانی است که باید خبرنگار در گزارش و ثبت رویدادها و وقایع اجتماعی به یک سری قواعد و اصولی پایبند باشد. از جمله‌ی این قواعد و اصول حرفه‌ای، که خبرنگار به خاطر آن قسم یاد می‌کند و تعهد می‌سپارد، رعایت اصل «بی‌طرفی» در خبر و گزارش است. شیوه‌نامه‌ی تهیه‌ی خبر از موسسه‌ی معتبر «آف کام» که نظارت بر مطابقت کار رسانه‌ها با قوانین را در انگلستان بر عهده دارد، درباره‌ی مسوولیت حرفه‌ای و اصل «بی‌طرفی» در تهیه‌ی اخبار می‌نویسد: «در چارچوب برنامه‌های خبری، تهیه‌ی خبر باید بی‌طرفانه، همه‌جانبه و بر اساس اطلاعات کامل باشد.» (سیسونز، ۱۳۸۹: ص ۱۶۶)

اوست. (۳) ناقل فرهنگ و باعث رشد و تدلوم آن در جوامع است. (ریدلیک و هارولدسن، ۱۳۷۷؛ ص ۲۰).

بنابراین، زبان رسانه‌های مطابق بیان فوق، ناقل ارتباطات اجتماعی، بازتاب‌دهنده‌ی شخصیت و فرهنگ جامعه و در نهایت حافظ تدلوم ارتباطات اجتماعی، فرهنگ و ارزش‌های جامعه است. جنبش‌های اجتماعی بر مبنای مطالبات مشخصی در درون هر جامعه‌ای ممکن است در پیوند با شرایط خاصی ظهور نمایند که زبان رسانه‌ای نیاز دارد. اگر جنبش‌های اجتماعی، از این سامانه‌ی مهم تکنولوژیک محروم باشند، گویا نمی‌توانند پیام خود را منتقل نمایند و همانند فردی بی‌زبانی می‌ماند که هرچه‌لت و کوب شود، قادر نباشد داد و فریاد برای جلب کمک و مساعدت از اطرافیان نماید. شبکه‌های اجتماعی، تنها زبان رسانه‌ای جنبش بود که از اعمال سلطه‌ی دولت خارج مانده و نقش بارز و بی‌مانند خود را به نحو نیکویی انجام داده است. اما دولت در تلاش بود با ایجاد ضد زبان، زبان رسانه‌ای جنبش روشنائی را خشی و بی‌اثر نماید.

ضد زبان اصطلاحی است که برای توصیف آن زبان‌های به کار می‌رود که عمداً در تقابل با یک نظام زبانی مسلط ابراز وجود نموده و پاس داشته می‌شوند. آن‌ها به مفهوم دقیق کلمه، شکل‌های مقاومت در برابر فضای زبانی را بازنمایی می‌کنند. به گفته هایدی (۱۹۷۸) ریشه‌ی ضد زبان‌ها را می‌توان در ضد جامعه‌ها مانند خرده‌فرهنگ‌های منحرف و یا تبهکارانه، جستجو کرد. از نمونه‌های بارز «ضد زبان‌ها» می‌توان به «کلام قروقاطی و بی‌سروته» دوره (ملکه) الیزابت و نیز به اصطلاح «زبان یاجوج و ماجوج» دوره (ملکه) ویکتوریا در انگلستان اشاره کرد. (رید بلیک و هارولدسن، ۱۳۷۷؛ ص ۲۷).

دولت اشرف غنی، با اجیر کردن تعداد زیادی در تلاش افتاد تا نفوذ زبان رسانه‌ای جنبش را در بسیج توده‌های عدالت‌خواه فلج نماید و سلطه‌ی آن را در فضای مجازی از کار براندازد. در راستای تحقق این هدف شوم، صفحات مختلف مجازی با آی‌دی‌های جعلی و ناشناخته ایجاد کردند که جنبش را با انواع اتهامات بی‌اساس مورد هجمه قرار می‌دادند. برخی از این صفحات مجازی به نام و فرم هواداران جنبش روشنائی نیز بود تا می‌توانست از موضع جنبش روشنائی، به فحش و دشنام رهبران سستی و ایجاد اختلاف و فتنه در صفوف عدالت‌خواهان مبادرت می‌کردند. و جنبش روشنائی را بدنام، قوم‌گرا و ضد ملی معرفی نمایند.

برخی از این صفحات انحرافی مجازی، از موضع هواداری جنبش روشنائی، با اتهام اینکه کاربران شبکه‌های اجتماعی هوادار جنبش عدالت‌خواهی که

در خارج می‌باشند و تنها از طریق شبکه‌های اجتماعی با داخل، در ارتباط هستند، کمر جنبش را شکسته و آن را تکه و پارچه نموده، در تلاش بودند تا زبان رسانه‌ای جنبش را قطع نموده و آن را از کار بیندازند. خارج نشینان «فیس‌بوکی» برعکس دآوری غلط آنان، کسانی بودند که بنیاد و اساس جنبش روشنائی را محکم‌تر و نفوذش را فراگیرتر ساخته و مطالبات جنبش را تبدیل به گفتمان رایج کشور نموده است و در حقیقت زبان رسانه‌ای جنبش می‌باشند. از همین روی، دولت تمامیت‌خواه تمام توان خود را صرف اجیر کردن لشکریان فیس‌بوکی نموده بود تا «ضد زبان» جنبش را در شبکه‌های اجتماعی مثل «فیس‌بوک» و «تویتر» و در این اواخر در خارج از کشور در «تلگرام» و «واتساب» و «انستاگرام» به وجود آورند و از این طریق، سلاح برنده‌ای جنبش مدنی روشنائی را از آن بگیرند.

در دنیای اطلاعاتی شده کنونی، دیگر خارج نشینی و داخل نشینی معنا ندارد و آنان که در خارج هم هستند در لحظه لحظه‌های جنبش روشنائی، باروخ و روان و فکر و عمل خود حضور دارند. این حضور باشکوه، زمانی به شکل عینی قابل لمس بود که عزیزان ما در چوک روشنائی قطعه‌قطعه شدند و امواج انتحاری درخیمان قرار گرفتند. به یک‌باره جهان سراسر در سوگ نشستند و قلب‌های میلیون‌ها انسانی که در شبکه‌های اجتماعی در تظاهرات میلیون‌ها مردم حضور مجازی داشتند، داغدار و جریحه‌دار شده بود و در حقیقت پاره‌های تن خود را از دست داده بودند، اشک می‌ریختند و برای زخمی‌های آن حادثه‌ی المناک دعا می‌کردند.

حضور در جنبش روشنائی، تنها حضور فیزیکی نیست، خیلی‌ها حضور دارند ولی روح و قلبشان با جنبش روشنائی نبوده و آن حضور، حضور ارزشمندی هم نیست. اما آنان که در خارج هم هستند با قلب و روح خود با جنبش مردمی بودند، حضور موقفی داشته و دارند. این قدرت شبکه‌های اجتماعی است که زمینه‌ی حضور شهودی و روحی مردمان زیادی را از قاره‌ها و گوشه‌های دیگر این کره‌ی خاکی فراهم نموده و همانند یک‌زبان گویا برای جنبش روشنائی، نقش ایفا نموده‌اند. آن‌سان که فضای «مجازی» و «واقعی» درهم فشرده شده و پیکر واحدی پیدا نموده است.

وانگهی مبارزه بر ضد تبعیض و فساد دولتی، در خارج از کشور نیز بخشی از اهداف جنبش عدالت‌خواه روشنائی می‌باشد و موثر هم بوده است و اکنون، شاخه‌های جنبش روشنائی، بسان بازوی قدرتمند خارج از کشور فعالیت می‌کنند و اهداف آن

را پیگیری می‌نمایند. همین امر باعث شده که برخی از نااهلان در تکاپو افتاده باشند تا بین خارج و داخل جنبش روشنائی، رخنه و فاصله ایجاد نمایند و به‌خصوص شبکه‌های اجتماعی و زبان رسانهای جنبش را خلع نمایند و با اجیر کردن کاربران فیس‌بوکی، «ضد زبان رسانهای» برای جنبش به وجود آورند.

۱- تبیین اهداف و مطالبات عدالت‌خواهانه

بر اساس نظریه‌ی «بازتاب پذیری» که پیش از این بیان شد، شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی بازتاب‌دهنده‌ی اهداف، آرمان‌ها و الگوهای مبارزاتی مردم عدالت‌خواه داخل بودند و ارتباط پیوسته و ارگانیک میان کاربران فضاهای مجازی، با شورای عالی داخل و از همه مهم‌تر کلیت مردم باعث شده بود تا مردم عدالت‌خواه کشور به فیس‌بوک‌های عدالت‌خواه به‌مثابه‌ی «زبان رسانهای» جنبش نگاه نمایند و به آن اعتماد داشته باشند، زیرا حرف و سخن آنان را بازتاب می‌دادند.

۱-۱- زبان گفتمانی

جنبش روشنائی، هم‌اکنون «وجلان اجتماعی» نسل جوان ماست جوانان با گوشت، پوست و استخوان خود تبعیض سیستماتیک را لمس کرده‌اند و اینک در چارچوب گفتمان انتقادی جنبش روشنائی، آرمان و ایده‌آل‌های خود را بسان آینه‌ی، بازتاب می‌دهند. شعور جمعی مردم نیز به درک عدالت اجتماعی و رفع تبعیض سیستماتیک، نایل آمده است و این همان چیزی است که از آن به «وجلان» جمعی و اجتماعی مردم ما می‌توان نام برد و آن مثل تام و کمالش جنبش اجتماعی و مدنی «روشنائی» است. به همین دلیل، مخالفین در تلاش هستند برای خاموشی این گفتمان انتقادی، شعار عدالت و شعور جمعی مردم ما که همان عدالت‌خواهی است را از گفتمان انتقادی جنبش روشنائی، جدا نمایند. اما نیک می‌دانند که روح و ماهیت اصلی جنبش اجتماعی و مدنی روشنائی، انتقادی است و عدالت‌طلبی و برابری خواهی در حقوق و وجایب ملی، از آن جنبای ناپذیر است. شبکه‌های اجتماعی به‌عنوان یک‌زبان رسا و بلیغ، به یاری جنبشی برخاسته بود که بر بنیاد مطالبات عدالت‌خواهانه‌ی مردم شکل گرفته و تاکنون به نیکی توانسته فشار افکار عمومی را علیه دولت تبعیض پیشه سوق دهد. انتظار از یک جنبش مردمی و توده‌ای، همان فشار افکار عمومی است که جنبش هم در سطح گفتمانی توانسته گفتمان رایج را تبدیل به گفتمان عدالت نماید که حتی مخالفین خود را وادار نموده در چارچوب آن گفتمان خود را عدالت‌خواه بنامند ولی بانیات سیاسی و تمایلات حزبی و گروهی جنبش

دوم، جنبش روشنائی، ضد نظام و برانداز نیست، بلکه دولت را به‌عنوان طرف مطالبه‌ی خود ناکارآمد می‌داند و از او مطالبه‌ی عدالت دارد؛ یعنی خواستار اصلاحات در آن است. سوم، دولت بر مبنای قانون اساسی موظف است به مطالبات شهروندان خود که به او رای داده‌اند، پاسخگو باشند؛ یا به مطالبه‌ی آن‌ها رسیدگی نماید و یا از مجاری رسمی حقوقی، عدالت‌خواهان معترض را متقاعد و قانع نمایند. اما دولت آقای غنی، نه تنها درصدد اقناع مردم معترض و عدالت‌خواه برنیامده، بلکه با انواع تیرنگ‌های سیاسی، سعی در ایجاد اختلاف ملی نیز نموده است. به همین دلیل، زبان رسانهای جنبش در سطح خلق گفتمان عدالت‌خواهی و تداوم آن بسیار موفق عمل نموده است؛ یعنی هم گفتمان را ایجاد نموده و هم با تولید خوراک گفتمانی، آن را تداوم بخشیده است.

۱-۲- زبان انتقالی

وقتی سخن از تبعیض در افغانستان می‌شود، ما با یک مسأله‌ای به‌مراتب عمیق‌تر و دردناک‌تر مواجه می‌گردیم و آن جریان یک نوع تبعیض «پنهان» علیه یک گروه قومی مشخص، و اگر صریح‌تر و عریان‌تر بگویم «هزاره‌ها» می‌باشد. این تبعیض پنهان، بیش از آنکه خود یک سیاست و استراتژی تبعیض‌آمیز از جانب گروه‌ها و نهادهای تبعیض پیشه باشد، آثار ویرانگر روانی اعمال تبعیض سیستماتیک دولتی علیه هزاره‌ها در تاریخ سیاسی این کشور است. درد عمیق و جان‌سوز این نوع تبعیض، آن است که کسی آن را نمی‌بیند و چه‌بسا خود قربانیان تبعیض، بر خود تبعیض را روا می‌دارند و آن را طبعی پنداشته و هیچ حساسیتی علیه آن از خود بروز نمی‌دهند. هزاره‌ها متأسفانه به‌رغم تبعیض‌های آشکار دولتی و تبعیض سیستماتیک و سیاست‌گذاری شده‌ی که علیه آنان در همیشه تاریخ در افغانستان جاری بوده، از آثار ویرانگر

شمول خود دولت افغانستان از آنان حمایت به عمل نیاورده و نمی‌آورد. خبرنگاران با خون خود آزادی و آزاداندیشی، گزارش‌های از جنگ و خشونت، نقض حقوق بشر و فساد گسترده‌ی دولتی را مشق ذهن و ضمیر این جامعه‌ی جنگ‌زده می‌کنند. خبرنگاران در ادبیات معمول تنها به خبرنگاران مشغول در رسانه‌های جمعی اطلاق می‌گردد، درحالی‌که اکنون شهروند خبرنگارانی هستند که فقط با امکانات اندک خود مثل «موبایل» تلفن همراه بیشترین و داغ‌ترین رویدادهای جهان را به ثبت می‌رسانند و در افغانستان به‌رغم تحریم رسانه‌های دولتی و رسمی رویدادهای مدنی جنبش روشنائی را این شهروند خبرنگاران کشور بودند که مهم‌ترین رویداد مدنی جهان را به نام «جنبش روشنائی» و هزاره‌ها ثبت نمودند و با فعالیت‌های مداوم مستمر و تحلیل‌های دقیق و مصنفانه‌ی خود توانستند زیاترین رویداد «خبرنگاری» را در جهان خلق نمایند.

۱-۲ - نشر / اعلامیه‌ها و مواضع رسمی
«شهروند خبرنگاران» که در حقیقت زبان مکمل رسانه‌ای جنبش روشنائی، محسوب می‌شوند به نیکی توانسته‌اند، مواضع سیاسی و رسمی، اعلامیه‌ها و بیانیه‌های ارشادی، فرهنگی و سیاسی جنبش روشنائی را در این چند سال پس از شکل‌گیری جنبش روشنائی به عهده بگیرند. در فقدان یک رسانه‌ی جمعی همانند یک شبکه‌ی رادیویی و تلویزیونی برای پخش صدای عدالت‌خواهی و پیام‌های عدالت‌خواهان، این «شهروند خبرنگاران» و شبکه‌های اجتماعی بوده‌اند که به امر اطلاع‌رسانی و معلومات دهی، پرداخته و ارتباطات پیوسته و مداوم شبکه‌ای را میان هواداران و شورای عالی جنبش در کابل و سایر ممالک خارجی، مهاجرین و نمایندگی‌های آژانس‌های خبری دنیا برقرار داشته است. نتایج تبیین مواضع جنبش روشنائی، در دنیا بسیار مطلوب بوده و اکنون جنبش روشنائی، در دنیا به‌عنوان یک جنبش عدالت‌خواه و مدنی، شناخته‌شده است.

یکی از ویژگی‌های ممتاز اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، آن است که می‌تواند «عابر» رسانه‌های دیگر قلمداد شود و همه‌ی رسانه‌های دیگر را در خود جای می‌دهد. می‌توان متن اخبار را به کمک تصاویر متحرک، صدا، نقشه و دیگر کارهای گرافیکی، ارتقا داد و می‌توان بخش‌های خبری رادیو و تلویزیون را از طریق اینترنت پخش نمود. هم‌چنین خبرهای را با صدا و تصویر یا بدون آن، می‌توان بر روی پی‌دی‌ای‌ها در بر کامپیوترها، کامپیوترهای جیبی، تلفن‌های همراه و مجموعه‌ای از دستگاه‌های الکترونیک دیگر در خانه‌ها منتقل و ذخیره کرد و جام جهان‌نمای که

روانی و عاطفی آن، که خود نوعی دیگری از تبعیض را علیه آنان به وجود آورده، نیز رنج‌برده‌اند و آن «تبعیض پنهان» است. کشتار عبدالرحمن جابر در تاریخ بی‌سابقه بود و در آن حدود دوسوم هزاره‌ها به‌طور کامل نابود گردیدند و سرزمین‌های آنان به‌زور از تسلطشان خارج گردید. از آن پس، تبعیض سیستماتیک و از پیش طراحی‌شده توسط دولت‌های ستم‌پیشه علیه هزاره‌ها اعمال گردیده است و تاریخ پر از مصادیق تلخ و ننگ‌دهندی آن است که تاریخ هزاره‌ها را غمبار و تراژیک نشان می‌دهد. اما این کل قضایا نیست، آثار ویرانگر روانی آن هزاره‌ها را به لحاظ منزلت‌های اجتماعی به‌اندازه‌ی در نگاه حاکمان و اقوام رقیب، تزل‌ داده است که اگر یک دانشمند هزاره بخواند وزیر شود که حق مسلمش هست، برای اقوام دیگر شگفت‌آور می‌نماید و حتی برای خود انسان هزاره به‌عنوان قربانی تبعیض سیستماتیک، نیز اشغال یک وزارتخانه به لحاظ روانی سخت و طاقت‌فرسا می‌نماید. از این روی، تبیین تبعیض «پنهان» نیازمند زبان «انتقادی» است که رسالت انتقال دردهای پنهان و غیر محسوس ستم تاریخی را باید بر دوش بکشد. این زبان حرفه‌ای عکاسان و هنرمندان خلاقی است که با یک تصویر ساده درصدد بیان لایه‌های پنهان و پس‌مظر تصاویر هستند. شاعران عدالت‌خواه ما زبان هنرمندانه‌ی انتقال دردها و تبعیض‌های پنهان بوده‌اند که با سروده‌های عمیق و جان‌سوزشان لایه‌های عمیق ستم‌های تاریخی روا داشته شده بر این «قوم» را ورق زدند و با زبان هنر، به انتقال آن در نسل‌های آینده و حال پرداخته‌اند.

خواهر بگو هوای کدام شما چم است
از خانه‌ی کدام شما روشنی گم است.
بخت ید کدام شما ظلم و سنگ بود
نان‌آور کدام شما دهمزنگ بود
سر می‌برند وای نگو شانه‌ات کجاست
گیرم چراغ داد تو را خانه‌ات کجاست
شهر تو کو؟ پناه تو کو؟ لشکر تو کو؟
قوم هزار پاره من، کشور تو کو؟
شاعر: سید ابوطالب مظفری

۲- بیان مواضع سیاسی و رسمی

هرچند خبرنگاران در افغانستان بی‌دفاع‌ترین و در معرض آسیب‌ترین گروه فرهنگی است و در نوک پیکان هر رویدادی مثل انتحاری، ترور و خشونت‌های دیگر قرار دارند، اکنون تعدادی زیادی از نویسندگان و روزنامه‌نگاران مورد تهدید طالبان و داعشیان می‌باشند و جان آنان درخطر قرار دارد ولی هیچ کشوری به

«مذهب» نسبت بدهند تا جنبش عدالت‌خواه روشنائی را یک حرکت مذهبی معرفی نمایند و اهل سنت را علیه آن تحریک نمایند. درحالی‌که جنبش روشنائی، داعیه‌ی مطالبه‌ی اجتماعی دارد. زیرا مشکل و مسأله‌ی اصلی در مطالبات جنبش روشنائی، دین و مذهب نیست، بلکه یک مطالبه‌ی اجتماعی عدالت‌خواهانه در چارچوب قانون اساسی کشور می‌باشد و نباید به آن رنگ دینی و مذهبی داد. مطالبه‌ی جنبش، عبارت از «فرق» و «تبعیض سیستماتیک» دولتی است. به همین دلیل، در مورد نقد و پاسخگویی مخالفان نیز زبان رسانه‌ی جنبش روشنائی، گویا بلیغ و رسا بوده است.

۳- گفتمان انتقادی و تولید فکری

یکی از کارکردهای زبان رسانه‌ای جنبش، گفتمان سازی و تولید فکر نیز هست. از این روی، نخبگان و فرهیختگان که در خارج هستند، بهتر می‌توانند در این زمینه مدد رسان جنبش عدالت‌خواهی در داخل کشور باشند. در بیشتر محافل علمی و اجرایی که در ارتباط با جنبش عدالت‌خواه روشنائی، برگزار می‌گردد، ابهاماتی جدی در تبیین‌های آرایه شده‌ی محققان و دانشوران ما دیده می‌شود. اصل عدالت‌خواهی، یک جریان ریشه‌دار تاریخی است و در حقیقت یک ایده، تفکر و حتی یک مکتب فکری می‌تواند بوده باشد. از دیگر سوی، عدالت‌خواهی، ریشه‌های عمیق دینی و مذهبی نیز دارد و تمام رهبران مذهبی اعم از پیامبران آسمانی، امامان معصوم و پیشوایان دینی و مذهبی، همیشه داعیه‌ی عدالت‌خواهی داشته‌اند. بنابراین، عدالت‌خواهی، در کشور ما که یک جامعه‌ی سستی و دینی می‌باشد، به شکل طبیعی ماهیت دینی و مذهبی دارد و مبنای تئوریک عدالت‌خواهی که ایمان به مبارزه و انگیزه‌ی تلاش و امید به پیروزی را پدید می‌آورد، آموزه‌های دینی و باورهای اعتقادی مردم باشد. زبان رسانه‌ای جنبش، در این زمینه با کاستی‌های جدی و نگران‌کننده‌ی مواجهه بوده است. به‌خصوص در زمینه‌ای اعتقادی و کارهای فکری که مبنای تئوریک برای مبارزه عدالت‌خواهان بسازد، خیلی موفق نبوده است.

۳-۱- تولید فکر و مبنای تئوریک

جنبش‌های اجتماعی، متکی به نیروی قهار توده‌های اجتماعی است و هدف آن‌ها نیز به‌طور طبیعی، سازمان دادن و بسیج توده‌های اجتماعی خواهد بود و به‌مرور زمان، نخبگان و فرهیختگان از قاطبه‌ی جنبش اجتماعی، انزوا می‌گیرند. (هانا آرنت، ۱۳۶۳: ص ۶۶). شرایط سیاسی حاکم بر جامعه‌ی افغانستان،

در آینده اخبار را تدوین و پخش خواهد کرد همان ابزارهای «همه‌جا حاضر» خواهد بود معنای این سخن آن است که می‌توان با این وسیله‌ی سبک الکترونیکی، هر کاری را انجام داد (سیسوز، ۱۳۸۹؛ ص ۸۴). هولداران جنبش روشنائی، با همان ابزارهای ساده برقی خود از طریق اینترنت و شبکه‌های مجازی، به‌حق کار یک رسانه‌ی فراگیر را انجام داده‌اند متن‌های خبری را به صوت و تصویر ارتقا بخشیده و نشر کرده‌اند همانند اعلامیه‌ها و بیانیه‌های جنبش روشنائی را که متن بوده و آن‌ها را به تصویر دیجیتالی ارتقا داده و به سراسر عالم نشر کرده‌اند و همچنین سخنرانی‌ها و میزگردهای رهبران و اعضای شورای عالی مردمی را در کلیپ‌های ویدیویی، به شکل گسترده نشر نموده و در برخی موارد آن‌ها را تبدیل به متن خبری نموده‌اند.

۲-۲- توجیه و نقد مخالفان

تفاوت دیدگاه‌ها در هر جمع و جماعتی روشن و آگاه یک امر طبیعی است. و اتفاقاً یکی از محسنات جنبش روشنائی آن است که به‌عنوان یک جنبش اجتماعی مدرن، سلاقی گوناگون و افکار نامتجانسی را حول یک یا چند مطالبه برحق اجتماعی از «دولت» جمع نموده است. به عبارتی دقیق‌تر جنبش‌های مدرن اجتماعی، هدف محور هستند، نه شخص محور و لازمه‌ی هدف محوری آن است که افراد و گروه‌های اجتماعی گوناگونی که دارای یک هدف مشترک اجتماعی هستند، در آن گرد هم می‌آیند. از این روی، این افراد و گروه‌های اجتماعی، همگی خودآگاه و بیدار هستند و هدفمند حرکت می‌کنند. لذا هیچ‌کسی، دیگرانی را دعوت به جنبش روشنائی، نمی‌کنند، بلکه عضویت در این جنبش، خودانگیخته و خودخواسته می‌باشد. از این روی، در جنبش مردم‌فریب خورده وجود ندارد، همگی فدایی و جان‌باخته‌ی اهداف عدالت‌طلبانه‌ی خود هستند.

جنبش روشنائی، هم از ناحیه‌ی دولت و هولداران آن و هم از ناحیه‌ی احزاب و رهبران سیاسی مخالف، با اتهامات و پرسش‌های انحرافی سنگینی مواجه بوده‌اند و واکنش زبان رسانه‌ای جنبش روشنائی، به این انتقادات و پرسش‌ها نیز بسیار مستدل و منطقی بوده و توانسته‌اند تئور عدالت‌خواهی را در یک رقابت نفس‌گیر جنگ و نزاع روانی، گرم نگه‌دارند و وابستگی‌ها و پیوندهای مردمی جنبش را همچنان استوار و محکم نگه‌دارند. به‌عنوان مثال مطالبه‌ی جنبش روشنائی، به شکل مشخص عدالت و رفع تبعیض سیستماتیک قومی، از جانب دولت علیه شهروندان است خیلی‌ها در تلاش بودند، تا همین مطالبه‌ی اجتماعی از دولت را به

روشنایی، در کشور وجود ندارد در گفتمان انتقادی، دو عنصر بنیادی «قدرت» و «مخالفت» وجود دارد که به جنگ «گفتمان موافق» می‌رود (سلیمی‌نوه، ۱۳۸۳؛ ص ۵۰-۵۵). جنبش روشنائی، توانسته با شکل دادن گفتمان انتقادی، گفتمان موافق قدرت را سخت زمین‌گیر نماید بنابراین، جنبش روشنائی، خودش گفتمان انتقادی است و فلسفه‌ی ایجاد گفتمان انتقادی آن است که منطق غالب در مباحثات سیاسی، منطق انتقاد بر دولت و شکل‌گیری اپوزیسیون سیاسی قدرتمند بر مبنای برنامه و هدف باشد و این امر، با وجود جنبش روشنائی، اتفاق افتاده است. زیرا فعالان جنبش روشنائی، در اردوی مخالفان مستعد دولت، یک وزنی سیاسی مهم تلقی می‌شود که عناصر تأثیرگذار در مناسبات و منازعات قدرت به جنبش به‌عنوان یک آدرس می‌نگرند. لژاین‌روی، زبان رسانه‌ی جنبش نیز توانسته به تبیین فلسفه، منطق و نظام گفتمانی جنبش روشنائی پرداخته و عملکرد قابل قبولی در این زمینه داشته است تا هم رسالت روشنفکران و فرهیختگان کشور نسبت به گفتمان عدالت که هم‌اکنون در وجود جنبش روشنائی تبلور یافته، انجام بگیرد و هم زوایای پنهان تیوریک گفتمان‌های انتقادی در پراتیک و عمل به کنکاش سپرده شود البته در کنار این گفتمان علمی انتقادی جنبش، یک برداشت بسیار سطحی، مبتدل و غیراخلاقی از گفتمان انتقادی نیز وجود دارد که تصور می‌کنند، باید جنبش را که خود یک گفتمان انتقادی در برابر دولت است، مورد انتقاد قرار داد. این یک نوع مصادره به مطلوب است، زیرا در «گفتمان انتقادی» می‌باید نوک پیکان انتقاد قدرت و ساختارهای حاکم باشد (سلیمی‌نوه، ۱۳۸۳؛ ص ۵۰-۵۵).

۴- تقویت جنبش عدالت‌خواهی

«جنبش عدالت‌خواهی» یک حرکت جمعی، اقدام و عمل اجتماعی است. اقدام و عملی که بانی و باعث آن ایده و تفکر «عدالت‌خواهی» است. ایده و تفکری که دارای ریشه‌های عمیق تاریخی، دینی و مذهبی می‌باشد و انگیزه‌ی عمل و ایمان به مبارزه و جنگیدن برای رسیدن به عدالت را به عدالت‌خواهان می‌آفریند. اما محور این اقدام و عمل جمعی و حرکت اجتماعی، مطالبات عدالت‌خواهانه از جریان حاکم می‌باشد، چیزی که مردمان زیادی را با تفاوت دیدگاه‌ها، گرایش‌ها و تمایلات مختلف اجتماعی، بر دور یک مطالبه یا مطالبات اجتماعی گرد هم آورده و جنبش اجتماعی را سامان بخشیده همان مطالبات عدالت‌خواهانه می‌باشد. لذا جنبش عدالت‌خواهی روشنائی، مظهر مطالبات عدالت‌خواهانه‌ی مردم است و هر تحقیق و پژوهشی که بخواهد به تیوریزه

قوم‌سالاری است و از این‌روی، تبعیض سیستماتیک اگر یک قوم را به ستوه می‌آورد، اقوام دیگر از آن متأثر نمی‌شوند. زیرا «رقابت» بر مدار بستگی‌های قومی و علایق قبیله‌ای می‌چرخد و همواره منافع قبیله‌ها در تضاد هم هستند. این وضعیت کار دولت را راحت کرده است و با روشن کردن چراغ «قوم‌گرایی» دولت خود، در گوشه‌ی به نظارت می‌نشیند و این مردم اسیر در «ذهنیت» و ضمیر قومی هستند، که باید برای حساب‌های تصفیه نشده و عقده‌های فروخته‌ی جاهلان، به جان هم بیفتند و دولت فرصت فساد بیشتر و اعمال تبعیض سیستماتیک زیادتر پیدا می‌کند. اما شرایط جنبش روشنائی، فرق می‌کند حداقل مردم عدالت‌خواه هزاره پشت جنبش روشنائی ایستاده‌اند، ولی آن‌ها نیز انگیزه‌ی مبارزه می‌خواهند که مرتب باید به صفوف پیوسته‌ی آنان تزریق شود و الا به‌مرور زمان آن‌ها نیز خسته شده و پشت جنبش را خالی می‌کنند. بنابراین، اگر جنبش روشنائی، در کنار سازمان‌دهی و بسیج توده‌های عمومی عدالت‌خواه، از اقشار تحصیل‌کرده و دانشجو نیز غافل نگردد و نخبگان و فرهیختگان جنبش را در گروه‌های که به تولید فکر و اندیشه مبادرت نمایند، سازمان دهند، می‌توانند، با ارتباط مداوم و استراتژیک نخبگان و فرهیختگان، از پوپولیستی شدن رفتارها و تصمیم در شورای عالی جلوگیری نماید. فرهیختگان و نخبگان به تولید فکر و ساختن مبنای تیوریک مبارزه عدالت‌خواهانه بر مبنای مطالبات جنبش، اقدام می‌نمایند و مردم عدالت‌خواه نیز انگیزه‌های پایدارتری برای مبارزه و رسیدن به تحقق مطالبات و اهداف خود پیدا می‌کنند و متأسفانه جنبش در این زمینه، در شبکه‌های اجتماعی، موفق عمل نکرده است. اما مخالفان، هنگامی که جنبش را فاقد بدنه‌ی تیوریک می‌بینند، نسخه‌های تیوریک می‌پیچند و جنبش را در «ماریج» اندیشه‌های ایدئولوژیک قرار می‌دهند و در برابر این پرسش، به باتلاق می‌نشانند که شورای عالی «تا حال کوچک‌ترین ظرفیت فکری و سیاسی برای ساختار دولت ملی از خود نشان نداده است؟» (دی‌فولادی، ۱۳۹۵). جنبش روشنائی، فاقد ظرفیت نیست، اما سازمان‌دهی می‌طلبد.

۳- ۲- گفتمان انتقادی

زبان رسانه‌ی جنبش روشنائی، در زمینه‌ی گفتمان انتقادی نیز کارکرد قابل دفاعی داشته است، به دلیل که جنبش روشنائی، خودش مهم‌ترین گفتمان انتقادی هست. به‌طور اصولی، مبدع اصلی گفتمان انتقادی در کشور جنبش روشنائی می‌باشد و هیچ گفتمان انتقادی‌ای به‌غیر از جنبش

تلويزيون‌های خصوصی، به‌جای آنکه به یک نرم و قاعده ملی وفاداری و الزام یافته باشند، بیشتر از گونه‌ی قومی خود در رفتارهای رسانه‌ای پیروی می‌کنند به همین دلیل، ما هیچ نرم و قاعده ملی در این کشور نداریم رسانه‌ها قادر نیستند، ارایه دهنده‌ی یک «پرستز ملی» برای شهروندان کشور باشند. این کاستی‌ها به دلیل آن است که مطابق این نظریه رسانه آینده‌ی شفاف و بازتابی خود جامعه می‌باشد. در جامعه افغانستان، شبکه‌های قومی بسیار فعالی حضور دارند که منافع خود را از تیکه‌داری قومی، به دست آورده‌اند و از مهم‌ترین حافظان وضعیت موجود به حساب می‌روند، لذا هنوز وحدت ملی، منافع ملی در «واقعیت» جامعه‌ی افغانستانی شکل نگرفته و رسانه‌ها نیز نمی‌توانند، تصویری روشنی از آن ارایه نمایند.

پیش‌ازاین گفته شد که دولت‌ها هم در داخل کشور و هم در سطح بین‌المللی، همیشه برای پیشبرد اهداف و نیات خود از ابزارهای جنگ روانی استفاده می‌کنند. در سطح ملی، استفاده از ابزار روانی «آستانه‌ی تحریک» جامعه در جهت اهداف دولت و برخلاف منافع ملی، در نهایت به تبعیض سیستماتیک می‌انجامد. چیزی که امروز اقوام مختلفی در افغانستان با آن مواجه هستند. بر اساس آمارهای رسمی که از حضور و مشارکت اقوام در ساختار قدرت و در ادارات دولتی، موجود است نشان‌دهنده‌ی تبعیض سیستماتیک است که در اثر جنگ روانی علیه اقوام توسط دولت انجام گرفته است. به این معنا که آستانه‌ی تحریک آنان را نسبت به منافع حیاتی اقتصادی، مسایل سیاسی سرنوشت‌ساز کشور بالا برده و دیوار ذهنی اقوام را بلند ساخته است یا به عبارتی موضع تحریک‌پذیر آنان را بی‌حس نموده و بدین‌سان آنان را نسبت به منافع بنیادی‌شان بی‌احساس و بی‌مبالا ساخته است. تمام مناصب مهم دولتی به قوم خاصی تعلق می‌گرفته و اقوام محروم، در محرومیت دیگری، چک می‌زنند. دلیل این امر عملیات روانی است که دستگاه‌های دولتی، از طرق گوناگون مردم را نسبت مسایل بنیادی و سرنوشت‌ساز مملکت بی‌تفاوت ساخته است.

انحراف مسیر انتقال لیب ۵۰۰ کیلوولتی ترکمنستان برخلاف سروی اولیه‌ی شرکت فیشر آلمانی، از بامیان به سالنگ، دقیقاً بر بنیاد همان تبعیض سیستماتیک و ساختاری علیه اقوام محروم توسط خود دولت انجام می‌گیرد. تبعیض سیستماتیک، ابعاد مختلفی ساختاری دارد و مهم‌ترین عامل تداوم و اعمال آن توسط دولت، استفاده از ابزارهای روانی همچون «آستانه‌ی تحریک»

کردن جنبش عدالت‌خواهی پیردازد، باید به این نکته‌ی بنیادی، نیز توجه داشته باشد. از این روی، آثاری که جنبش روشنائی را متهم به موضع‌گیری ضد دینی می‌کنند، باید بدانند که ایده و تفکر عدالت‌خواهی، در جامعه‌ی مارشلی دینی و مذهبی دارد و آنچه ایمان و انگیزه‌ی تلاش برای تحقق عدالت را فراهم می‌کند، دین است. پس جنبش عدالت‌خواه روشنائی، به لحاظ مبانی و بنیادهای فکری و اندیشه‌ای، دینی است و هیچ فردی آن را انکار نمی‌تواند. در این زمینه نیز زبان رسانه‌ی جنبش روشنائی، در شبکه‌های اجتماعی، حتای مخالفان خود را که او را متهم به بی‌دینی می‌کردند، کاملاً بی‌رنگ ساخته است.

نکته دیگر، اصل ریزش و رویش در جنبش‌های اجتماعی است. آنهایی که مستاصل و ناامید می‌گردند طبیعی است که هدف خود را در تحقق مطالبات اجتماعی مردم نمی‌بینند. لذا راهش را جدا نموده و به سفره‌ی پرچرب دولت تبعیض پیشه، متمایل می‌گردند ولی آنهایی که به مطالبه‌ی عدالت باور مندند به پیروزی «حق» نیز ایمان دارند. تا پای تحقق آرمان‌های عدالت‌خواهانه‌ی خود ایستاده‌اند و «هستند بر آن عهدی که بستند». خون شهدای روشنائی، نهال امید به موفقیت را در دل میلیون‌ها عدالت‌خواه در سراسر عالم آبیاری نموده است و به همین دلیل، من معتقدم که قدرت جنبش روشنائی را در افغانستان معاصر هیچ نهاد اجتماعی و سیاسی دیگر ندارد حتی دولت نیز فاقد آن است. زیرا جنبش روشنائی، مردم را دارد. جنبش اجتماعی و مدنی روشنائی، بر بنیاد مطالبات عدالت‌خواهانه‌ی مردم ما شکل گرفته است. همه‌ی ما از عمق و ژرفای وجدان خود یک‌صدا فریاد کردیم که «درد ما برق نیست، فرق است» بنابراین، تازمانی که در جامعه و در نگاه دولت به شهروندان فرق وجود دارد، جنبش اعتراضی و مدنی روشنائی، زنده و پاینده به حرکت خود ادامه خواهد داد و آینده‌ی جنبش عدالت‌خواه روشنائی را در لوح جاودانه‌ی پیام قرآنی پیروزی حق بر باطل، باید دید و به دوری نشست.

نتیجه‌گیری

نظریه‌ی «بازتاب‌پذیری» آنتونی گیدنز، در افغانستان به نیکی قابل تطبیق است و عینیت جامعه‌ای رسانه‌ای و مجازی افغانستان، بازتاب اجتماعی آنچه در جامعه‌ی واقعی جاری است، می‌باشد و اکنون رسانه‌ها آن را به نمایش می‌گذارند. نظریه‌ی بازتاب‌پذیری، فعالیت رسانه‌ها را بازتاب آنچه در جامعه هست، قلمداد می‌کند و امروزه رسانه‌های افغانستان نیز دقیقاً مثل جامعه قطب‌بندی شده و به سنگرهای قومی و زبانی، سیاسی و مذهبی تبدیل شده است.

علیقیان، افشین خاکباز، حسن چاوشیان؛ ویراسته‌ی علی پایا، ناشر: طرح نو، چاپ پنجم، تهران، سال ۱۳۸۵.

۷- کریج کالهن، نظریه‌ی اجتماعی و سیاست هوبت، مترجمان: محمد قلی پور و علی محمد زاده، انتشارات: جامعه‌شناسان، تهران، سال ۱۳۸۹.

۸- کواریک، لوراجی، مطالعات اینترنت در قرن بیست و یکم، ترجمه صفورا برومند، از فصل دوم کتاب زیبایی‌شناسی و فلسفه رسانه ترجمه و ویرایش زیر نظر سید حسن حسینی، انتشارات صداوسیما با همکاری نشر نیوشا، تهران، سال ۱۳۸۸.

۹- گیلنز، آنتونی، تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه: ناصر موفقیان، انتشارات: نشر نی، تهران، سال ۱۳۷۸.

۱۰- مجردی، سعید، اینترنت و امنیت اجتماعی، ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ تهران، سال ۱۳۹۱.

۱۱- مولایی، محمدمهدی، انواع کاربران شبکه‌های اجتماعی، ماهنامه‌ی دنیای کامپیوتر و ارتباطات، شماره ۸۷، سال ۱۳۸۸.

۱۲- نیکوس، کاراکاپیلیدیس، اجتماعات یادگیری مبتنی بر شبکه: ایجاد محیط‌های مجازی برای مقاصد آموزشی و اجتماعی، مترجمان: علی‌رضا مقدم، حسین ابراهیم‌آبادی، فاطمه موسالو، ناشر: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول، تهران، سال ۱۳۹۴.

۱۳- ویری آکسمن و سانتو تیونن، کارکردهای رسانه‌ای تلفن همراه و پیامدهای آن، ترجمه: احسان موحیدیان و احمدرضا شاه‌علی، انتشارات: دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه‌ها، معاونت مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، سال ۱۳۹۳.

۱۴- هاناآرنت، توتالیتاریسم: حکومت ارباب، وحشت، کشتار و خفقان، ترجمه: محسن ثلاثی، ناشر: سازمان انتشارات جاویدان، چاپ اول، سال ۱۳۶۳.

۱۵- هلن سیسونز، روزنامه‌نگاری در عمل؛ چگونه خبر بنویسیم، ترجمه: محمد تقی زاده مطلق، انتشارات: همشهری، چاپ اول، تهران، سال ۱۳۸۹.

۱۶- یگانه، محمدرضا جواد و عبداللہیان، حمید، دین و رسانه، ناشر: دفتر پژوهش‌های رادیو، چاپ اول، طرح آینده، تهران، سال ۱۳۸۶.

اقوام محروم همانند تاجیک‌ها، هزاره‌ها و ازبک‌ها می‌باشد، به همین دلیل، به‌رغم اعتراضات میلیونی مردم عدالت‌خواه کابل، دولت با یک جنگ روانی، موفق شد، تاجیک‌های پروان و پشتون‌های مشرقی را تحریک نماید و جریان عدالت‌خواهی در جنبش روشنائی را یک حرکت «قومی» جلوه دهد. اما در بازتاب رسانه‌ای جنبش اعتراضی، عدالت‌خواهان روشنائی، توانستند، واقعیت دردآور «تبعیض» سیستماتیک، علیه گروه قومی خاص را «رسانه‌ای» نمایند و به بیرون از افغانستان، در محافل سیاسی و حقوقی دنیا به‌عنوان یک «رویداد زنده» تبدیل نمایند. ازاین‌روی، هرچند زبان رسانه‌ای جنبش روشنائی، در فقدان رسانه‌های جمعی، از دید متقدمان دولتی، ناکارآمد نشان داده می‌شد و در تلاش بودند، تا مهم‌ترین عامل «بسیج» مردمی را از جنبش بگیرند، ولی جنبش روشنائی توانست از شبکه‌های اجتماعی مجازی، به‌عنوان یک‌زبان گویا، بلیغ و توسعه بخش، بهره‌برد و خلای رسانه‌ای ناشی از «سانسور» شدید دولتی، علیه خود را پر نماید. ازاین‌روی، در گفتمان عدالت‌خواهی، مطلق برتر از آن جنبش روشنائی بود و زبان رسانه‌ای جنبش عدالت‌خواهی، مسلط بر فضای مجازی بوده و به‌راحتی، بستر تعاملات سیاسی را هم در عرصه‌ی داخلی و هم در عرصه‌ی بین‌المللی، از خود متأثر ساخته است.

یادداشت‌ها

۱- احمدی رشاد، عصمت الله، دین رسانه‌ای؛ آثار و پیامدها، تبیین و بررسی حضور مفاهیم دینی در رسانه‌های جمعی و الکترونیکی، ناشر: موسسه‌ی بوستان کتاب، قم، سال ۱۳۹۵.

۲- ریدبلیک و ادوین هارولدسن، طبقه‌بندی مفاهیم در ارتباطات، ترجمه: مسعود اوحدی، سروش (انتشارات صداوسیما) تهران، سال ۱۳۷۷.

۳- سلیمی نوه، اصغر، گفتمان در اندیشه فوکو، ماهنامه کیهان فرهنگی، شماره ۲۱۹، سال ۱۳۸۳.

۴- عاملی، سعیدرضا، دین مجازی؛ دو فضایی شدن محیط دینی و ارتباطات درون دینی و بین دینی، در کتاب دین رسانه‌ای، به کوشش محمدرضا جواد یگانه و حمید عبداللہیان، ناشر دفتر پژوهش‌های رادیو، تهران، سال ۱۳۸۶.

۵- قانون اساسی افغانستان، مصوب پارلمان در ۱۴ ماه جدی سال ۱۳۸۳.

۶- کاستلز، مانوئل، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (جلد ۱، ظهور جامعه شبکه‌ای)، ترجمه‌ی احد





فرمول دشمن‌شناسی جنبش روشنائی!

ع. منفرد

جنبش روشنائی با روشنی، عدالت خواهی و انسانیت‌گرایی گره‌خورده است و با ظلمت، تاریکی، تعصب و تبعیض می‌ستیزد. از همه اشکال نابرابری، ستم، انحصار، استبداد و استکبار قومی تنفر و انزجار دارد. در ماهیت خود با سامان سیاسی که رفتار نژاد گرایانه و قوم‌گشانه دارد سر تضاد و مغایرت داشته و همگرایی و همخوانی ندارد. فلسفه شکل‌گیری جنبش دادخواهی و مبارزه با انواع نابرابری و گسستن زنجیره سیستماتیک تبعیض است و این تبعیض از هر شکل قدرت اعمال گردد باروح و روان جنبش سازگار نیست. ایده‌آل‌های جنبش باسیاست‌ها و رفتارهای حکومت غنی‌ظاهرا دو فرمول متضادی است؛ یکی اینکه هرچه شعاع وجودی و فکری جنبش عدالت‌خواهی روشنائی توسعه و گسترش یابد؛ دامنه حضور فیزیکی حکومت کاهش می‌یابد، حکومت از کانون گرم احساسات اجتماعی به زاویه و حاشیه رانده می‌شود و از ذهن‌ها و عواطف اجتماعی زدوده می‌گردد، چون‌که با این ماهیت موجود خود، نمی‌تواند باروح و فلسفه سیاسی جنبش درهم بیامیزد. لذا جنبش و حکومت مستبد فعلی دو خط نامتقارن هستند که در یک نقطه مشترک قابل جمع نیستند. از این جهت این نوشتار درصدد پاسخگویی به این پرسش خواهد بود که: فرمول دشمن‌شناسی جنبش روشنائی چیست؟

بازشناسی دوستان و دشمنان جنبش را می‌توان با این قاعده و فرمول قابل تفهیم و شناسایی قرارداد که هر عنصر یا جریانی که با حکومت تبعیض‌گرا تعامل و همکاری دارد، درواقع با خط و محور ظلم و نابرابری قدمی گامی برمی‌دارند و خط‌مشی سیاسی حکومت را مورد تأیید ذهنی و عملی قرار می‌دهد و کنش‌های سیاسی موجود حکومت را مهر تأیید زده به دفاع آن می‌پردازند و خویشان را سپر دفاعی دولت و قدرت سیاسی قرار می‌دهند. در حقیقت آگاهانه و ناآگاهانه در جبهه مدافعان حکومتی قرار می‌گیرند و بر ظلم و ستم قومی - اقلیتی می‌افزایند و آب در آسیاب دشمن می‌ریزند و جزو اعوان و انصار حکومتی به حساب می‌آیند.

این طیف اجتماعی - سیاسی به تعبیر فقهی همان اعوان الظلمه هستند که در تکوین و تداوم عملکردهای ضعیف، کاستی‌های عمیق حاکمیت، سهل‌انگاری‌های عامدانه و برخوردهای تبعیض‌آمیز و روش‌های مستبدانه رهبران آن نقش پررنگی ایفا می‌نمایند و چوب سوخت در راه تأمین اهداف حکومت‌گران ستمکار می‌گردند، از نظر جسمی در میان مردم بوده ولی دل، جان و ضمیرشان در گرو قدرت فاشیستی قوم‌گرای غنی دارند تا با این تاکتیک بتوانند به مطامع و منافع سیاسی - اقتصادی نایل گردند و برای حفظ موقعیت و جایگاه سیاسی خویش به هر وسیله و ابزار نامشروع توسل جسته و تمسک می‌جویند تا به حفظ و نگهداشت موقعیت سراب گونه خویش تداوم بخشند.

این طیف اجتماعی طبق کلام نورانی امیرالمؤمنین: از کلمات امام علی (ع) است: «اصدقائک ثلاثة، و اعدائک ثلاثة»؛ «تو سه نوع دوست و سه نوع دشمن داری»، «افصدقائک: صدیقک و صدیق صدیقک و عدو عدوک»؛ «دوستان تو یکی آن‌کسی است که مستقیماً دوست خود تو است، دومی دوست تو است، سومی دشمن تو است»، «و اعدائک: عدوک

خواسته‌ها و مطالبات مردم هزاره به دفاع برخاست و شمشیر آخته به روی مردم کشید و امروز با آب ندامت و پشیمانی خود را تطهیر می‌نماید که الان هرگز سودی به حالشان ندارد و دیگر قابل تطهیر اجتماعی نیست.

جنبش روشنایی بر خواسته از مطالبات و دردهای مردم است. تبلور افکار و اراده اجتماعی هزاره است لذا هر عنصر و یا جریانی و جناح سیاسی که در تقابل با جنبش قرار گیرد و درفش مخالفت برافرازد درواقع در برابر خواست مردم قد برافراشته و در حقیقت در رویاروی با جامعه هزاره قرار می‌گیرند. بر اساس فرمول کلام امیرالمؤمنین (ع): «دوست دشمن ما، دشمن ماست» آن‌ها دشمن مردم شمرده می‌شوند این‌گونه و تیپ شخصیتی افراد از هر جناح و گروهی باشند دشمن مردم هزاره هستند. ضدیت و تقابل با خواست‌ها و مطالبات اجتماعی هزاره دارند لذا دوست مردم و دلسوز مردم ما نیست بلکه از باب دوست دشمن ما دشمن ما است «دشمن خواسته یا نخواستۀ مردم و جامعه هزاره هستند».

پس راه و متد شناسایی دشمنان جنبش روشنایی در جامعه هزاره درگرو همکاری افراد یا حکومت غنی و مخالفت با مطالبات عدالت‌خواهانه مردم هزاره نهفته است چون‌که مساعدت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی با حکومت درواقع تایید رفتار و کنش تبعیض‌آمیزی حکومت است. لذا همکاران حکومتی و مخالفان جنبش در هر موقعیت اجتماعی سیاسی باشند دشمن جنبش مردمی روشنایی و دشمن مردم هزاره هستند!

و عدو صدیقک و صدیق عدوک»، «دشمنان تو عبارت است از آنکه مستقیماً با خودتو دشمن است و آن‌کس که دشمن دوست تو است و آن‌کسی که دوست دشمن تو است.» (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۹۵).

برحسب این فرمول و قاعده: «دوست دشمن ما دشمن ما است» این نوع افراد که در صفوف دشمن جنبش می‌آیند و به‌طور پنهانی و ناپیدا به خصومت و دشمنی با جنبش مردمی هزاره می‌پردازند سر در لاک حکومت ضد مردمی ما دارند و از آبشخور حکومت سیراب می‌گردند. بر طبق قاعده مذکور آن‌ها دشمن جنبش روشنایی هستند که مدام مانع توسعه و گسترش نفوذ سیاسی- اجتماعی جنبش می‌شوند. شب و روز تلاش می‌ورزند که چراغ پرفروغ روشنایی را در میان جامعه هزاره خاموش بسازند، جلوی رشد و فراگیری آن در سطح اجتماع را بگیرند. اما غافل از اینکه نمی‌توانند با دو ناخن خویش مانع درخشش خورشید بلند تاب جنبش روشنایی در دل‌های جامعه هزاره گردند. این دسته انسان‌ها از حامیان حکومت تبعیض‌گرای غنی یا جناح‌های سیاسی شیخین هستند که ماشین تبلیغاتی تخریب از بدبینی و نفرت پراکنی علیه جنبش و هوادارانش به راه انداخته‌اند، در فضاهاى حقیقی - مجازی و از رسانه‌های شنیداری، گفتاری و نوشتاری مدام در برابر خواسته‌ها و مطالبات برحق جنبش و جنبشیان قلم‌فرسایی نموده و سخن می‌پراکنند. اینان همان عناصر مخرب‌اند که در صدر اسلام به کسانی شباهت دارند که پشت سر امام علی (ع) نماز اقتدا می‌کردند ولی در شام و نهار حضرت را نادیده انگاشته و در سر سفره رنگین معاویه غذا میل می‌کردند.

چهره اینان به‌زودی در جامعه برملا و نمایان و در تاریخ خون‌بار سیاسی هزاره مفتضح و رسوا خواهد شد. اینان شبیه بازارانشان که دیروز در قصر سپیدار از سیاست‌های مکارانه غنی در برابر





عدالت برای همه

روشنی: «این متن سخنرانی محترم احمد بهزاد نماینده محبوب مردم در پارلمان و عضو شورای عالی مردمی جنبش روشنائی که به مناسبت گرامی داشت دومین سالگرد شهیدای جنبش روشنائی در اصفهان ایرادشده و از ضبط پیاده شده و عناوینی از آن استخراج گردیده که به‌صورت ذیل خدمت شما خوانندگان عزیز تقدیم می‌گردد»
تهیه کننده: صادق روحانی

مسائل را در رابطه با چرای شکل‌گیری جنبش روشنائی، و اینکه جنبش برای شهروندان افغانستان چه می‌خواهند؟ و چه آرمانی دارند؟ و چه دستاوردی داشته‌اند؟ و اینکه چه برنامه پلان برای افلح مبارزه دارند؟ عرض می‌کنم.

اولین مسأله، طرح موضوع است. جامعه‌ای داریم محتاج عدالت، نیازمند به انصاف، محتاج برابری و رولاری، ما به این‌ها نیازمند هستیم. متأسفانه در سرزمین ما حاکمیت‌های استبدادی و فرعون‌نیک‌نشین که همگی مردم دارای حقوق یکسان و برابر باشند نگذاشتند که شهروندان از موهب‌الهی سرزمین‌شان برای رشد استعدادهای خود و برای اینکه اول یک ملت شوند و بعد یک ملت قوی شوند استفاده کنند. حاکمیت‌های خاندانی، فاشیستی، در طول تاریخ افغانستان این حق را از نسل‌های گذشته‌ی ما دریغ کردند. لذا امروز ما یک سرزمین نیازمند و یک جامعه نیازمند داریم. کشوری داریم که دستش پیش تمام کشورها دراز است. کمک می‌خواهد برای نیازهای روزمره حکومت خود حتی برای احداث چند متر سرکه نیاز به حمایت‌های خارجی و بین‌المللی دارد.

چرا چنین است آیا امکانات کم داریم؟ آیا خدولند به ما کم نعمت بخشیده است؟ معادن عظیم و ذخایر عظیم در سرزمین ماست، اما حاکمیت‌های استبدادی نگذاشتند شرایطی در افغانستان شکل بگیرد تا خود ما قوی شویم، تولید ثروت کنیم، ما به دیگران کمک کنیم، نه اینکه از دیگران طلب کمک داشته باشیم. جامعه نیازمند داریم و پیش از هر چیز این جامعه نیازمند، نیازمند عدالت است. عدالت اگر در جامعه افغانستان به‌طور عملی حاکمیت پیدا

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

گرامی می‌داریم یاد و خاطره آن به خدا پیوستگان همیشه جاوید را، آن‌هایی که یکبار دیگر بر سر عهد و پیمان ایستادند، تا ما و شما و همه‌ی عدالت‌باوران و برابری‌طلبان را فراخوانند برای اقامه قسط و داد در سرزمین خود. در آن بعدازظهر خونین چوک دهم‌زنگ، مردانه ایستاد شدند بر سر پیمان که در مصالای پدر با پدر بسته بودند ایستاد شدند تا بگویند: که بر پیمان‌های تاریخی یک جامعه معامله نخواهیم کرد. ایستاد شدند تا بر تبعیض و نابرابری بشورند و خواهان تحقق عدالت و برابری در سرزمین خود باشند. یاد همه‌ای پیشگامان جنبش روشنائی را گرامی داریم از همین‌جا و از این جمع پر نشاط و پر شور شما عدالت‌خواهان مهاجر، می‌گوییم: یاران شهید برپای خونتان و برپای آرمانی که فریاد کردید، نسل‌اند نسل ایستاده‌ایم.

سپاسگزاری می‌کنم از همه‌ی دوستان عزیز، اعضا و ستادهای مردمی جنبش روشنائی در شهرهای مختلف جمهوری اسلامی ایران که این گردهمایی باشاط و جهت دهنده را برای تجلیل از یاد و خاطره‌ی یاران شهید خود برگزار کردند. خرسندم از اینکه یکبار دیگر بعد از سال‌ها دوباره در جمع باشاط و صمیمی شما یاران مهاجر در شهربابی اصفهان هستیم. دوستان عزیز در دقایقی که در خدمت شما هستیم، تلاش می‌کنم با اختصار

سیاسی ما قضیه را برعکس برای مردم ما تشریح می‌کنند، می‌گویند هزارها در بامیان برق می‌خواستند، خوب حکومت هم وعده کرده لین برق می‌کشد و...

نسل روشنایی دانش آموخته دانش سرای مزاری

بزرگان و احزاب سیاسی ما قضیه را برای مردم برعکس تشریح می‌کنند، می‌گویند: برق می‌خواستید، حکومت برای شما لین برق می‌کشد، خانه شما روشن می‌شود دیگر چه جنجال دارید؟ کسانی که رفتند طرح بدیل را قبول کردند و معامله کردند، هم می‌گویند: برق می‌آید، چرا جنجال می‌کنید؟ ما می‌گوییم: ما انکشاف متوازن می‌خواهیم، شما دوهزاری تان کج است جا نمی‌افتد ما می‌خواهیم انسان بامیانی و انسان هزاره، مانند انسان پشتون، تاجیک، ترک‌تبار، کار دلشته باشد، صنعت دلشته باشد، اقتصاد دلشته باشد، عبور لین برق ۵۰۰ کیلوولت از بامیان میدان وردک، یک گام بلند است برای بهره‌برداری از معادن آهن بامیان و سیاه دره یکلونگ، که زیر خاک‌ها باقی مانده است و ایجاد تاسیسات زیربنایی که باعث تشویق سرمایه‌گذاران خارجی و باعث ایجاد ذوب‌آهن خواهد شد. همین ذوب‌آهن اصفهان را شما در نظر بگیرید، یکی از منابع رشد و ترقی و صنایع مادر در جمهوری اسلامی ایران است. بامیان هم چنین ظرفیت را دارد تا صنعت مادر، مثل ذوب‌آهن اصفهان در آنجا ایجاد شود. وقتی چنین صنعت به وجود آمد، در کنارش کارخانه‌های متعدد احداث می‌شود و به تبع آن صدها بلکه هزاران فرصت شغلی به وجود می‌آید، ما این را می‌خواهیم چرا نمی‌فهمید؟ و یا چرا خود را به تفهیمی زدید؟

بحث ما چهار تا لامپ نیست که در بامیان روشن شود، همین حالا مردم بامیان با ابتکار خودشان، برق خورشیدی تولید می‌کنند، آنجا که نیاز به ماشین کلا شویی و یخچال ندارند، یک تلویزیون است و لامپ خانه‌هاشان، و این مقدار برق را با یک باتری از پشت خانه‌های خود، به دست می‌آورند، ما چهار تا لامپ نمی‌خواهیم، ما می‌خواهیم، اقتصاد مردم متحول شود، و بر محرومیت تاریخی نقطه پایان گذاشته شود، این به نفع افغانستان است، به نفع اقتصاد افغانستان است، این به نفع انسان نگره‌زای، قندهاری، مزاری، بدخشانی، هراتی و... است، وقتی ثروت ملی افزایش پیدا کرد، وقتی ما توانستیم در عرصه تامین انرژی، در داخل افغانستان خودکفا شویم، این به نفع همه است. سوال ما این است که چرا حکومت نمی‌خواهد به این خواسته برحق ما تن بدهد؟

دو کمیسیون ایجاد شد، یک کمیسیون که دوستان طرح بدیل با حکومت ایجاد کردند، در

نکند هیچ‌کسی آرام زندگی نخواهد کرد و زندگی خوشی نخواهد داشت، به همین خاطر است که شعار جنبش روشنایی عدالت برای همه است، ما تطبیق عدالت و دست یافتن به آن را در راستای منافع همه‌ی اقوام، همه‌ی اقشار، پیروان همه‌ی مذاهب و دارندگان همه‌ی سلیقه‌ها، گرایش‌ها، و ایدیولوژی‌ها می‌دانیم. اگر عدالت و حقوق برابر شهروندی در سرزمین ما حاکمیت بکنند، همه آرام زندگی می‌کنیم، جنایتکار و مجرم مجازات می‌شوند، دیگر کسی با خیال آسوده مردمانی را نمی‌کشد، دسیسه علیه مردم به راه نمی‌اندازند، میزان جرم و جنایت بالا نمی‌رود.

همچنان در بحث مسایل اقتصادی و رفاه، وقتی حاکمیت از آن عدالت باشد، همه می‌توانند از فرصت‌ها بهره ببرند و متناسب با استعداد و توانایی خود، عرض اندام کنند، و جامعه بتواند از استعدادهای خود بهره‌بردار و جامعه قوی و مرفه شود، بنابراین، ما یک جامعه نیازمند عدالت هستیم. جنبش روشنایی برای دست‌یابی به عدالت شکل گرفته است، بعد از فصله ظالمانه کابینه دریازده نور ۹۵ ما جلسه تشکیل دادیم، البته قبل از آن هم نیروهای نخبه و تحصیل کرده ما در تیم تخنیک جنبش روشنایی مسایل را در درون حکومت تعقیب می‌کردند. در جلسه مسایل مختلف مطرح شد، اولین مساله این بود که حکومت با این تصمیم خود خواسته است تا انسان هزاره را مجازات کند، خواسته است تا انسان هزاره را محروم نگاه دارد، اما در واقع این فیصله‌ی حکومت تنها بر ضد انسان هزاره نیست، بلکه همه‌ی شهروندان افغانستان متضرر می‌شوند.

مگر معادنی که در قلب افغانستان است مربوط به انسان هزاره است؟ نه، این معادن سرمایه ملی است، مربوط به همه‌ی اقوام افغانستان است، چرا نباید ما معادن خود را استخراج نکنیم؟ چرا؟ چرا؟ ما نباید در داخل افغانستان برق تولید کنیم؟ امروز تقریباً ۹۰ فی صد برق افغانستان از خارج تامین می‌شود؛ ایران، ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان و... ما به حکومت افغانستان می‌گوییم چرا نمی‌گزارد که یک هزار و دو صد مگاوات برق از معادن زغال‌سنگ، اشپشته و دره صوف تولید شود؟ امروز کل کابل ۳۰۰ مگاوات برق وارداتی دارد، ما با کمبود انرژی مواجه هستیم، این به نفع همه است. در کابل فقط انسان هزاره زندگی نمی‌کند، بنابراین جنبش روشنایی از همان اول مطالبه‌ی مطرح کرد که دقیقاً می‌دانست در راستای منافع کلان مملکت است، در راستای خوداتکایی افغانستان در عرصه تامین انرژی، و گام بلندی است برای اینکه انسان‌های محروم نگاه‌داشته شده در مرکز افغانستان، صاحب‌کار شوند، صاحب اقتصاد شوند، اما دوستان عزیز بعضی از بزرگان و احزاب

همان کمسیون اعلام شد به نفع افغانستان است که تو تاپ از مسیر بامیان بگذرد. چرا حکومت نمی‌گزارد تا از این مسیر بگذرد؟ در کمسیون دیگر که سال گذشته با جنبش روشنائی حکومت تشکیل داد آقای غنی وعده کرد و تعهد داد که هر چه نتایج تحقیقات شد همان را عملی خواهد کرد. وقتی نتایج جمع‌آوری شد از سیزده مورد بررسی شده هفت مورد آن به صراحت می‌گفت: مسیر بامیان از حیثیت دارد فقط دو مورد به نفع مسیر سالنگ بود بقیه موارد بی‌تفاوت، باینکه مقام‌های ارشد حکومت آن را امضا کردند اما حکومت زیر بار نرفت، سوال ما این است که چرا حکومت باینکه تعهد داده بود نتایج به دست آمده را بپذیرد، چرا به وعده‌شان عمل نمی‌کند؟ چرا زیر بار نمی‌رود؟ چرا به حق تن نمی‌دهد؟ معلوم می‌شود که تبعیض است، تعصب است، جنبش روشنائی می‌خواهد به این تعصب و تبعیض پایان داده شود تا امروز بر سر این مطالبه خود ایستادگی کردیم.

ما بعد از آنکه در دوم اسد آن ضربه هولناک را خوردیم، و آن فاجعه‌ی سازمان‌یافته بر جامعه ما تحمیل شد و بیش از ۸۶ انسان عمداً تحصیل کرده و فرهیخته‌ی جامعه ما به شهادت رسیدند و بیش از چهارصد نفر مجروح و معلول شدند که در همین‌جا در خلعت دو تن از یاران جراحات دینه و شهادت زنده میدان روشنائی آقایان دکر صفری و اصغر سروش هستیم، این فاجعه بر ما تحمیل شد، فکر می‌کردند کار جنبش تمام است، اما دیدند که بعد از فاجعه دوم اسد نه تنها کار جنبش تمام نشد بلکه جهانی‌تر شد، نورانی‌تر شد، خروشان‌تر شد. جنبش در سطح جهانی فعال شد هر چند خیابان‌های پایتخت را از ما گرفتند اما خیابان‌های دنیا بر روی ما گشوده شد، ما در تمام دنیا امروز به عنوان یک جنبش مدنی، خشونت پرهیز و عدالت‌خواه حضور داریم، در سطح جهان ستادهای مردمی جنبش روشنائی، از سواحل سیدنی استرالیا تا سواحل کالیفرنیا آمریکا حضور دارند و فعال هستند و تمام عدالت‌خواهان را دعوت می‌کنند برای ایستاد شدن بر سر ارزش‌های والای انسانی، ایستادگی جنبش روشنائی به نفع همه است.

همچنان که تاکید کردیم؛ ما عدالت را برای همه می‌خواهیم، باز امروز تاکید می‌کنیم که مطالبه‌ی جنبش، نفی تبعیض است، و این به نفع همه است. پس اولین منفعت خواسته جنبش تأمین منافع ملی است که تشریح کردم. دومین منفعت این است که کمک می‌کند تا شهروندان افغانستان آگاه شوند، بدانند اطلاع پیدا کنند که مدیران کشورشان چگونه طرح‌ریزی می‌کنند؟ در گذشته ما نمی‌دانستیم، نسل‌های پیش از ما نمی‌دانستند کسی خبر نداشتند الان هم خیلی‌ها خبر ندارند، چند درصد از مردم ما خبر دارد که اگر سرک گردن

دیوال احداث شود فاصله هرات تا کابل ۵۰۰ کیلومتر کمتر می‌شود. حکومت فاشیستی نمی‌گذارد مردم باخیر شوند. نمی‌گذارد بفهمند برای چه و چرا؟ در کشوری که با کمبود انرژی مواجه است، تقریباً تمام تیل مصرفی؛ پترول و دیزل از خارج وارد می‌شوند. فاصله بزرگ‌ترین بندر تجارتی با پایتخت اگر ۵۰۰ کیلومتر کمتر شود شما یکبار ضرب و جمع بکنید، اگر کامیون ۵۰۰ کیلومتر راه را کمتر طی کند این را در یک روز، بعد در ماه و سال ضرب کنید و بعد این را به صدها کامیون ضرب کنید ببیند چه رقمی را شکل می‌دهد، حکومت نمی‌خواهد مردم افغانستان این را بدانند اما جنبش روشنائی می‌خواهد این مسایل را عمومی بسازد، جنبش می‌خواهد این مسایل تبدیل به دغدغه مردم شود، جنبش می‌خواهد این مسایل تبدیل به پرسش مردم از حاکمان شود، آن زمان است که: ترک، تاجیک، پشتون، هزاره، بلوچ و نورستانی ما می‌تواند زندگی آرام در سرزمین خود داشته باشند و با عزت زندگی کنند.

مساله دیگری که جنبش روشنائی روی آن تاکید کرده و عملاً آن را ثابت کرده است؛ پرهیز از افراط‌گرایی و افراطی‌گری است، ما بر سر اصول خود قرص و محکم ایستاد هستیم، معامله و خیانت نخواهیم کرد، اما اهل ماجراجویی و افراط هم نیستیم. این را بارها نشان دادیم و اعلام کردیم، که: جنبش روشنائی یک جنبش مدنی و خشونت پرهیز است، و مطالبات خود را با روش‌هایی قانونمند و قاطع پیگیری می‌کنند، با هیچ‌کس دشمنی ندارد، ما بعد از فاجعه خونین دوم اسد، اجازه ندادیم که حتی شعار مرده باد و مرگ بر این و آن در مجالس جنبش گفته شود. ما اهل منطق هستیم، لذا مطالبات خود را با منطق، با عقلانیت، با ادبیات فنی، با استواری و قاطعیت در سطح جهان مطرح کردیم و پیگیری می‌کنیم. تاکید می‌کنم ما خواهان دشمنی با هیچ‌کس و هیچ قوم نیستیم و حساب هیچ‌کسی را به پای قومشان نمی‌گذاریم. قوم آقای غنی هم وطن ما است، عزیز ما است، ما خواهان عزت و سربلندی آن‌ها هستیم، چون هم وطن ما است. کسانی که در حکومت به ما ظلم کردند، خودشان طرف ما هستند، خودشان طرف جامعه ما هستند ما نمی‌خواهیم حساب اشخاص به پای قومیت آن‌ها گذاشته شود و این را یک نظر معتدل می‌دانیم. ما از افراط‌گرایی پرهیز داریم و به هیچ عنوان خواهان درگیری و خصومت میان اقوام نیستیم، این آموزه‌ای است که از مزاری بزرگ آموختیم، مزاری سترگ می‌گفت: محکم سر حق خود بایستید، هرگز کوتاه نیایید، تابه حقوق برابر دست پیدا کنید؛ اما تاکید می‌کرد که حق خواستن به معنی دشمنی با اقوام نیست. این ایدیولوژی مزاری بزرگ بود و نسل روشنائی دانش آموخته‌ی دانش سرای مزاری است و...

سلامتی و اقتدار داریم و انشا الله پای مطالبه خود هم ایستاده‌ایم. دوستان عزیز، با من تماس می‌گیرند، من نمی‌گویم هواداران جنبش، چون ما در جنبش هوادار نداریم. جنبش مربوط به همه‌ی جامعه‌ی ما است، هرکسی خود را متعلق به خواسته‌ها و آرمان‌های جنبش می‌داند، عضو جنبش است نه هوادار جنبش، جنبش یک جنبش میلیونی است، اعضای جنبش بعضاً دلگیر می‌شوند و می‌گویند: علیه شما اتهامات است، و شما چرا به این اتهامات پاسخ نمی‌دهید؟ چرا کاری نمی‌کنید؟ تا این اتهامات کم شود. هر روز شایعه‌سازان شایعه می‌سازند، یک روز می‌گویند: سروکله‌ی این‌ها به هزاره نمی‌خورند، یک روز می‌گویند: این‌ها دزد هستند، یک روز می‌گویند: این‌ها بی‌دین هستند، یک روز می‌گویند: این‌ها بی‌نماز هستند، نمی‌دانم شراب‌خوار هستند و... شما چرا یک تلپیر نمی‌کنید؟

من از همین جا و از همین مکان مقدس و از این جمع صمیمی و باتشاط و باانگیزه برای همه‌ی یاران و دوستان خود در سراسر جهان عرض می‌کنم: دوستان عزیز! دلگیر نشوید این اتهامات چیزی جدیدی نیست، این اتهامات علیه هر عدالت‌خواهی در سرزمین ما وجود داشته است. مگر علیه مزاری کمتر از این می‌گفتند؟ مگر حکم ارتدادش را صادر نکرده بودند؟ مگر در رادیوها مصاحبه نکرده بودند؟ مگر محارب نگفتند؟ محارب یعنی چه؟ یعنی کافر خربی که جنگ کردن با او فرض است، این اتهامات را علیه مزاری زدند هنوز که این حرف‌ها را علیه ما زدند، به خلا سوگند! تمام فشارهای که تحمل کردیم، به اندازه فشاری‌هایی یک روز که مزاری تحمل کرده است نیست. مزاری در آن شرایط ایستاد تمام اتهامات، توهین‌ها، تحقیرها، شایعه‌سازی‌ها، را تحمل کرده و حیات جدید برای مردم ما خلق کرد.

درد می‌فرستیم به ارواح پاک مزاری و یارانش، سردارانش، شفیع و نصیر قهرمانش، مهدی یار و جنرال سخی قهرمانش، شهید حمید قهرمان کوه افشار، که یادگارش متن زیبای را امروز در جمع ما خواند. درد می‌فرستیم به ارواح پاک آن سرداران، آن سرداران مگر متهم نبودند به تمام جبهه مزاری چه اتهاماتی بسته شد؟ اما همان جبهه بود که برای جامعه ما حیات جدید خلق کرد، امروز اگر در قانون اساسی افغانستان یک گام بلند برداشته شد و در کنار مذهب حنفی مذهب تشیع، به رسمیت شناخته شد، محصول مقاومت و پایداری، مزاری و سرداران مزاری در غرب کابل است. همان‌هایی که متهم بودند که چنین هستند و چنان هستند. دوستان! از این اتهامات ترسید، انشا الله بموقع، یاران شما در جنبش، پاسخ این اتهامات را طوری خواهند داد که دیگر شایعه‌سازان هوس شایعه‌سازی نکنند.

هیچ کس در جنبش روشنایی به دنبال رهبر شدن نیست
من از همه دوستان می‌خواهم که بیایید برگردید به آرمان‌های که رهبر شهیدمان برای ما می‌خواست، به آرزوهای که پایه برای ما داشت، نسل روشنایی می‌خواهد یکبار دیگر آن آرمان‌های انسانی را احیا بسازند. کسی از جنبش نهراسد هیچ بزرگی، هیچ حزبی، هیچ جریانی، هیچ رهبری از جنبش روشنایی نهراسد. جنبش روشنایی در پی حتی رقابت کردن با کسی نیست، چه رسد به اینکه بخواهد جای کسی را بگیرد. ما واضح در حضور معاون ریس جمهور، به آقای غنی گفتیم که داعیه‌ی ما خواستن موقف برای کسی نیست. بحث موقف خواهی مربوط به افراد و احزاب است. خودشان بروند موقف برای خودشان پی‌گیرند بحث ما مطالبه‌ی کلان است که به نفع اقتصاد افغانستان است، بنابراین جنبش روشنایی نیامده است تا جارا برای کسی تنگ کند.

هیچ کس در جنبش روشنایی دنبال رهبر شدن نیست، البته برای تأمین مطالبات خود و برای اینکه با اقتدار اجتماعی و مردمی با حکومت سخن بگوییم نیاز به حمایت مردم خود داریم و متکی به حمایت مردم خود هستیم؛ اما این به این معنی نیست که بخواهیم جارا برای کسی تنگ کنیم، یا با کسی رقابت کنیم، اصلاً حرف ما متفاوت است، ما می‌خواهیم کسی در حکومت مسافر نباشد، ما نیامدیم که یکی بر مسافران ارگ افزوده شود ما می‌خواهیم هرکس از ما در حکومت است با اقتدار عمل کند، به همین خاطر هم کسانی که ما را فحش دادند، به ما اتهام زدند، ناراحت نشدیم، در مقابل آن‌ها جبهه نگرفتیم، مصروف آن‌ها نشدیم، چرا؟ چون خواهان عزت آن‌ها هستیم، خواهان بزرگی آن‌ها هستیم، تمام ایستادگی ما این است که دوستان ما در حکومت تحقیر نشوند، توهین نشوند، حرفشان وزنه باشد، و الان هم تأکید می‌کنیم که به هیچ عنوان طرفدار درگیری فلج‌کننده نیستیم، و نمی‌خواهیم که مردم ما انرژی خود را صرف بگومگوهای بی‌حاصل بکنند، که فلاحی چه کاره است؟ اما این به این معنی هم نیست که ما به ساز هرکسی برقصیم، هرکس آمد حرفی زد ما پشتش، راه یافتیم و بگوییم که این کلان است، بزرگ است هر چه می‌گوید خوب است. ما قبلاً به دوستان خود گفته بودیم که این مسیر را نروید، با حکومت فانیستی، با امتیاز گرفتن، نمی‌شود دوام آورد، این را به بزرگان گفتیم، برگشتند به ما گفتند که شما عدالت اضافی می‌خواهید! الان می‌بینید که وضعیت چگونه است، ما عدالت اضافی می‌خواهیم دوستان ما که عدالت اضافی نمی‌خواستند، به عدالت رسیده بودند، حالا چرا عدالت‌خواه شدند؟! اینجاست که ما می‌گوییم ما حاضر نیستیم، تا با ساز هرکسی برقصیم، اما این به این معنی نیست که بخواهیم، به کسی توهین کنیم، طعنه بدهیم، ما برای بزرگان خود آرزوی

بخشی از دستاوردهای جنبش روشنائی

جنبش یک خیزش بی‌سابقه مردمی در طول تاریخ افغانستان است. این را تنها ما نمی‌گوییم، رهبران حکومت هم معترف‌اند. وقتی که در مذاکرات با ما حاضر شد، و صحبت کردند، در برابر کار جنبش سر تعظیم فرود آوردند. وقتی در جلسه به اتمر مشاور امنیت ملی که حرفی زد گفتیم: بروید سر اصل موضوع، این بحث‌ها حاشیه‌ای است، مردم ما به خانواده‌های شهدا رسیدگی کردند، مردم ما به مجروحین رسیدگی کردند، مادر حدود ۱۰۰ نفر مجروح و پاپواز به خارج اعزام کردیم، شما با این حکومت خود که حمایت تمام دنیا را هم دارید، تا حالا چند مجروح اردوی ملی، امنیت ملی و پلیس را به خارج اعزام کردید؟ یک جمع دانشجو و فعال مدنی، در یک لحظه بیش از ۸۰ جنازه و ۴۰۰ مجروح روی دستش ماند، از هم تپاشید ایستاد شدند، با کمک مردم، ما یاران جراحت‌دیده خود را به مراکز درمانی و آن‌های که لازم بود به خارج، انتقال دادیم، این افتخار است برای مردم ما، ما در مدیریت مالی که داشتیم، یکی از بی‌سابقه‌ترین کارها را انجام دادیم.

یک عده از عمال و عمه استبداد، چیزهای در فیس‌بوک‌های خود می‌نویسند، به خاطر اینکه چهار قیران بیشتر از ارگ بگیرند، حساب آن‌ها با خدای شهیدان باشند، مطمئن باشید فردا سرافکنده خواهد شد. در مقابل مردم عدالت‌خواه ما، کل کمک‌های که برای جنبش روشنائی آمده است، کمیته مالی طی ۸ اطلاعیه آن‌ها را اعلام کرده است. یکی از بزرگان ما که از حامیان جنبش در بیرون از کشور هستند جناب آقای احمدی بابی، حضور دارند، بیشترین کمک از استرالیا آمد و کشورهای اروپایی، کل درآمد در حدود شش لک دالر بود. با شش صد هزار دالر ما مجروحین خود را، تداوی کردیم، به خانواده‌های شهدا رسیدگی ابتدایی کردیم، جنبش مدیریت شد، دو سال است که جنبش فعالیت می‌کند، کی توانسته است چنین مدیریت مالی داشته باشد؟ کدام حزب، کدام سازمان، کدام حزب جرات کرده است تا به حال کمک‌های را که دریافت کرده است را اعلام کند؟ این یک چلنج است، یک حزب جهادی و غیر جهادی بیاید و بگوید که ما این کار را کردیم، ما تمام کمک‌های که دریافت کردیم به همه اعلام کردیم، عن‌قرب گزارش مفصل مالی که چند صد صفحه است، او را هم به حول و قوه الهی منتشر خواهیم کرد. این یک دستاورد است و من از همین جا از همه‌ی حامیان مالی جنبش، از همه‌ی مردم فداکاری که از همه سوی جهان با حمایت‌های مالی خود در بدترین شرایط به یاری فرزندان و برادران خود آمدند سپاس‌گزاری ویژه دارم.

دست آورد دیگری ما؛ از تعلیق خارج کردن پروژه‌های است که به حالت تعلیق درآمده بود، مثل سرک دره‌صوف یکاوانگ، که حکومت آن را اصلاً تعطیل کرده بود، وقتی در برابر فشار قرار گرفت دوباره دست به کار شد. دست آورد دیگر جنبش روشنائی این است که ما، کاری کردیم تا حکومت در برابر این پرسش جهانی قرار بگیرد که چرا در برابر انسان هزاره تبعیض می‌کند؟ لذا ما به دوستان خود گفتیم و باز هم می‌گوییم، در درون حکومت تلاش نکنید جنبش تضعیف شود، این به نفع شما نیست. جنبش اگر قوی بود، شما علاوه بر اینکه آنجا عزیز هستید، می‌توانید اعضای حزب خود را سفیر، وزیر، والی تعیین کنید، بالاخره در همین خوالی که بنام حکومت افتاده است، یک جای پراتان می‌رسد. اگر جنبش نباشد، شما را از سر این دسترخوان بلند خواهد کرد. اگر جنبش ضعیف شود، همین مقداری کمی که به شما می‌دهد، همین را هم نخواهد داد. این روزها شاهد هستیم، یک گوشه‌ی از پیش‌بینی ما درست از آب درآمده است، متأسفانه، بنابراین جنبش روشنائی یک گام بلند برداشته است و این را ادامه خواهد داد.

برنامه‌ی ما برای آینده چیست؟

دوستان عزیز ما یک‌سره را در ذهن داشتیم، قبل از شکل‌گیری جنبش، بهتر است بگویم بعد از انتخابات ریاست جمهوری، به این نتیجه رسیده بودیم که؛ در داخل افغانستان، حکومت‌های استبدادی به حرف‌های مردم گوش نمی‌دهند، باید رفت به سراغ حامیان این حکومت و با جهاتیان صحبت کرد، سخنرانی‌های که در مراسم سال یاد رهبر شهید، قبل از جنبش در اروپا و کشورهای غربی داشتیم، این را نشان داد، که شما از طریق فیس‌بوک و یوتیوب، می‌توانید آن‌ها را تعقیب کنید، ما یک برنامه داشتیم اما جنبش زود آغاز شد، مقدار فعالیت‌های که در سطح جهان شده بود، سرمایه‌ی جنبش شد تا جنبش حرکت جهانی خود را پیش ببرد. امروز یکی از برنامه‌های ما این است که این ستادهای مردمی و این هسته فعال عدالت‌خواهی باید در سراسر جهان ایجاد شود، و از مردم سراسر مهاجر خود انتظار داریم تا در شهرهای مختلف جمهوری اسلامی ایران حضور پیدا بکنند و ستادهای مردمی جنبش روشنائی را به‌عنوان یک حرکت عدالت‌خواهانه که عدالت را برای همه می‌خواهند شکل دهند، این یک برنامه است، (تکبیر حضار)

ما معتقد هستیم که؛ کارها باید سازمان یابد، اما هر سازمان نیاز به کادر دارد، نیاز به نیروی وفادار، نیروی معتقد آزاده و غیر وابسته دارد، ما یاران خود را باید در سطح جهان پیدا کنیم و از همه‌ی کادرهای جامعه خود می‌خواهیم، که

بسم الله بفرمایید؛ البته تلاش کار دارد، بیدارخوایی به کار دارد، این تظاهرات که در بیرون می‌شود، عده‌ی فکر نکند مردم بی‌کار هستند، کار و زندگی خود را رها نکنند و در تظاهرات شرکت نکنند، پول بیاورده داشته باشند تا از قاره‌های مختلف، از استرالیا، اروپا، آمریکا، کانادا، و سراسر اروپا به مونیخ بیایند، بیش از یک ماه کار تشکیلاتی جریان دارد تا یک حرکت شکل می‌گیرد. بنابراین ما دارای برنامه هستیم، اما حرف آخر دوستان، در این روزهای دشوار که بحث انتخابات است، این است که حکومت هرروز سیاست‌های تبعیض آمیز خود را تشدید می‌کند و حتی متحدان خود را بی‌پهره نگذاشته است، حتی به متحدان که او را به ارگ رسانده است هم روا می‌دارد، به کسی زور می‌گوید که به رای او به ارگ رفته است، به کسی زور می‌گوید که با زورگویی او جنبش‌های مدنی را می‌خواست تضعیف کند.

حرف ما چیست؟

حرف ما این است که: تمام نیروهای تحول‌خواه در سرزمین ما بیابند حول یک محور جمع شویم، او محور چیست؟ آن محور منافع عمومی مردم است. بر محور منافع شخصی شما، حزب شما، خانواده شما، کسی جمع نمی‌شود، اما بر محور منافع مردمی همه جمع خواهند شد. این پیام ما برای وحدت و همبستگی در میان جامعه ما، در میان اقوام باهم برادر جامعه افغانستان است. یکی شویم حول منافع کلان ملی، حول منافع کلان مردم خود، یک اتحاد بزرگ را در برابر فاشیسم، در برابر دیکتاتور، در برابر استبداد، و اپارتاید ایجاد کنیم، یکبار دیگر گرامی می‌داریم، یاد و خاطره شهدایی مقاومت، عدالت‌خواهی و شهدایی میلان روشنی را، و تشکر می‌کنم از یاران همیشه همراه خود در ستاد جنبش روشنی در شهر اصفهان که به مناسبت دومین سال یاد شهدایی جنبش روشنی این مجلس باشکوه را برگزار کردند. تشکر می‌کنم از دوستان میزبان خود از مسوولین و مقامات جمهوری اسلامی ایران که مجوز برگزاری این گردهمایی را داده و زمینه را فراهم کردند برای دیدار با یاران مهاجر و عدالتخواه ائمه الله در فرصت دیگر در خلعت دوستان خواهیم بود و بعضی از سوالات که در ذهن دوستان باشد، بنده و دوستانم که چند روز در اصفهان مهمان شما هستیم، هماهنگ کنید با ستاد در خدمت شما هستیم، سوال داشته باشید طرح داشته باشید، پیشنهاد داشته باشید، ائمه الله استفاده خواهیم کرد.

در پناه خدا و در خط بابه شهیدان استوار، مقاوم و سرافراز باشید.
و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.

فعالیت‌های خود را هماهنگ بسازند، تا ما به آن سمت حرکت کنیم، اینکه چهارتا بنشیند و بین خود یک چیزی درست بکنند و به عنوان اسامنامه نشر بکنند، این ساختار نیست، از این ساختارها، صدها تا درست شده است، در افغانستان هرکدامشان ۶ ماه دوام نیافته است. این گونه سازمان‌ها سازمان نیست حماقت مطلق است و آدم نباید وقت خود را صرف آن‌ها بکند، بنابراین ما دنبال توسعه کارها و یافتن کادرهای جسور، مومن، قاطع، بالنگیزه و وفادار هستیم. این نیروها باید در کنار هم قرار بگیرند، راه طولانی است دوستان؛ برای پایان دادن به یک تبعیض ۳۰۰ ساله در یک کشور و سرزمین، نباید انتظار داشت که با دو صدسال کار به یک نتیجه برسیم، ما موفق شویم، ما اگر بخواهیم به هدف برسیم، به هدف دست پیدا کنیم، باید خود را برای روزهای دشوارتر آماده کنیم.

ما روزه بدون ریسک و خطر هم نیست. عده‌ی به ما سرکوفت می‌زنند و می‌گویند شما هزینه بزرگی از مردم ما را به قربانگاه روان کردید، هرچند خود ما هم در آن جمع بودیم، اما ما این را می‌گوییم: مگر به دست آوردن حق برابر، پایان دادن به تبعیض و ستم در کجای دنیا بی هزینه بوده است؟ شما ملتی را سراغ دارید که به عدالت دست پیدا کرده باشند بدون هزینه، در آفریقا ۲۷ سال مائیدلا در زندان خوابید، شما چند روز زندان رفته‌اید؟ بنابراین برای روزهای دشوارتر هم باید خود را آماده بکنیم، برنامه‌ی دیگری هم که جنبش دارد و با جدیت دنبال می‌کند، مراجعه به جهانیان است، طرح موضوع کردن با مجامع بین‌المللی در رابطه با واقعیت‌های افغانستان است. این برنامه نیست؟ من نمی‌دانم دوستانی که می‌گویند: جنبش برنامه ندارد، منظورشان از برنامه چیست؟ یک نفر در خانه خود نشسته شعر گفته رایی است، البته معذرت می‌خواهم اسایه ادب نشود به شعرای بزرگوار، منظورم شعرهای آن‌جانی است، شعرهای که قافیه ندارد، می‌گویند جنبش برنامه ندارد.

ما در افغانستان با برنامه‌تر از جنبش، نیروی سیاسی سراغ نداریم، ما امروز به جهان مراجعه کردیم، طرح دادیم و گفتیم که در پارلمان‌های جهان باید رفت و با سیاستمداران جهان باید سخن گفت، اقدام کردیم، در پارلمان انگلیس کفرانس برگزار کردیم، در سفر استرالیا رفتم در خانه احزابشان را کوبیدیم و این حرکت دوام دارد، جریان دارد، چند روز پیش یاران ما در ستاد جنبش، در سیدنی، استرالیا، در جیلان، در ملبورن، هیات تشکیل دادند، رفتند در اجلاس سالانه و جهانی بانک انکشاف آسیایی حضور پیدا کردند، اسناد ارائه دادند، در حال گفتگو با ADB هستیم، این برنامه نیست، این کار نیست، پس چه است، این‌ها همه برنامه است، کسی توانایی دارد یا الله



این جنبش است و ما میم تا یک هزاره باقی است

نازنین قاسمی

به نام خداوند توانا و دادگر. با درود به ارواح طیبه شهدای عدالت‌خواه جنبش روشنایی و رهبر شهیدمان مزاری بزرگ، صلوات بر محمد و آل محمد، مقدم مهمان ویژه آقای احمد بهزاد و همه ی همراهانش را در جمعی از مهاجرین و هواداران جنبش روشنایی خیرمقدم می‌گوییم.

«بسم رب الشهداء والصدیقین»

جنبش روشنایی برای رفع و محو نابرابری‌های اجتماعی پایه عرصه‌ی میدان مبارزه گذاشت و خواستار حقوق برابر مدنی و سیاسی در چارچوب قانون اساسی برای همه‌ی شهروندان و اقوام کشور گردید، تا همه از عدالت اجتماعی برخوردار شوند و هیچ‌یک از اقوام افغانستان خود را برتر از دیگران ندانند و همه باید برابر و برادر باشیم؛ اما دستگاه فاشیست قومی و حاکمیت انحصارگر غنی تحمل شنیدن این فریاد عدالت‌خواهی و مطالبات بر منطقی آنان را نداشتند و با ترفندهای امنیتی و نظامی برای خاموش کردن آن،

ضربه‌ای بسیار کاری به طرفداران و حامیان جنبش نورافکن روشنایی زدند و صدها انسان از زن و کودک پیر و جوانان نخبه‌ی عدالت‌خواه را به خاک و خون کشیدند؛ تا مبدا فریاد دادخواهی و عدالت‌طلبی‌شان را که درواقع همان فریاد رهبرشان است را دوباره بلند نمایند.

اما شوونیست‌ها و بدخواهان خوب بدانند که جنبش روشنایی حنجره‌ی خونین، دردها و رنج‌های طاقت‌فرسایی هزارگی است که با فریاد رسا و آگاهی بخش خود خواب را بر دیدگان و عاملان و پروژه‌ی تبعیض و ستم و بیدادگری، آشفته نموده و در برابر موج و فوج بی‌کران تبعیض و نابرابری و بی‌عدالتی و شیطان‌صفتان زمانه راست‌قامت بر فراز تاریخ خونین سیاسی کشور ایستاده‌اند، تا غبار ظلم و ستم ملی و تبعیض و بی‌عدالتی را از فضای سیاسی خراسان زمین بردارند و راه را برای درخشش خورشید حقیقت و خراسان کهن و پرافتخار بگشاید و شب رنجور و استبداد تباری را به صبح صادق مبدل سازد. جنبش روشنایی بسان خورشید می‌درخشد و همچون دریا می‌خروشد و تا محو کامل ظلم و ستم و ستم‌پیشگان غروب نکرده آرام نخواهد گرفت.

«این جنبش است و ما میم تا یک هزاره باقی است.»



شعر عدالت خواهی: به پیشواز بیستم عقرب؛ سالروز خاموشی لبخند

گل چهره از ولایت زابل رسیده است
داغی شبیه گیجی این سرنوشت ما
این ماه ماه مردن لبخند ما و تو
قاتل رگ "تبسم" ما را بریده است
قاتل به فکر کشتن آواز شاد هست
گل چهره ریزه "آغه" ی خلق هزاره شد
زابل مگر جهنم روی زمین شده
تا کی ستاره های مرا دار می زنی
تا کی تومی نشانی به ره "گندی پشت" را
آیا ندیده ای که "تبسم" مسافر است
این ماه ماه گیجی این سرزمین ماست
زابل همیشه بار سلامت کشتی به دوش
خون گلو "آغه" چه طوفان کند ببین
داغی به روی سینه کابل کشیده است
ما مرده ایم مردگی آیا سرشت ما؟
قاتل به قصد کشتن فرزند ما و تو
"حیل متین" خلق خدا را بریده است
خون خواری قاتل ما اعتیاد هست
او ماه شد ستاره شد آری ستاره شد
وقتی محل مردن ما جای کمین شده
خنجر به پشت و روی وطندار می زنی
وامی کنی بالاخره یک روز مشیت را
یک غچی قشنگ غریب و مهاجر است
داغی به روی سینه و روی جبین ماست
خود را گمان مکن که سلامت کشتی به دوش
این رود مرده را که خروشان کند ببین

سخت بگیریم

بگذار سرت را به سرم، سخت بگیریم
فریاد بزنی، جمیع بکش، داد... که با هم
کابل بشکن بغض مرا، حرف بزنی زود
بی آنکه کسی روضه بخواند وسط خون
کابل بتکان چادر خود را به سر من
با این دو خط شعر دلم خواست بگیریم
ای کابل خونین جگر من، سخت بگیریم
تا لحظه ای مرگ پدر من سخت بگیریم
کابل به خدا منتظر من سخت بگیریم
با دیدن چشمان ترم سخت بگیریم
غم را بتکان روی سرم، سخت بگیریم
نور از وطنم در به دردم... سخت بگیریم

فاطمه خاوری

ما را نترسانید در ما شعله جاریست

تاییده فون بر آفتاب از پیگر ما
ما را شهادت عادت دیرینه ماست
هر روز اینجا ما وضو داریم با فون
تاریخ را با قط فون ما نوشتمند
این ممیس غم شاهد آزادی ماست
در رگ رگ هر شلفص ما فون مزاری ست
راهی که با فون رنگ شد بی بازگشت است

سید ضیا قاسمی

یکبار دیگر بازی دار و سر ما
ما را بگشا شور قطر در سیله ماست
نسل شهیدانیم، فو داریم با فون
با داغ، باغم، با جلون ما را سرشتند
این دهمزنگ، این مقتل اجدادی ماست
ما را نترسانید در ما شعله جاریست
از فون ما امروز گلگون گوه و دشت است

مردی بجا بیار و کارش تمام کن

این داغ داغ دوم مرداد می کشد
تیر و تفنگ و جنگ مرا تکه تکه کرد
روز سیاه شنیه خونین کابلیم
فریاد سوگنامه اولاد ادم است
خون در تلاطم ست که در شهر ریخته است
خواهر سکوت ما و تو را داد می زند
تیری به بال سرخ تو ای سار می زنند
افتاده دست و پای تو یکسو و تن جدا
افتاده دست و پای جگر گوشه پسر
تا صبح مبتلای تو هی ضجه می زند
من اشک های چشم تو را گریه می کنم
مثل حسین (ع) تمام غریبان کابلیم
وقتی که بال سار و پرستو شکسته است
هر دشت گلشن ست به خون برادریم
یاس هزار ساله ی سرخیم دشت دشت
ابلیس عصر و رنگ تباهی گرفته است
حتی به آبروی خدا سنگ می زند
ما را تو با عدالت خود سربلند کن
حالا چه سود دست به زانو نشسته است
آن روزگار تلخ و ورزگان گذشته است
اشعار و قصه های فریدون شنیده اند
مردی به جا بیاور و کارش تمام کن

محمد مهدی جمالی

ما را نه تیر و تیغی جلاد می کشد
داغ تو دهمزنگ مرا تکه تکه کرد
از درد و آه شنیه خونین کابلیم
حالا وطن بهشت نه تنها جهنم است
خوناب مردم ست که در شهر ریخته است
خون تبسم است که فریاد می زند
بی غیرتی ماست تو را دار می زنند
بین غبار مانده سری از بدن جدا
افتاده دست و پای جگر گوشه ی پدر
امشب کسی برای تو هی ضجه می زند
امشب نشسته پیش خدا گریه می کنم
ای وای وای شام غریبان کابلیم
اینجا دلم به وسعت آمو شکسته است
تاریخ روشن است به خون برادریم
ما وارثان لاله ی سرخیم دشت دشت
شهر مرا چه ساده سیاهی گرفته ست
ابلیس عصر سوی خدا سنگ می زند
برخیز کاوه پرچم خود را بلند کن
وقتی که نوح کشتی خود را شکسته است
دوران تلخ بلخ و بدخشان گذشته است
حالا تمام شهر گلوی بریده اند
برخیز نسل کاوه نبرد و قیام کن

خاطره



قصه دلتنگی!

شبى مهمان جوان برومند انجنيير عصمت شريف دولتشاهى برادر گرامى شهيد هميشه جاويد احمد شريف دولتشاهى بودم. در آن شب هر بارى كه چشمم به ستايش دختر نازدانه‌ى احمد شريف مى‌افتاد خاطراتم از احمد شريف پيش چشمم مجسم مى‌شد. عجيب جوان دردمند، پرشور، اميدوار و فهيم بود. غرور و احساس مسووليت در وجودش موج مى‌زد.

ستايش دختر نازدانه احمد شريف، لحظاتى روى پايم نشست و با ماركرى كه در دست داشت، روى تخته كوچكش مرتب عكس چشم نقاشى مى‌كرد. سوال كردم ستايش عكس كى را مى‌كشى؟ گفت: چشم‌هاى بابا را. جواب ستايش حقيقتاً قلبم را شكست و آن شب همچون شب دوم اسد ۱۳۹۵ مرتب اجساد پاره‌پاره و غرق در خون شهدا پيش چشمم مجسم مى‌شد. خاطرات، صحبت‌هاى دردمنده و آرمان‌هاى بلند احمد شريف را مرور مى‌كردم. واقعا شهادت احمد شريف و ياران عدالت‌خواهش دردآور و ضايعه‌ى بزرگ براى ملت و مردم ما بود. اما براى من درد يتمى اطفال شهدا و مظلوميت آنان خيلى جان‌سوزتر است. تشكر از هم‌رزم احمد شريف انجنيير اسدى كه بى‌خبرانه اين عكس را گرفته و برايم ارسال نموده است.

روح احمد شريف و ياران شهيدش شاد، ياد و راهشان گرامى و پر رهرو باد.

داكتر آصف حكمت



بخش سوم: حماسه‌سازان و قلم به دستان بی‌ادعا

اولین اثر خود را به اسم شناسنامه افغانستان را چاپ کرد و در اواخر همان سال شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان را نیز به چاپ رساند. شناسنامه انقلاب، افغانستان ناشناخته، مراکز علمی - فرهنگی افغانستان، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، شناسنامه علما و دانشمندان افغانستان، طرح صلح و آشتی ملی در افغانستان، هزاره‌ها، پناه گزینی و کتمان هویت، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت نیز از آثار دیگر وی هستند که برخی چاپ و برخی دیگر هنوز به چاپ نرسیده‌اند. بصیر احمد دولت‌آبادی در سال ۱۳۸۵ از ایران به کانادا مهاجرت می‌کند و تا آخر عمر در این کشور زندگی کرد. وی سرانجام پنجشنبه (۱۷ عقرب/آبان، ۱۳۹۷) در سن ۶۱ سالگی به علت بیماری سرطان در همین کشور از دنیا رفت.

فعالیت‌های مطبوعاتی

- ۱- مدیرمسئول و سردبیر مجله حبل‌الله از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۷۰ شمسی (۱۹۸۳ تا ۱۹۹۱ م).
- ۲- سردبیر مجله حبل‌الله از سال ۱۳۷۶ تا پایان نشر.
- ۳- عضو مؤسس مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان (مرکز فرهنگی - اجتماعی سراج).
- ۴- مدیرمسئول، سردبیر و عضو تحریریه مجله سراج، در برخی ادوار نشر این مجله.
- ۵- عضو تحریریه هفته‌نامه وحدت، از سال ۱۳۷۷/۱۹۹۸ م تا پایان نشر هفته‌نامه وحدت در ایران.
- ۶- سردبیر نشریه عبرت.
- ۷- عضو تحریریه مجله صراط در قم.
- ۸- عضو تحریریه نشریه سپیده در آمریکا.
- ۹- همکاری قلمی با نشریات مختلف در ایران از قبیل نشرات: بعثت، همبستگی، اخوت، هاجر، توسعه، کتاب ماه و... طلوع وحدت در پاکستان، ندای هزارستان در آلمان.

آثار

- ۱- شناسنامه افغانستان، چاپ اول، ۱۳۷۱؛ چاپ دوم، ۱۳۸۲؛ چاپ سوم، ۱۳۸۶؛ چاپ چهارم، ۱۳۹۲.
- ۲- شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، ج. اول، ۱۳۷۱.
- ۳- معرفی‌نامه افغانستان، ج. اول، ۱۳۷۲.
- ۴- طرح صلح و تفاهم ملی در افغانستان، ج. اول، ۱۳۷۵.



۱- مرحوم بصیر احمد دولت‌آبادی دانش‌آموخته مکتب مزاری

امین محمدی

بصیر احمد دولت‌آبادی زاده ۱۳۳۶ در روستای قره غجله از توابع دولت‌آباد بلخ است. وی در سال ۱۳۴۵ وارد مدرسه واعظی قره غجله در روستای محل تولدش شد و برای ادامه تحصیلات در سال ۱۳۵۱ وارد مدرسه نادرشاهی مزار شریف می‌گردد. وی در سال ۱۳۵۴ وارد مدرسه تخنیکم نفت و گاز مزار شریف می‌شود. بصیر احمد در سال ۱۳۵۸ تحت تأثیر محمدباقر مجلسی، شیخ عباس قمی و یکی از سرمعلمین به نام محمدعلی خان که گرایش چپی داشت به سمت فعالیت سیاسی گرایش پیدا می‌کند و در سال ۱۳۵۸ یک گروه پنج‌نفره از جوانان روستایش را تشکیل می‌دهد. وی در سال ۱۳۵۹ با محمد محقق آشنا می‌شود و وارد سازمان نصر افغانستان شد. در سال ۱۳۶۰ اولین بار در مدرسه نانوائی چهارکنت بلخ با عبدالعلی مزاری آشنا شد و مدتی بعد همراه وی و دو شخص دیگر بانام‌های حاجی معلم و صابر کوچک به ایران مهاجرت می‌کند. وی پس از مطالعه فشرده و فراگیری شیوه کار مطبوعات در سال ۱۳۶۲ به عنوان مدیرمسئول و سردبیر، ویراستار، صفحه‌آرا مجله حبل‌الله تعیین می‌گردد. وی پس از تشکیل حزب وحدت در سال ۱۳۷۱

زیرک تا اوتقول به دور خود گردآورده و تیم مدافعان گمنام را راهاندازی کند. از رفقای مشهور وی می‌توان از: جعفر کفتان؛ پالوان روزی انگوری؛ پالوان جان از قره؛ اصغر صغیر از اوتقول و... نام برد که هر کدام در شجاعت و نام‌آوری سرآمد روزگار خویش بوده‌اند. مرحوم «برگید اسحاق» در فرماندهی جنگ‌های چریکی نمونه روزگار و مرد افسانه‌ای زمانه‌ای خویش بوده است؛ وی باتدبیر و راه‌اندازی حملات چریکی و نفوذ به مناطق تحت تصرف دشمن، بارها و بارها کوچی‌های متجاوز را با شکست مواجه نموده و توانسته بود ایشان را مجبور به کوچ از مناطق هزاره‌ها نماید. حضور فاتحانه مرحوم برگید اسحاق علی‌خان داوود با تیم همراهش در جریان تجاوز کوچی‌ها به مالستان که به «جنگ مکنک» شهرت یافت از کارنامه‌های درخشان این پهلوان نامی هزاره بوده است؛ در جریان این نبرد، وی توانست با شیبخون بیش از ۴۰۰ راس گوسفند کوچی‌ها را غنیمت گرفته و به جنگجویانش دستور داد که شبانه تمام گوسفندان را میان مناطق مالستان، ناور تا جاغوری تقسیم کنند و از مردم بخواهند که فوراً گوسفندان را ذبح و چنان‌نوش جان کنند که اثری از آن‌ها باقی نماند و...! مردان زمانه‌ای برگید از دلاوری‌های این مرد افسانه‌ای حکایت‌های بس شنیدنی داشتند که متأسفانه تنها بخشی از آن حکایت‌ها به نسل‌های بعد منتقل گشته است.



دفاع مخفی و بی‌نشان مرحوم برگید اسحاق و گرویش سرانجام به معاهده‌ای منجر شد که برای همیشه عبور کوچی‌ها از منطقه «ناوه گری» و جاغوری ممنوع گردید و حکومت مدافع کوچی نیز مجبور شد آنان را به کابل مهمان نموده و با اهدایی لقب اعزازی «برگید» و «کفتان» و... و نیز اعطایی مقرری ماهانه این شیر مردان را این‌گونه مهار نماید. یاد و نامشان جاودانه باد.
داکتر مصطفی خرمی / ۲۵ قوس ۱۳۹۷

- ۵- افغانستان از ابدالی تا ربانی، ج اول، ۱۳۷۷
- ۶- شورای ایتلاف، چاپ اول، ۱۳۷۸ (فصل اول کتاب، مروی بر مبارزات سیاسی شیعیان افغانستان)
- ۷- هزاره‌ها، پناه‌گزینی و کمان هویت، ج اول، ۱۳۸۲.
- ۸- ملا فیض محمد کاتب هزاره، مورخ دوراندیش و هدف‌دار افغانستان.
- ۹- هزاره‌ها از قتل‌عام تا احیای هویت، ۱۳۸۵.
- ۱۰- مزاری ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌ها، ۱۳۹۱.
- ۱۱- در مزار بی مزاری، ۱۳۹۲.
- ۱۲- خدمات فرهنگی بابه مزاری، ۱۳۹۲.



۲- زندگی‌نامه مرحوم برگید اسحاق

مرحوم برگید اسحاق علی‌خان هزاره، از منطقه داوود، ناوه گری-جاغوری؛ از عیاران و مردان افسانه‌ای روزگار خویش بوده است. وی که در شجاعت و تیراندازی شهرت عام و تام داشت در روزگار نظام استبدادی می‌زیست که از تجاوز کوچی‌ها به هزارستان از سوی حاکمیت بیداد حمایت می‌شد. مردم «ناوه گری و جاغوری و مالستان» که در مسیر عبور کوچی‌ها قرار داشتند هر ساله زمین‌های زراعی‌شان توسط ربه‌های کوچی با خاک یکسان می‌گردید؛ در چنین احوال سخت، تاز و تاریک مرحوم برگید اسحاق علی‌خان توانسته بود جماعتی از عیاران را از

می‌شود. با در نظر داشت هوش و استعداد مدیریتی که داشته است، مدیریت بخش‌های مهم از پروژه ساختمانی هلمند را به دوش می‌گیرد.

با کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ بنا به بعضی مشکلاتی که میان او و عبدالله امین، برادر حفیظ الله امین (یکی از رهبران کادر رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان) به وجود می‌آید در نتیجه جنرال باشی حبیب‌الله از ولایت قندوز به ولایت هلمند منتقل می‌شود. جو انقلابی و بی‌عدالتی که در آن زمانه بر جامعه حاکم بوده است، جنرال باشی حبیب‌الله را متاثر کرده و او را وادار به ترک وظیفه می‌کند. ایشان با آرمان‌های بلند، از ولایت هلمند راهی شده و به زادگاه خود ولسوالی جاغوری بازمی‌گردد. جنرال، اولین عملیات جهادی خود را علیه دولت آن وقت در قالب تشکیلات حزب اسلامی آغاز می‌کند. با توجه به ساختار پیچیده‌ای تشکیلاتی حزب اسلامی در عرصه‌های اعتقادی و مبارزاتی جنرال باشی حبیب‌الله و شهید مامور اسحاق نصری توانستند جایگاه خود را به‌عنوان چهره‌های تأثیرگذار در مبارزات حق طلبانه در درون حزب تثبیت کرده و جبهه‌ای مستقلی را ایجاد می‌کنند. پس‌ازاین، جنرال باشی حبیب‌الله با جمع دیگر از یاران جهادی خود به نیت اکمال و معرفی «جبهه صفحات مرکزی» راهی پشاور پاکستان می‌شود. پشاور، در آن زمان مرکز احزاب هفت‌گانه جهادی بود. جنرال باشی حبیب‌الله، در این سفر موفقیتهای چشم‌گیری را به دست می‌آورد. او، در جریان این سفر ملاقات و گفت‌وگوهای را با گلبدل‌الدین حکمتیار، امیر حزب اسلامی انجام می‌دهد که در نتیجه‌ای این گفت‌وگوها زمینه‌آشنایی این دو برای همیشه فراهم می‌شود.

جنرال باشی حبیب‌الله پس از بازگشت سفر پشاور، «جبهه صفحات مرکزی» را از لحاظ تشکیلاتی، تسلیحاتی و نظامی اقتدار بیشتر می‌بخشد. در همین راستا «غند سرحدی ناوه» را ایجاد می‌کند؛ «غند سرحدی ناوه» در آن زمان کل ناوه جاغوری را تحت پوشش داشته است. در سال ۱۳۶۴ هم‌زمان با فعالیت‌های جنرال باشی حبیب‌الله، قوت‌های تا به دندان مسلح متجاوز اتحاد جماهیر شوروی وارد جاغوری می‌گردد. جنرال باشی حبیب‌الله، اولین عملیات نظامی خود را علیه قوای متجاوز اتحاد جماهیر شوروی انجام می‌دهد. نمایش تسلیحاتی جنرال باشی حبیب‌الله، و دیگر احزاب فعال آن روز سبب می‌شود تا قوای روس فراتر از گردنه لومان پیشروی نتواند. به لحاظ نظامی جاغوری در آن روز مسیر تدارکاتی مناطق مرکزی و شمال کشور بود. در نتیجه مقاومت گردنه لومان، این مسیر



۳- جنرال باشی حبیب‌الله از تولد تا شهادت

محمد باقر محسنی

جنرال باشی حبیب‌الله غزنوی در سال ۱۳۲۸ در ولسوالی جاغوری در روستای اوتقول چشم به جهان گشود. در نتیجه‌ای وضعیت نامناسب اجتماعی و اقتصادی از درس و تحصیل بازماند. دوره نوجوانی را در کار روی زمین و فراهم نمودن نیازهای خانواده سپری کرد. با رسیدن به سن قانونی او در ولایت غزنی، ولسوالی مقر و گیلان خدمت سربازی می‌کند و با به دست آوردن تقدیرنامه‌ها و مدال‌ها دوره سربازی خود را سپری کرده، به جاغوری برمی‌گردد. در سن ۲۳ سالگی زادگاه و خانواده را به نیت کار ترک نموده و راهی هلمند شد. کار را دریند کجکی آغاز کرد. باهوش و ذکاوتی که داشته به سرعت در میان صاحب‌کاران جایگاه خود را بازکرده معروف می‌شود. از یک کارگر ساده، به ترمیم کار ماشین آلات سنگین ارتقا شغل می‌دهد. جوان ۲۳ ساله بلندپروازی که تا چند وقت پیش تنها در قطار کارگران ساده بود، پس‌ازاین به باشی حبیب‌الله شهره می‌شود. پس‌ازاین او به ولایت قندهار رفته و کارش را ادامه می‌دهد. به دنبال آن او به ولسوالی خان‌آباد ولایت قندوز رفته و در پروژه «ساختمانی هلمند» مصروف کار

سرحدی شهید یحیی مسما می‌کند؛ شهید یحیی یکی از مجاهدانی بوده که طی یکی از عملیات نظامی پس از فتح «فیروزکوه» جانش را از دست می‌دهد. به همین مناسبت جنرال «غند سرحدی» را به «غند سرحدی شهید یحیی» تغییر نام می‌دهد. در این دوران جنرال باشی حبیب‌الله خان همکاری‌های زیادی را در زمینه معارف انجام داد. او در این زمینه مجموعه‌ای از فعالیت‌های را در هماهنگی با موسسات ملی و بین‌المللی در زمینه‌های ساخت مکتب‌ها، تأمین معاش معلمان، ترمیم مساجد و بازگشایی مکتب‌های دخترانه انجام داد.

پس از سقوط کابل به دست طالبان، جنرال باشی حبیب‌الله، با جمع دیگر از بزرگان جاغوری با طالبان به تماس شده به توافقاتی دست می‌یابد. طبق این توافق‌نامه هرگاه طالبان موفق به تسخیر ولایت‌های غزنی و بامیان شوند جاغوری نیز به طالبان واگذار خواهد شد. بر اساس این توافق‌نامه طالبان نباید پس از حضورشان در ولسوالی جاغوری مانع رفتن دختران به مکتب شوند. هم‌زمان با این فعالیت‌ها، تعداد از فرماندهان نظامی جاغوری مانند خداداد عرفانی، جنرال واثق و شماری زیادی از قوماندانان محلی به میانجیگری جنرال باشی حبیب‌الله مشمول فرمان عفو ملا محمد عمر گردید.

فعالیت‌های صلح‌خواهانه جنرال حبیب‌الله تنها به جغرافیایی جاغوری خلاصه نمی‌شود. پس از سقوط بامیان او به‌عنوان میانجی میان رژیم طالبان و مخالفان که در مناطق مرکزی خصوصاً در ولایت بامیان فعال بود نقش کلیدی ایفا کرد که در نتیجه ترکیبی از شخصیت‌ها مانند آیت‌الله صادقی پروانی، استاد محمد اکبری، ذاکر عارف شاه جهان نوری، خداداد عرفانی، انوری، غلام سخی واثق و محمدعلی احمدی با محوریت جنرال باشی حبیب‌الله نزد ملا محمد عمر رفته و به توافقات دست می‌یابد. مطابق مفاد این توافق‌نامه تعهد صورت می‌گیرد که طالبان متعرض بر اشخاص که قبلاً در مخالفت با آنان قرار داشته‌اند نشوند. هم چنان طالبان نباید مانع رفتن دختران و پسران به مکتب‌ها شوند و تحریم‌های هزارستان نیز برداشته شود. هم چنان توافق صورت می‌گیرد که اختلاف‌های محلی باید بر اساس فقه جعفری حل و فصل گردد.

پس از برافتادن رژیم طالبان و باروی کار آمدن نظام نوین سیاسی جنرال باشی حبیب‌الله ابتدا به مدت دو سال به صفت ولسوال ولسوالی گیلان ولایت زابل مقرر می‌گردد. پس از این، او برای بار دوم صفت ولسوال ولسوالی قریباغ خدمت کرد. بنا به بعضی از مشکلات که در ولسوالی قریباغ وجود داشته است، جنرال از

حیاتی بازمی‌ماند. جنرال باشی حبیب‌الله، در این دوران سخت‌ترین مقاومت‌ها را در برابر نیروی متجاوز اتحاد جماهیر شوروی انجام داده و ناملایمات زیادی را به جان می‌خورد. بلندپروازی‌ها و آرمان‌گرایی‌های او سبب می‌شود تا او مجموعه‌ای از عملیات موفقیت‌آمیز نظامی را در ولسوالی‌های مقر، گیلان، شاه جوی و مرکز ولایت غزنی سازمان‌دهی کند. با رشادت‌ها و قهرمانی‌های که او در جریان این عملیات از خود نشان می‌دهد، در میان مجاهدان شهرت «قهرمان» و «شیر هزاره» را کسب می‌کند.

در سال ۱۳۶۸ زمانی که قوای متجاوز اتحاد جماهیر شوروی خاک کشور را ترک می‌کند، کشور در آتش جنگ‌های داخلی فرو می‌رود. درگیری‌های حزبی و قومی آغاز شده و همه در برابر هم قرار می‌گیرد. در سال ۱۳۶۹ هم‌زمان با شروع این درگیری‌ها جنرال باشی حبیب‌الله، موفق می‌شود منطقه «رسنه» را تحت کنترل خود درآورد. با توجه به اینکه مردم «رسنه» آغازگر جنگ و تعرض بوده است، اما جنرال باشی حبیب‌الله بعد از دفع حمله و تسلط کامل بر مناطق «رسنه» کوچک‌ترین تعرضی را بر جان، مال، آبرو و ناموس غیرنظامیان روا نمی‌دارد. باری، او «کراچی» ای را که یکی از جنگ‌جویانش به‌عنوان غنیمتی جنگی با خود آورده بود دوباره مسترد می‌کند. برخورد نیک جنرال باشی حبیب‌الله، تنها منحصر با همسایگان غیر هزاره او نبود. با توجه به بحران‌ها و اختلاف‌های میان حزبی و قومی آن روز، نگرش و تعامل جنرال باشی حبیب‌الله با جریان‌های شیعی، معطوف به همدیگر پذیری بوده است؛ به‌عنوان نمونه او هرگز از توان نظامی خود برای سرکوب داخلی استفاده نکرد و حضور خود را برای دفاع از نوامیس مردمش در یک‌گوشه‌ای از منطقه حفظ کرد.

بعد از پیروزی مجاهدین و فتح کابل، جنرال باشی حبیب‌الله جاغوری را به نیت کابل ترک کرده و در منطقه «ریش خور» مستقر می‌شود. در همین راستا او از سوی دولت انتقالی مجاهدان مقام، «برید جنرال» ی را به دست می‌آورد.

پس از پیروزی مجاهدان، کابل صحنه درگیری‌های خونین گروه‌های جهادی می‌شود. جنرال باشی حبیب‌الله با در نظر داشت باورها و اعتقادات ملی و اسلامی خود مانند در کابل را خلاف باورهای خود دانسته، کابل را به مقصد جاغوری ترک می‌کند. جنرال باشی حبیب‌الله پس از بازگشت به جاغوری هم چنان به مجموعه از فعالیت‌های خدماتی ادامه و «غند سرحدی» را غند

جنرال حبیب‌الله و فرزندان دلیرش انتحاریی که برای آن‌ها فرستاده شده بود زنده دست‌گیر نمودند که در تاریخ افغانستان کم‌سابقه است.

در این اواخر جنرال برای دفاع از سرزمین مال و ناموس مردم جاغوری هرروز در حال استحکامات و پوسته سازی بود پوسته‌های امنیتی زیادی را در مناطق سرحدی ایجاد نموده بود بسیار با اعتمادبه‌نفس کامل و زیرکانه به مردم جاغوری اطمینان می‌داد که دشمن هیچ‌گاهی نمی‌تواند بالای جاغوری حمله کند و اگر این قصد را نیز داشته باشند به گفته خودش شیر مردان و دلیران وطن آماده قربانی و دفاع از سرزمین‌شان هستند غافل از اینکه یک عده اجیران و جلسوسان دشمن را از راه‌های پشتی وارد جاغوری و انگوری می‌سازد که بالاخره در ساعات نیمه‌شب اول درگیری جنرال از اولین کسانی بود که در حمله ناجوانمردانه دشمن زخم برداشت و شهید شد. مردم عام، نزدیکانش و محافظانش روایت‌های گوناگونی را از نحوه شهادتش به دست داده‌اند. طالبان حوالی ساعت سه شب حملات‌شان را آغاز می‌کنند. برنامه به گونه‌ی طرح‌ریزی شده بود که به‌سرعت هرچه تمام‌تر موانع را از راه بردارند. از همین رو طالبان در اولین ساعت‌های جنگ و درگیری موانع را از راه برداشته، تا اطراف خانه او پیش آمده و اطراف خانه او را محاصره می‌کنند؛ محاصره‌ای که در نهایت منجر به شهادت جنرال باشی حبیب‌الله می‌شود. جنرال حبیب‌الله دارای اخلاق و صفات نیک بود خیرخواهی و صلح‌طلبی وی زبان زد خاص و عام بود، هرچند وی کدام موسسه خیریه را در اختیار نداشت اما مساجد، مکاتب، و بی سرپرستانی زیادی را نه تنها در جاغوری بلکه در ولسوالی‌های گیلان، رسنه و مرکز ولایت غزنی تحت پوشش داشت.

یکی از خصوصیات نیک و اعتقادی که به اسلام و دین داشت این بود که هر شب جمعه بلااستثنا در خانه وی ختم قرآن عظیم‌الشان و مراسم دعا برگزار می‌شد، اهالی قریه بدون اینکه کسی آن‌ها را باخبر سازند شب‌های جمعه به خانه جنرال تشریف می‌آوردند و مراسم دعا و ختم قرآن عظیم‌الشان را برگزار می‌کردند. از جنرال حبیب‌الله سه فرزند چهار برادرزاده وی نیز شامل شهادی است که در جبهه مقاومت شهید می‌شوند.

از جنرال حبیب‌الله ۴ خانم ۹ فرزند پسر ۹ دختر ۷ نواسه پسر و دختر به‌جامانده است.

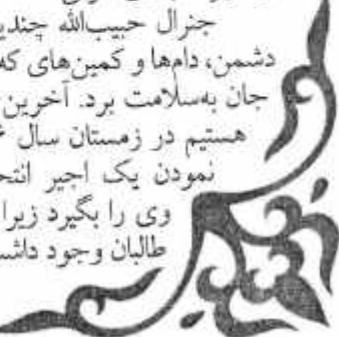
وظیفه استعفا داده به ولسوالی جاغوری برمی‌گردد. هم‌زمان با این، طالبان حملات گسترده‌ای روی خانه او سازمان‌دهی می‌کند. در نتیجه این حمله، خاتم پسر، پسر برادر و سه تن از محافظانش به شهادت می‌رسند. سه شب بعد از اولین حمله، طالبان بار دیگر خانه او را آماج حملات سنگین قرار می‌دهند. در نتیجه این حمله، طالبان متحمل شکست سنگین شده علاوه بر شمار زیادی از کشته، ۴۵ تن از آنان به دست جنرال باشی حبیب‌الله اسیر می‌شوند. در گیرودارهایی این ۴۵ نفر جنرال باشی حبیب‌الله با اهل‌لی هدایایی بسیار اسیران را آزاد می‌کند. باری، در این زمینه، یکی از اسیران به دست‌بوسی جنرال برخاسته و از او سپاسگزاری به عمل آورده با گریه می‌گوید: «اما حمله کردیم ما زن و ولولادی توره کشیم اما شما «پتکی» به ما دادید».

مدتی زیادی نمی‌گذرد که شورشیان طالب برای سومین بار خانه وی را مورد حمله مسلحانه قرار می‌دهد که در نتیجه مقاومت جنرال و نیروهای دلیرش تلفات سنگین را به طالبان وارد می‌کنند متأسفانه در این درگیری به تعداد ۸ تن از عساکر و دلیرمردان جبهه مقاومت نیز شهید می‌شوند.

پس از تجدید نیرو و بازسازی پوسته‌ها و امنیتی در مناطق مرزی، وی در ولسوالی‌های، قره‌باغ، جاغوری، خوگیانی، مالستان، اندر، و گیلان به حیث ولسوال و قوماندان امنیه ایفای وظیفه کرد. با توجه به بی‌مهری‌های حکومت مرکزی در امر تأمین امنیت راه‌های منتهی به جاغوری و مناطق سرحدی، جنرال باشی حبیب‌الله به جبهه مقاومت که چهل سال فرماندهی آن را به عهده داشت، بازمی‌گردد.

راه‌های مواصلاتی ولسوالی ناور الی غزنی راه‌های مواصلاتی قره‌باغ جاغوری در وقت حضور جنرال حبیب‌الله و نیروهایش برای تأمین امنیت این مسیر در سال‌های ۱۳۹۰ از امنیت خوبی برخوردار بود. حتی تازمانی که تأمین امنیت این مسیر را توسط نیروهای جنرال تأمین امنیت می‌شد ولایت غزنی نیز از امنیت نسبی برخوردار بود تروریستان طالب جرات این را نداشتند تا از ولسوالی خوگیانی و شهرک بالای غزنی حمله نمایند.

جنرال حبیب‌الله چندین بار از پلان‌های شوم دشمن، دام‌ها و کمین‌های که برای وی گذاشته بودند جان به سلامت برد. آخرین موردی که ما شاهد آن هستیم در زمستان سال ۱۳۹۶ طالبان با استخدام نمودن یک اجیر انتحاری می‌خواست جان وی را بگیرد زیرا تنها مائعی که در سد را طالبان وجود داشت جنرال حبیب‌الله بود.



آنجا نبود. رابط‌های ما قطع شده بود. بعد از ۲۴ ساعت تعداد نیروهای ما آمدند و شهید محمد یاسین اکبری که آنان را فرماندهی می‌کردند این چنین گزارش نمود: ما مشغول وظیفه بودیم ناگهان دیدیم تانک دشمن در نزدیکی ما قرار گرفته است. آریچی هفت را که داشتیم بمبوسی تانک دشمن شلیک نمودیم و بعد از چند ساعت نبرد فلک‌آرانه تعداد از عزیزان ما شهید و تمام مهمات و داشته‌های ما را روس‌ها به غارت بردند و عزیزان گمنام خود را در آنجا به خاک وطن دفن نمودیم که هیچ‌گاه خانواده‌شان در مزار آن‌ها نخواهند رسید. ما دو شبانه‌روز محاصره و در حال جنگ بودیم و چیزی برای خوردن نداشتیم.

بعد از مقاومت مجاهدین روس‌ها عقب‌نشینی کردند. در مسیر قراه و هلمند چندین بار از طرف دشمنان کمین خوردیم و به مدت ۳ ماه در راه بودیم و بالاخره وارد ناومیش دایکندی شدیم و بعد در نیلی رسیدیم و مدت ۳ روز رفع خستگی نمودیم و بعد به طرف ولایت غزنی حرکت نمودیم و وقتی که به پایگاه توحید رسیدیم آن موقع بود که عزیزان از هم جدا شدند. درحالی که زمستان سرد بود به منطقه خاک باد رسیدیم. شهید محمد یاسین اکبری باز هم آرام ننشست و برادران جوان را تشویق به جهاد و انقلاب اسلامی می‌کرد. شهید محمد یاسین اکبری مردی بود دلیر و ترس و آشنایه مسائل روز و همیشه صحبتش از تاریخ سیاه ۲۸۰ ساله‌ی وطن و مظلومیت هزاره‌ها که محروم از علم و معارف به انزوا کشیده شده و از حقوق‌شان پایمال‌شده‌ی هزاره‌ها خوب صحبت می‌کرد و چنان چهره‌ی جذاب و گیرا داشت که هر شنونده‌ای را متوجه خود می‌نمود.

در بهار سال ۱۳۶۱ بود که شهید اکبری به همکاری استاد فیاض ولسوال آن زمان جاغوری و استاد عظیمی اوتقول و استاد نوری دلوود تصمیم گرفته‌اند که جبهه‌ی در ولایت زابل و منطقه‌ی شاه جوی کندی پشت اقتراح نمایند تا نمایندگی هزاره‌ها را در آنجا داشته باشیم. با توافق برادران اهل تسنن این جبهه به وجود آمد. شاید تعداد ما از ۳۰ نفر بیشتر نبود و ۳۰ نفر تربیت‌شده که همیشه صحبت از آزادی کشور و به دست آوردن حقوق‌شان هزاره‌ها بود. درحالی که قدرت منطقه‌ای هزاره‌ها در دست شورای اتفاق بود با پشتیبانی جبهه بزرگ از طرف شورای اتفاق به سرپرستی شهید مجاهد بوستان آنجا بود. مدتی یک سال گذشت که عمل برخورد و طرز فکر برادران و مبارزه در میدان نبرد و شهید مجاهد بوستان با تمام امکانات به‌صفت پاسداران جهاد پیوست و نمایندگی مردم جاغوری را در ولایت زابل داشتیم و ده‌ها بار عملیات در مقابل روس نمودیم. شهید اکبری یکی از فرماندهان

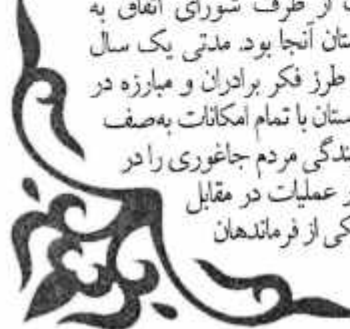


سردار شهید
یاسین اکبری
تاریخ شهادت
۱۳۶۵/۱۰/۶

زندگی‌نامه شهید محمد یاسین اکبری

مختار ذوالفقاری خاکباد جاغوری شهید محمد یاسین اکبری فرزند ملا حسن متولد ۱۳۴۰ در قریه‌ی خاک باد جاغوری چشم به جهان گشود او دوره‌ی تحصیلات خویش را در پیش ملائی قریه ادامه و تا هدایه تحصیل کرده است. به خاطر شرایط روز فقط توانست چند صنف از درس صفی بخواند و بعد عازم جمهوری اسلامی ایران شد. موقع گرفتن بسیج مردم در مقابل تجاوز روس در افغانستان دوره‌ی آموزش نظامی در شاهین شهر اصفهان با جمع دوستان به پایان رسانید. بعد در تهران در دفتر انقلاب دفتر واحد نهضت‌ها رفت و عضو پاسداران جهاد اسلامی افغانستان شد. با اعزام نیرو در افغانستان راهی جبهات نبرد شد. چون کاروان ما ۳۵۰ نفر بود از یکی از مرزها به طرف ولایت قراه حرکت نمودیم. روس‌ها از آمدن ما اطلاع پیدا کرده بود در شرافت کوه که همان سرکوهی تاریخی افغانستان است ما را کمین کرده بودند. بنا به مصلحت کاروان تعدادی چند نفر جان فدا لازم بود که از جمله شهید محمد یاسین اکبری برای سلامتی کاروان حاضر شد.

در منطقه خرمالو نرسیده به شرافت کوه، ما به شرافت کوه آمدیم ساعت ۴ صبح بود که روس‌ها به ما حمله نمودند. در صورتی که طیاره‌های کشف دشمن در آسمان مشغول گشت زنی بود و ما در حال نبرد بودیم ناگهان دیدیم تعداد ۷ اراده تانک دشمن به طرف خرمالو حرکت نمود. بعد از چند ساعت برگشت و خبری از عزیزان ما



دشمنان آزاد نمودند. سرانجام با چندین عملیات گسترده بالاخره در سر لومان در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۶ جام شهادت را نوشید. بعد از شهادت برای تشییع این شهید سرافراز از همه احزاب و همه مردم سرافراز و شهیدپرور جاغوری و غزنی این شهید را همراهی کرده و اخضا شهید غلام شاه طوفان که راننده ماشین پیکر شهید بود با زحمات زیاد و در هوای سرد و برف بیش از یک متر آن زمان، این شهید را به زادگاهش رساند و یگانه فرزندش بانو اکبری و برادر عزیزش قادر اکبری که در آن حضور نداشت و در ایران بود و به اقوام عزیزش قریه خاک باد تحویل داده شد. آن روز در منطقه خاک باد به‌طور همیشه غروب کرد.



لایق و فداکار منطقه به شمار می‌رفت. او اهل منطق و خوش‌برخورد، طراح قوی در فنون نظامی بود در صورتی که پرچم مبارزه در سراسر کشور را فراگرفته بود آن موقع دو خط پیش نبود یکی اسلام که نمایندگی‌اش را مجاهدین می‌کرد دیگری کفر که خلق پرچم از روس‌ها و دولت ببرک کارمل به وجود آورده بود. بلی روزی افغانستان را مملو از صفا و صمیمیت، اخلاص، محبت و اخوت و برادری در بین مجاهدین می‌دیدیم.

دولت ببرک کارمل در سال ۱۳۶۴ از زمین و هوا نیرو فرستاد و جاغوری را اشغال نمود. وقتی وارد جاغوری شد مردم و مجاهدین جاغوری راه را بر آن‌ها بست و نرسیده به ولسوالی صیدها مجاهد که وظیفه‌ی مواظبت و پاسداری از کشور را داشتند به میدان آمدند و باز دشمن شکست خورده و عقب‌نشینی را انتخاب نمود. جنگ همیشه در شب صورت می‌گرفت و روزها به خاطر حمله‌ی هوایی دشمن در کوه‌ها می‌خوابیدند؛ اما شهید محمد یاسین اکبری برعکس بود و در کوه نمی‌رفت و در همان نزدیکی در مسجد می‌خوابید. او عقیده داشت و می‌گفت: که اینجا مناسب‌تر است و همیشه ابوالفضل العباس نگهبان ماست. بعد از شکست روس‌ها از قلعه رییس به‌طرف بازار غجور پایگاه زدند و در همان شب شهید اکبری به همراه تعدادی برادران پاسدار در بازار به دشمن حمله کردند که شهید اکبری با آرمیچی هفت تانک دشمن را در مقابل کوه رییس سنگر داشت تخریب نمود. ۲۴ ساعت نگذشت که باز دشمن به‌طرف لومان عقب‌نشینی کرد و در بازار لومان جا گرفت و در همان شب عموم مجاهدین جاغوری متشکل از پاسداران جهاد اسلامی و سازمان نصر افغانستان و نهضت اسلامی، جبهه متعهد اسلامی و جبهه شهید مجاهد بوستان مالستان بر دشمن حمله را شدت بخشیدند.

عرفانی سازمان نصر به اسحاق فرمانده نهضت و جمعی از فرماندهان می‌گفتند که بگذارید کمی اکبری عملیات را شروع می‌کند و او تصمیم گیرنده در همان شب با یک حمله برق‌آسا همه‌ی دشمنان و تعدادی از نفرات آنان را از بین بردند. فردای آن روز که معلوم شد که دشمن در خانه استاد فیاض پایگاه زده است از جمله: شهید اکبری و شهید مجاهد بوستان مالستان از طرف کوه‌های ناله تمکی به سمت خانه‌ی استاد فیاض حمله کردند و خانه استاد فیاض را از دست



گزارش‌ها

- ۱- گزارش تحلیلی از جنگ جاعوری
- ۲- گزارش از سفر پانزده روزه محترم احمد ییزاد به جاعوری
- ۳- گزارش سفر محترم حسنزاده منیر موسسه امید مهاجر به افغانستان
- ۴- گزارش فعالیت‌های مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید (نامن)



چیست؟ در پاسخ می‌توان به صورت ساده چنین گفت: از آنجاکه هم دولت و هم طالبان هر دو از یک قوم خاص (پشتون) است و برای پشتون‌های قوم‌گرا غیر قابل تحمل است که هر روز شاهد پیشرفت اقوام دیگر و ویرانی و قتل قوم خود باشد. بنابراین هم دولت و هم طالبان قوم‌گرا در یک توافق ناتوانسته برای ناامن کردن شمال و مرکز افغانستان تلاش کردند بعد از این که در شمال موفق نبود، به سمت مرکز یورش بردند و آتش جنگ را به هزارستان کشاندند علاوه بر عامل داخلی در سطح کلان افغانستان نمی‌توان همسایگان افغانستان کشورهای خارجی، عدم اراده جدی سیاستمداران برای ساختن کشور، فساد، قوم‌گرایی، مساله قاچاق و تریاک و تروریزم بین‌المللی در ناامن کردن افغانستان و لزجمله هزارستان نادیده گرفت.

حضور عبدالحکیم شجاعی در ارزگان یک بهانه بود و طالبان دنبال بهانه، تا بر هزارستان حمله کنند و جنگ را در ارزگان شروع کردند. مردم بی دفاع ارزگان در میان جنگ و آتش گیر ماندند و تعدادی هم موفق به ترک زادگاه خود گردیدند. حمله‌های شبانه در ارزگان برای طالبان توفیقاتی به همراه داشت و همین امر طمع طالبان را بر حمله بر جاغوری، مالستان و دایکندهی افزایش داد. یک نکته‌ی را که نباید فراموش کرد و همواره لازم است در خاطره‌ها داشت این است که از لحاظ سوق الجیشی و کوهستانی بودن محل سکونت هزاره‌ها در هزارستان به خصوص در جاغوری ۹۵ درصد بلکه صد درصد به نفع مردم هزاره و جاغوری است. مردم جاغوری در مناطق فرادست و بالادست قرار گرفته است که همه کوه‌های آن مشرف بر مناطقی است که طالبان در آنجا ساکن می‌باشند. فقط از لحاظ راه‌های متهی به هزارستان مشکلات وجود دارد، زیرا گلوگاه‌ها و قسمت عمده راه‌ها در اختیار طالبان است که هر زمان می‌توانند برای مردم مشکلات خلق کنند.

این نوشته با روش میدانی و مشاهده تنظیم شده است که نگارنده داده‌ها را از طریق مشاهده از دوران جنگ اخیر جمع‌آوری، ثبت و تنظیم کرده است.

آموزه‌ها و دستاوردهای جنگ اخیر

جنگ تحمیلی اخیر بر هزارستان، خسارات زیادی را به همراه داشت. مردم در این جنگ بیش از صد شهید و صدها زخمی دادند که برخی از زخمی‌ها برای همیشه معلول گردیدند. جنگ اخیر علاوه بر خسارات جانی و انسانی، خسارات اقتصادی، آموزشی، اجتماعی و



۱- گزارش تحلیلی از جنگ جاغوری

بررسی تحولات اخیر ارزگان، مالستان و جاغوری، دستاوردها، آسیب‌ها و راه‌حل‌ها
استاد محمدجواد برهانی

چکیده

در این نوشته، آخرین تحولات و جنگ تحمیلی ارزگان، جاغوری و مالستان که در خزان سال ۱۳۹۷ با حمله طالبان اتفاق افتاد، مورد بررسی قرار گرفته است. مقاله در سه بخش به ترتیب به دستاوردها، آسیب‌ها و راهکارها پرداخته است. جنگ اخیر باعث انسجام مردم، نمایندگان غزنی در پارلمان، سیاستمداران و متفکران جامعه هزاره گردید و مردم بیش از هر زمان دیگر دریافتند که در افغانستان نمی‌توان بدون اسلحه زندگی کرد. قوم‌گرایی، فقدان انگیزه جنگ و دفاع، عدم هماهنگی بین جبهات جنگ، وجود جاسوس و وجود خائنان و معامله‌گران از جمله مهم‌ترین آسیب‌های جنگ بوده است. برای رهایی از مشکل ناامنی، مردم باید انگیزه دفاعی‌شان تقویت، گروه استخباراتی‌شان فعال، گروه‌های ضربتی‌شان ایجاد و با تشکیل گروه فرهنگی ضعیف‌ها و آسیب‌ها برطرف و به صورت علمی نکات ضعف، تهدیدها، نکات قوت و فرصت‌های مردم هزاره مورد شناسایی قرار گیرد. به نظر نگارنده یگانه راه‌حل امنیت پایدار هزارستان اختصاص یک قول اردو برای تامین امنیت این منطقه مهم و راه‌های متهی به آن و مناطق هم‌جوار آن است.

کلینواژه: جنگ و تحولات اخیر، هزارستان، جاغوری،

ارزگان، مالستان، راه‌حل، آسیب‌ها، دستاوردها
سوای مهمی که در اینجا مطرح است این است که چرا در هزارستان و مناطق امن کشور جنگ اتفاق افتاد و این جنگ چه دستاوردها و آسیب‌های داشته است و راه‌حل برای برون رفت از مشکلات جنگ در مناطق امن کشور

کتابخانه
موزه
سازمان
مطالعات
سیاسی

با طرح سهمیه‌بندی کنکور، تبعیض در توزیع امکانات و صدها ستم دیگر تلاش می‌کنند تا جلو پیشرفت این مردم گرفته شوند.

انسجام وکلایی غزنی

وکلایی غزنی از آغاز حمله بر ارزگان، جاغوری و مالستان شب و روز به‌صورت متحد و منسجم تلاش کردند. این کار وکلا و کلا و انسجام و هماهنگی آن‌ها در نوع خود بی‌سابقه بوده است. نگارنده که خود شاهد بوده است وکلا شب و روز دست از تلاش برنداشتند و با مردم هم به‌صورت مرتب و منظم در ارتباط بودند. آن‌ها به‌صورت دسته‌جمعی هر دری را زدند تا شاید راه‌حلی بیابند. کفرانس مطبوعاتی، دیدار با استاد سرور دانش معاون ریس جمهور، دیدار با آقای استاد محمد محقق معاون ریاست اجراییه، دیدار با دکتر عبدالله عبدالله ریس اجراییه، دیدار با وزیر دفاع، لوی درستیز، ریس مجلس، ریس امنیت ملی و... بخش از فعالیت‌های وکلایی غزنی بود. بدون شک همین تلاش‌ها و پی‌گیری‌ها موثر واقع شد و در کنار سایر عوامل و علل، یکی از عوامل مهم فشار بر دولت تلاش وکلایی پارلمان بود.

انسجام استانی، متفنین و قشر فرهنگی جامعه در کابل

در کابل، مرکز قدرت و تصمیم‌گیری، جنگ اخیر مردم آگاه و همیشه در صحنه را به حرکت درآورد و مردم به‌صورت خودجوش در مجتمع قرآن و عترت، مجتمع رسول اکرم و مسجد امام علی جمع شدند و در نتیجه ستادی را تشکیل دادند که این ستاد به‌صورت شبانه‌روزی فعال بود و دارای سه کمیسیون مهم به نام‌های کمیسیون رسانه، مالی و سیاسی فعالیت خود را شروع کرد. ستاد حمایت از مردم ارزگان، مالستان و جاغوری نیز مانند وکلایی پارلمان به همان درهای کوبید که وکلایی محترم پارلمان کوبیده بودند. بدون شک این پیگیری و فشار دوسویه و اصرار بر حمایت زمینی و فرستان نیرو و تانک از طریق زمین و صلح کردن دستور حمله هوایی تأثیرات خود را گذاشت و دولتمردان را متوجه این نکته کردند که امنیت این کشور و زادگاه این مردم برای هزارها خیلی مهم است. به اعتراف مکرر دولتمردان، آن‌ها تاکنون هیچ‌کاه تا این حد تحت فشار قرار نگرفته و چنین مطالبه جدی از آن‌ها نشده است. نه زمانی که قتلوز سقوط کرد و نه زمانی که غزنی سقوط کرد و نه هروزی که یک ولسوالی غیر هزاره نشین و حتی مرکز ولایت دست‌به‌دست می‌شود.

سیاسی را نیز به همراه داشت. در حدود شش هزار خانواده بیجا شدند، تعداد ماشین، موتور و سایر وسایل نقلیه به غارت رفتند، خانه‌های زیادی تاراج شدند و... اما در کنار این خسارات جنگ اخیر دستاوردهای مثبتی نیز به همراه داشته است:

انسجام و همکاری عملی مردم در داخل و خارج

جنگ تحمیلی و ناخواسته بود. مردم هزاره هیچ‌وقت دنبال جنگ و ناامنی نبودند و تا آخرین مرحله را هم مردم از صبر و حوصله‌مندی کار گرفتند و آغازگر جنگ نبودند. طالبان شبانه و به‌صورت غافلگیرانه هم در ارزگان و هم در جاغوری و مالستان بر مردم بی‌گناه و بی‌دفاع حمله کردند و اقدام به قتل، تخویف و ارهاب کردند. این امر بازتاب گسترده خبری و سیاسی به همراه داشت.

مردم با شنیدن خبر حمله بر ارزگان، مالستان و جاغوری، در کابل ستاد مردمی تشکیل دادند و در کنار سایر نهادها و با هماهنگی با مردم و متفنین شب و روز تلاش کردند. مسافرتین مقیم کشورهای خارج نیز در پی این حادثه از هیچ تلاشی دریغ نوزیدند و به‌صورت خودجوش بسیج شده و پول‌های زیادی را برای خانواده‌های شهیدان، زخمی‌ها، بیجا شدگان و جبهات جنگ جمع‌آوری و برای مردم و آسیب دیدگان جنگ فرستادند.

حب زادگاه و سوختن برای آن و تلاش برای نجات جاغوری، مالستان و ارزگان تعجب همگان را برانگیخت. بارها دولتمردان اعتراف کردند که تلاش و پیگیری شما قابل ستایش است، عبدالروف ابراهیمی ریس مجلس به‌صراحت بیان داشت که زادگاهم امام صاحب در همین ایام وضعیت منطقه شما را دارد اما هیچ‌کسی از آنجا نیامده و به پا نخوسته است و از ما هم درخواستی نکرده تا آن را نجات دهیم. ولایت‌های چون قندوز، غزنی و... بارها سقوط کردند اما مردم آن دیار تا این حد خود را به آب‌و‌آتش نزدند.

به‌راستی که مردم هزارستان مستحق یک زندگی آرام‌اند، خود زمینه‌ی آرامی را ساخته و تنش را دوست ندارند، وقتی دیگران می‌خواهند زادگاهش را ناآرام سازند، دیگر به تب و تلاش می‌افتند و برای نجات زادگاهش دست‌وپا می‌زنند. این مردم اگر توانش برسد و از دستش بر بیاید و گوش شنوایی باشد برای تمام کشور نیز چنین بی‌تابی می‌کنند. مردم هزاره خود مکتب می‌سازند، سرک پخته ندارند و با کمترین امکانات تمام تلاشش را برای ساختن کشور و آینده روشن‌تر تلاش می‌کنند. جای تاسف است که برخی

کار به صورت عاجل انجام شد و جاغوری و مالستان نجات پیدا کرد.

تظاهرات شبانه که بعد از حادثه دوم اسد سال ۱۳۹۵ جرات تظاهرات را از مردم گرفته بود بار دیگر به مردم جرات بخشید و ادامه این تظاهرات در حادثه دستگیری علی‌پور خود را نشان داد.

توجه مردم به تجهیز خود و دفاع از خود
یکی دیگر از دستاوردهای جنگ اخیر آگاهی بخشی و بیدارسازی مردم بود. مردم که مهر و موم‌ها غرق در زندگی نسبتاً آرام و تحصیل در مکاتب و دانشگاه بودند یکباره بیدار شدند و به این باور رسیدند که نمی‌توان در میان آتش آرام زیست. مردم به ضرورت مجهز کردن خود و دفاع از خود پی بردند. مردم به این نتیجه رسیدند که قلم و تفنگ هر دو لازم است و کوبیدن جهاد، مجاهد و تفنگ کار ناشایست بوده است. علامه شهید محمد اسماعیل به‌جا تشخیص داده بودند که در برابر متجاوز و استبداد باید مردانه ایستاد و رزمید و از ریختن خون خود نیز ابا نوزید.

آسیب‌ها و مشکلات یا شناسایی نقاط ضعف
در کنار دستاوردها و آموزه‌های مثبت، نکات ضعف و آسیب‌های وجود داشت که قابل توجه است.

مسئله قومیت؛ حتی در نظام و اردوی ملی
یکی از آسیب‌ها مسئله قومیت است. قوم‌گرایی مشکل عمده همه افغانستان و از جمله هزارستان است. قومیت (ethnicity) یا گروه قومی (ethnic group) گروهی از انسان‌هاست که اعضای آن دارای ویژگی‌های نژادی و اصل و نسی یکسان یا مشترک هستند. هم‌چنین گروه‌های قومی اغلب دارای مشترکات فرهنگی، زبانی، رفتاری و مذهبی هستند که ممکن است به آبا و اجدادشان برگردد یا بر اساس عوامل دیگری به وجود آمده باشد؛ بنابراین یک گروه قومی می‌تواند یک جامعه فرهنگی نیز باشد.

به‌طور کلی، در طول تاریخ انسان‌ها با دو نوع قومیت مواجه است. اولین نوع همان قومی بر پایه علایق فامیلی و خانوادگی است که معمولاً کلمه طایفه و قبیله را در ذهن تداعی می‌کند. با شروع مهاجرت جوامع انسانی نوع دوم اقوام به وجود آمد که در واقع نوعی تکامل جوامع (کشورها) را رقم زد و گروه‌های قومی با ویژگی‌های مشترک در کنار هم ملت را به وجود آوردند. تهاجم نظامی، مهاجرت، تجارت و مذاهب باعث ایجاد تکامل در اقوام قدیمی شده است. در همین حین تفاوت‌های قومی و نسلی هنوز در بین اقوامی که در یک کشور

خدمت و همدردی منطبق همجوار سه ولسوالی

مردم ناور، بامیان، بهسود، غزنی، کابل و سایر مناطق که در حدود شش هزار خانوار بیجا شده در آن مناطق پناه برده بودند، به صورت بی‌سابقه مورد استقبال و پذیرایی گرم قرار گرفتند. مردم میزبان از بیجا شدگان مانند مهمان گران‌قدر پذیرایی کردند و آن‌ها را در خانه‌های خود جا دادند و با ایتار و فداکاری بیجا شدگان را بر خود مقدم داشتند. مساجد و حسینیه‌ها را گرم و این مراکز را نیز برای خدمت به بیجا شدگان فراهم ساختند. در برخی مناطق تا دو ماه این پذیرایی و خدمت ادامه یافت و سرانجام با دادن خرجی آن‌ها را بدرقه کردند و بیجا شدگان بادل خوش به زادگاه و سرزمین خود برگشتند. بدون شک فرهنگ خدمت در ایام اربعین در این امر بی‌تأثیر نبوده است.

انسجام مسافران افغانستانی (هزاره) ساکن در خارج از کشور

با شنیدن خبر حمله بر ارزگان، مالستان و جاغوری مسافران مردم هزاره ساکن در کشورهای اروپایی، استرالیا و سایر کشورها چون ایران و پاکستان شب و روز پیگیر قضیه شدند و شب‌ها را بیشتر از کسانی که در دم بلا بودند با نگرانی سر کردند و با تشکیل جلسات ملوم، جمع‌آوری کمک و ارسال کمک برای بیجا شدگان، زخمی‌ها و خانواده‌های شهدای سه ولسوالی مذکور، خود را در غم مردم خود شریک دانستند و کمک‌های قابل توجهی را برای مردم و زادگاه خود ارسال کردند.

این میزان کمک و هم‌چنین این میزان از همدانگی و انسجام در طول تاریخ مردم هزارستان بی‌سابقه بوده است و این احساس پاک باعث انسجام بیشتر مردم در خارج از کشور گردید.

تظاهرات شبانه و فشار بر دولت

در کابل بعد از تهاجم طالبان از دو ناحیه اوتقول و لرگه بر مردم جاغوری، هزاره‌ها شب‌هنگام در هوای سرد و بارانی کابل اقدام به تظاهرات شبانه نمودند که در نوع خود در افغانستان بی‌سابقه و بی‌نظیر بود. ادامه تظاهرات شبانه به تظاهرات روزانه کشیده شد و این تظاهرات در کنار فشارهای که از جانب وکلا و مردم بر دولت وارد شده بود، رئیس‌جمهور را وادار کرد که با تظاهرکنندگان به صورت مستقیم سخن گفته و خواسته‌های آن‌ها را بپذیرد. دولت وعده سپرد که دستور حمله هوایی را صادر و فرمان حرکت سریع قوای دولتی همراه با لوی درستیز را به سمت جاغوری و مالستان عملی کند. هر دو

زندگی می کنند وجود دارد و با زادوولدهای قومی این تمایزها به حضور خود ادامه می دهند.

قوم هرچند یکی از مشکلات عمده تمام افغانستان است که قوم گرایی باعث اختلافات و درگیری های ممتد و طولانی بوده است اما همین مشکل در هزارستان نیز به صورت روشن خود را نشان داده و می دهد. مساله جاغوری و غیر جاغوری و یا غزنیچی و غیر آن و همچنین دایزنگی و بهسود و... ریشه در مساله قومیت دارد. در درون جاغوری نیز مساله آته و جاغوری و در بین آته مساله وقی و غیر آن به صورت برجسته مطرح است.

نگاه قومی داشتن به مسائل سیاسی و اجتماعی باعث شده است که به اختلافات دامن زده شود و بسیاری از امتیازات ناعادلانه تقسیم گردد و بسیاری از هزینه ها و مشکلات بازهم تبعیض آمیز توزیع گردد. از باب نمونه در مورد توزیع اربکی روی اقوام ساکن در جاغوری کشمکش وجود داشت و همچنین در مورد مرکز ولایت به فرض ولایت شدن جاغوری و مراکز ولسوالی ها همواره نزاع و کشمکش بوده است که ریشه در مسائل قومی و منطقه ای دارد. در خصوص جنگ اخیر نیز یکبار دیگر مساله قومی خود را نشان داد و در جبهه اوتقول از چهل باغثو و جودری مردم به حمایت از همبازان خود شتافتند، اما از سایر مناطق یا حضور نیافتند و یا به ندرت دیده شد که از مردم اوتقول حمایت کرده باشند. مردم آته که جنگ را در مناطق خود دیدند در خرکوش تشکیل جلسه دادند و این مساله را مطرح و آن را در جلسه ای که با حضور جاغوری ها تشکیل شد مطرح ساختند. در همه این جلسات رنگه های از قومیت دیده می شد.

نگاه قومی و منطقه ای به مرز تداعی کننده منطقه گرایی در دوران عبدالرحمان

یکی از آسیب های مشهود در هزارستان قومی و منطقه ای دانستن مرزها است. مرز هر منطقه همان گونه که به نام ساکنان آن منطقه نامیده شده است انتظار می رود، که فقط ساکنان آن منطقه از آن مرز حمایت کنند و دیگران در این مورد به صورت یکسان احساس مسوولیت نمی کنند. از باب نمونه نگاهی به مرز باب، هیچ، باتو، اوتقول، انگوری، داوود و... در جاغوری بیندازید انتظار این است که مرز اوتقول را ساکنان آن مرز باید پاسبانی کنند و با پیره همیشگی از آن حفاظت کنند مردم سر مرزها باید به هر قیمتی شده خود را مسلح سازند. مناطق هم جوار به نالزله اوتقول احساس مسوولیت نمی کنند و آن ها در فکر مرز خود می باشند هرچند تهدیدی از آن سمت نباشد. در بهترین

حالت در جنگ اخیر مشاهده شد که مردم چهل باغثوی اوقی و جودری به خاطر مساله قومیت و اشتراک در نیایی مشترک اوقی احساس مسوولیت کردند و بیشتر از سایر مناطق در جبهه اوتقول شرکت کرده و شهید دادند.

مشکلات منطقه ای و قومی بازهم دامنه اش کوچک تر و محدودتر می گردد، از باب نمونه در باب که مرزشان به همان نام شناخته می شود و انتظار می رود این مرز را فقط مردم باب محافظت کنند، منطقه جیجیکه، تایلوم، مرغ دلنه و چارتوت که مرز طولانی را با مردم پشتون دارند اما جمعیت شان در مقایسه با مرزشان کمتر است، دیده نشده است که از سایر مناطق به حمایت آن ها بشتابند و یا با اکره و اجبار در آن مرز فرستاده شدند این مشکل یک مشکل اساسی است که با توجه به همین مشکل، مسائل گوناگون پدیدار گشته است. این مشکل را باید حل کرد نه اینکه توجه نموده و یا صورت مساله را پاک کرد آن گونه که برخی از قلم به دستان ناآگاه به مسائل منطقه انجام داده اند.

فقدان انگیزه جنگ و دفاع

مردم هزارستان جنگ طلب نبوده و نیست. این مردم همیشه تلاش کرده است به صورت مسالمت آمیز زندگی کند و با جنگ و تنگ مهر و موم ها است خداحافظی کرده و با قلم و کتاب آشتی کرده است. از آنجاکه راه های منتهی به هزارستان در دست پشتون و طالب است و در ایام صلح مسافرین هزاره در مسیر راه مورد آزار و اذیت و اختطاف قرار می گیرند چه رسد در ایام جنگ و درگیری، لذا مردم همیشه حالت دفاعی داشته اند و در تاریخ دیده نشده است که این مردم آغازگر جنگ بوده باشد. طالبان و دزدان ساکن در مناطق پشتون نشین غارت و اذیت مسافران را بی هزینه ترین و سودمندترین امر دانسته و هیچگاه از این منفعت بی آسیب دست برنداشته و نمی دارد. پلی اگر گروهی تشکیل شود که این سود را هزینه بر سازد و اقدام به عمل گردد در این صورت قطعاً وضعیت فرق خواهد کرد.

در میان طالبان روحیه شهادت طلبی خیلی بالا است و نظامیان طالبان با انگیزه و با اعتقاد می جنگند، اما در مقابل دولتی ها اعم از پولیس و اربکی نه آن انگیزه لازم را برای جنگیدن دارد و نه از نظر اعتقادی به پای طالبان می رسند. به همین خاطر است که در قضیه اخیر جنگ جاغوری و مالستان مشاهده شد که پولیس های دولتی و اربکی به تعداد زیاد پا به فرار گذاشتند و با فرار خود کمر امنیتی مردم را نیز شکستند.

عدم هماهنگی بین جبهات

یکی از مشکلات موجود در جنگ به خصوص در منطقه جاغوری فقدان

است، جاسوسی هم پیشرفت کرده و صورت پیچیده به خود گرفته است که گاه به صورت مستقیم جلسات سری برای جانب مقابل پخش و اطلاع رسانی شده است.

توجه به نکات ضعف خود و ضرورت داشتن تفنگ در کنار قلم

مردم هزارستان ذهنش را از جنگ دور کرده بود و مانند هر جامعه‌ی سالم دیگر زندگی آرام را تجربه می‌کردند. اما حادثه اخیر نشان داد که این امر اشتباه بوده است و جامعه هزاره از این منظر دچار ضعف بوده که باید در گام نخست آن را شناسایی و در گام بعدی اقدام به برطرف کردن آن نمایند. کمبود تجهیزات، عدم آموزش نظامی، نداشتن سنگر و... برخی از ضعف‌ها و کمبودهای است که جنگ اخیر آن را برملا ساخت.

راه حل‌ها و راهکارها

سوالاتی که اینجا مطرح می‌گردد این است که با توجه به ضعف‌ها و آسیب‌های موجود در هزارستان از لحاظ امنیتی و در هنگام جنگ دولت با طالبان راه حل چیست و چه کار باید کرد تا بتوان در آن جامعه به آرامی زندگی نمود؟ البته روشن است که مطابق قانون اساسی افغانستان دفاع از شهروندان وظیفه دولت است. اما متأسفانه به هر دلیلی دولت این وظیفه خود را به خوبی نمی‌تواند انجام دهد.

ایجاد یک گروه پژوهشی و اتاق فکر جهت بررسی (نکات ضعف، قوت، فرصت‌ها و تهدیدها)

هزاره‌ها نیازمند یک اتاق فکر و یک گروه پژوهشی است که هم در اتاق فکر و هم گروه پژوهشی باید با استفاده از مدل معروف سوات، نکات ضعف، قوت، فرصت‌ها و تهدیدهای جامعه و مناطق هزاره را به صورت مشخص مورد تحقیق و شناسایی قرار دهد. روشن است که مطابق تحلیل "سوات" نکات قوت و فرصت جزو عوامل سازنده جامعه و شرکت محسوب می‌شود که لازم است به آن توجه و از آن بهره گرفته شود و نکات ضعف و تهدید جزو عوامل مخرب یک جامعه و شرکت محسوب می‌گردد که باید مورد شناسایی قرار گرفته و تلاش گردد که به حداقل برسد و سرانجام با مشخص کردن و پیاده کردن پلان‌های دفاعی نکات ضعف برطرف و در برابر تهدیدها ایستادگی و مقاومت صورت گیرد.

به عبارت دیگر بعد از شناسایی امور فوق لازم است که راه حل و جبران نکات ضعف بیان و تقویت نکات قوت مورد تشویق و چگونگی استفاده از فرصت‌ها و راه مبارزه با تهدیدها به صورت علمی بیان شود. لازم است که

هماهنگی بین جبهات جنگ بود و وحدت رویه بین جبهات وجود نداشت. برخی از جبهات صلح را انتخاب کرده بود و با طالبان در حال مذاکره و گفتگو بودند و امان‌نامه دریافت کرده بودند، درحالی که برخی دیگر از جبهات در حال جنگ و نبرد با طالبان بودند. البته جبهاتی هم وجود داشتند که هیچ‌گونه موضع مشخص نداشت و به سمت "پنگ ترازو" چشم دوخته بودند. روشن است که اگر در بین جبهات هماهنگی وجود نداشته باشد قطعاً جبهات در حال نبرد آسیب‌پذیر می‌گردد و احتمال شکست را افزایش می‌دهد.

وجود خاینان و معامله‌گران

در هزارستان به خصوص جاغوری افراد کهن سال و باتجربه‌ی وجود دارد که در تحولات گوناگون جاغوری را رهبری کرده‌اند. تعداد زیادی از این افراد باتجربه در جنگ‌های داخلی نقش برجسته داشته و دستشان تا مرفق به خون مردم رنگانند. در عین حال همین افراد که خیانتشان چون روز روشن است همیشه بر گروه مردم سوارند و به هر سمت که دلشان بخواهند مردم را سوق می‌دهند. این گروه اگر لازم ببینند و منافع شخصی‌شان اقتضا کنند مردم را به سمت جنگ هدایت می‌کنند و گاه هم اگر منافعشان در صلح باشد باب مذاکره و گفتگو را باز می‌کنند. در تحولات خزان ۹۷ جاغوری درحالی که مردم مصمم به دفاع از منطقه خود بودند اما درحالی که اشک در چشم داشتند مجبور گشتند، سنگرها را خالی کنند.

جالب این است که گروه معامله‌گران و خاینان هرکسی را که مخالف منافع آن‌ها حرکت کند و یا سخن بگویند بر حسب‌های از قبل آماده‌شده دارند که به آن‌ها می‌زنند. این گروه تیم خاص خود را در سایر مناطق و حتی در کابل و جاهای دیگر هم دارند که برخی از قلم‌به‌دستان هم گاهی از این گروه خاین و مکار حمایت کرده و می‌کنند.

حضور ستون پنجم یا جاسوسان

در کنار خاینان و معامله‌گران، ستون پنجم و جاسوس هم فعالیت می‌کنند. ستون پنجم برخی‌شان از همان گروه خاینان و معامله‌گران می‌باشند اما جاسوسانی هم وجود دارند که در گروه معامله‌گران نیستند و برای خوش‌خلمتی و دریافت پول ناچیز اطلاعاتی از افراد و اشخاص و مناطق را در اختیار طالبان قرار می‌دهند. جاسوسان هم اطلاعات را در اختیار دشمن قرار می‌دهند و هم پیشرو و راه‌بند می‌باشند بدون شک جاسوس همواره می‌تواند امنیت یک جامعه و افراد را به خطر بیندازد و نقش بسیار مخرب در جامعه دارد. امروزه که امکانات صوتی و تصویری زیاد شده

کتابخانه
موزه
سازمان
پژوهش
و تحقیق



گروه پژوهشی با تحقیق میدانی به صورت عینی جامعه‌اش را مورد مطالعه قرار دهد.

یکی دیگر از کارهای که گروه پژوهشی می‌تواند انجام دهد تحقیق و بررسی در مورد موفقیت گروه‌های اقلیت‌های قومی در جهان است که لازم است تیمی تحقیقاتی موظف گردد تا به صورت تخصصی روی گروه‌های اقلیت قومی و موفقیت و چگونگی مبارزه آن‌ها با تهدیدها و استفاده از فرصت‌ها کار و تحقیق کنند و جامعه هزاره را با آن مقایسه و از تجربیات آن‌ها بهره بگیرند.

ایجاد یک گروه فرهنگی

برای عملیاتی کردن کارهای پژوهشی و سایر مقوله‌های فرهنگی ایجاد یک گروه فرهنگی اشد نیاز است. یک گروه فرهنگی در قالب تیم‌های مختلف ضرورت است که در مناطق هزارستان فعالیت فرهنگی داشته باشند و مردم را در شرایط حساس مانند دوران انتخابات، جنگ، صلح و... به وظایفشان آشنا ساخته و مصالح کلان کشور و هزارستان را همیشه مدنظر قرار دهند.

همان‌گونه که در بخش آسیب‌ها بیان شد، مرز در مناطق هزارستان یک مقوله منطقه‌ای و قومی دانسته می‌شود که سایر مناطق کمتر سهم گرفته و کمتر هم احساس مسوولیت می‌کنند، بنابراین لازم است تیم فرهنگی در این بخش فعالیت کرده و مرزها را از حالت قومی و منطقه‌ای خارج و آن را به صورت کلانتر معرفی کنند.

زمیه دیگر فعالیت برای گروه فرهنگی تبلیغ در عرصه مسائل سیاسی از قبیل تشویق کردن مردم به رای دادن و مشارکت سیاسی، لستیکر زدن تذکرها و ترویج شایسته خولعی، شایسته گزینی و شایسته‌سالاری است. هنوز مردم ما به انتخابات به عنوان یک مسأله قومی و منطقه‌ای نگاه می‌کنند در حالی که لازم است شایستگان را انتخاب و گامی به سمت شایسته خولعی و شایسته‌سالاری برداشته شود.

کار دیگری که گروه فرهنگی لازم است انجام دهد ایجاد و خلق انگیزه برای دفاع از خود و مناطق هزارستان است که گروه‌های ایجاد گردد و برای آن‌ها این‌گونه انگیزه خلق شود که هرگاه و هر جا سرزمین هزارستان مورد تهاجم بیگانگان قرار گیرد، گروه‌های ضربتی باید احساس مسوولیت کرده و از آن منطقه دفاع کنند و یاور مظلومان و دشمن ظالمان گردد.

کار دیگر گروه فرهنگی تبلیغ هزینه کردن برای حفظ امنیت است. مردم ما ساختمان‌ها و خانه‌های زیبای در مناطق هزارستان ساخته است و سرمایه‌های گزافی قابل توجهی در زادگاه خود نموده و ماشین‌های گران‌قیمتی را خریداری کرده‌اند اما به آن اندازه که برای آسایش و رفاه خود

سرمایه‌گذاری کرده‌اند، برای تامین امنیت و محافظت از سرمایه خود هزینه نکرده‌اند. در میان مردم باید تبلیغ شود که تامین امنیت جزو از آسایش بلکه زیربنای آسایش است و باید احساس مسوولیت کرد و در این مورد هم هزینه نمایند. کار مهم دیگری که گروه فرهنگی باید به آن بپردازد عبارت است از تجلیل از خادمان و خدمت‌گزاران به مردم. این کار باعث می‌شود که هم روحیه خدمت‌گزاری در میان مردم تقویت شود و هم افراد خدوم بیشتر به کارهای خیر تشویق گردد. در کنار آن باید افراد خاین در جامعه منزوی گردد و چهره واقعی آن‌ها برای مردم آشکار گردد.

کار مهم دیگر تیم فرهنگی و تبلیغی باید حق ملاری و حق‌گویی و پاسداری از حق باشد. تیم فرهنگی باید تلاش کند تا برای مردم این مهم را تفهیم کنند که از شخص خاین و خلاف‌کار نباید به خاطر مسائل قومی و سمنی حمایت صورت گیرد، بلکه در همه امور باید تلاش شود حق پاینده شود و از آن حمایت و پشتیبانی گردد. کار دیگری که گروه تبلیغی البته در سطح کلان‌تر می‌تواند انجام دهد عبارت است از بیدار کردن و آگاهی بخشی هزاره‌های اهل سنت، که اگر این امر اتفاق بیفتد یک تغییر کلان در مناسبات جمعیتی کشور اتفاق می‌افتد که قطعاً در عرصه معادلات و تصمیم‌گیری سیاسی نقش بسیار برجسته خواهد داشت.

کار مهم دیگر گروه فرهنگی تلاش برای وحدت جامعه و اجتناب از خودزنی است. خودزنی و تضادهای بی‌جهت قومی، منطقه‌ای و سمنی همیشه یکی از نقاط ضعف مردم ما بوده است که در این جهت گروه فرهنگی وظیفه دارد مردم را به وحدت فراخوانده و از ایجاد اختلاف و تفرقه بر حذر دارد.

ایجاد یک گروه استخباراتی فعال

هزارستان همواره از دست ستون پنجم آزرده شده است. عدوی از افراد ضعیف‌النفس در طول تاریخ با دشمن همکاری نموده و از درون مردم خود را ضربه زده است. برای جبران این مشکل تشکیل یک گروه استخباراتی فعال ضرورت دارد. ممکن است چنین به نظر رسد که از سوی مردم این کار شدنی نیست اما اگر نگاهی به تاریخچه برخی از احزاب مانند حزب وحدت شهید مزاری بیندازیم متوجه می‌شویم که در آن دوران گروه استخباراتی وجود داشته است، اکنون این مهم عملی است و باید فضا را بر جاسوسان تنگ کرد و با تهیه مناسب درس فراوش نشدنی باید به جاسوسان خاین داده شود.

ایجاد گروه‌های ضربتی با لید حفظ امنیت جمعی

هزارستان و از جمله جاذبوری نیازمند گروه‌های ضربتی است. دشمن هیچ‌وقت دست از سر ما برنداشته است و در هر جا فرصت یافته اعم از

باید این گروه‌های نظامی وارد عمل شده و مردم ستم‌دیده را از ظلم‌های بی‌جهت نجات بدهند.

اختصاص قول اردو برای تامین امنیت هزارستان و راه‌های منتهی به آن

یکی از راه‌کارها که تا حدودی جواب داده است، انسجام و اتحاد مردم و فشار روی دولت است از طریق راه‌اندازی تظاهرات، گرفتن کنفرانس مطبوعاتی، ایجاد فشار از طریق شبکه‌های اجتماعی، درخواست قول اردو یکی از خواسته‌های مهم مردم هزارستان به خاطر تامین امنیت منطقه و راه‌های منتهی به آن قول اردو است. در افغانستان اکنون ۸ قول اردو وجود دارد که از این هشت تا دو تایش مربوط به قول اردوی قوای خاص و قول اردوی هوایی است اما از شش تای باقی‌مانده یکتایش باید به هزارستان اختصاص یابد. با این کار نه تنها هزارستان و راه‌های منتهی به آن امنیت می‌گردد بلکه می‌توان از این قول اردو برای امنیت سایر مناطق افغانستان و هم‌جوار هزارستان نیز بهره گرفت.

سخن پایانی

این نکته باید مورد توجه دولتمردان کشور قرار گیرد که ما مردم هزاره نه در آوردن انگلیس نقش داشتیم و نه در آوردن شوروی و ناتو و نه در آوردن آمریکا، القاعده و طالبان. به‌صورت کلی عامل ناامنی و بی‌عدالتی و ویرانی کشور، ما مردم نبوده و نیستیم، پس نباید ما قربانی کارهای دیگران گردیم و هزینه‌ی کاری را پرداخت کنیم که به‌هیچ‌وجه در خلق آن نقش نداشته‌ایم. مردم هزاره در افتخارات کشور سهم و نقش برجسته داشته است، از افتخارات علمی گرفته تا مدال‌آوری و از تبعیت از دولت گرفته تا پرداخت منظم مالیات و مشارکت سیاسی و کمک در ساختن کشور. بنابراین در حق این مردم نباید بی‌مهری صورت گیرد و از تامین امنیت آن‌ها و زندگی مسالمت‌آمیز آن‌ها حمایت نشود.

نتیجه‌گیری

مردم هزاره جنگ‌طلب نبوده و نیست اما لازم است این مردم برای دفاع از خود مجهز گردد. هرچند دفاع از شهروندان و وظیفه دولت است اما از آنجاکه دولت در این امر ناتوان بوده است لذا تا رسیدن دولت در نقطه آسیب‌پذیر باید خود مردم توان محافظت از خود را داشته باشند. برای تحقق این کار باید برنامه‌ها و راهکارهای که در این مقاله بدان اشاره شد مورد توجه قرار گیرد و در عین حال آسیب‌ها برطرف و نقطه قوت‌ها تقویت شود.

راه و یا در خانه‌هایمان به سراغ ما آمده است و زندگی آرام ما را ناآرام ساخته است. مردم ما همیشه بدون آمادگی و بدون خیال به زندگی عادی خود ادامه داده است و به همین خاطر اغلب غافلگیر شده و مال و جان خود را از دست داده است. برای اینکه بیش از این ضربه نخوریم خوب است چند گروه ضربتی و همیشه آماده داشته باشیم که هم با دانش نظامی و دفاعی آشنا باشد و هم از لحاظ مالی تامین گردد. گروه ضربتی در هر جا لازم باشد باید این آمادگی را داشته باشد که خود را در آنجا رسانده و از مردم خود دفاع کند و از آنسو مردم اعم از کسانی که در داخل و یا خارج زندگی می‌کنند باید زندگی افراد گروه ضربتی را تامین و با امکانات پیشرفته آن‌ها را تجهیز نمایند.

خارج شدن از حالت دفاعی

تاکنون مردم هزارستان در مقابل حمله دشمن حالت دفاعی داشته است. با توجه به صلحا مورد تعدی، غارت، آدم‌ربایی، تهدید، بستر راه تحریم و... از سوی طالبان و مردم پشتون بر روی مردم هزاره این مردم هیچ‌گاه مقابله به مثل نکرده است و تلاش کرده است هر بار با گفتگو و مذاکره و حتی باج دادن مشکل را حل کند. در بسیاری از موارد حتی مردم هزاره اقدام به دفاع از خود نیز نکرده است. نگراننده خود در موارد متعدد از جمله مذاکره‌کنندگان بوده است و تلاش کرده است که مساله را به‌صورت مسالمت‌آمیز حل و فصل کند. مردم هزاره در مسیر راه‌های منتهی به هزارستان که عمدتاً از مناطق مردم پشتون می‌گذرد بارها مورد تعدی، غارت، دزدی، قتل و اختطاف قرار گرفته‌اند. این در حالی است که مردم پشتون از این کار خود سود صد در صد می‌برند و هیچ ضرری را متحمل نمی‌گردد و هیچ هزینه‌ی هم پرداخت نمی‌کنند. چون هیچ هزینه‌ی برای آن‌ها نداشته و ندارد اکنون لازم است که اولاً مردم هزاره به دفاع از خود به‌صورت جدی فکر کنند و در صورت تعدی نه تنها از خود دفاع کنند بلکه با مقابله به مثل و پاسخ دندان‌شکن، دشمن را از طمع دست‌یابی به سود بدون هزینه بازدارند. هم آموزه‌های صریح قرآنی و هم سایر آموزه‌های دینی به‌روشنی بیان داشته است که در برابر متجاوز باید ایستاد و مقابله به مثل و دفاع از خود امر مشروع است.

انسجام شوراهای نظامی

هزاره‌ها برای حفظ موجودیت خود نیاز دارد تا در هر منطقه و در هر ولسوالی شورای نظامی تشکیل دهند. شورای نظامی وظیفه دارد تا به جوانان آموزش نظامی دهند که در هنگام نیاز بتوانند از خود و منطقه خود دفاع کنند. آشنایی با تاکتیک جنگ و تمرین آن باید جزو از برنامه‌های نظامی باشد. هزاره‌ها چون مردم آسیب‌پذیر است لذا در سطح کلان نیز باید آموزش نظامی و جنگ را جزو برنامه‌های خود داشته باشند و در هر جا بر مردم حمله شد

کتابخانه
موزه
سازمان





۲- گزارش از سفر پانزده روزه محترم احمد بهزاد به جاغوری و...

دگروال انصافی

از روزی که وارد جاغوری شدیم اولین جلسه ما هر یک محترم احمد بهزاد وکیل پارلمان، محترم استاد برهانی، محترم عظیم احمدی بابه و دگروال اسدالله انصافی تحت رهبری محترم بهزاد وکیل پارلمان با لوی درستیز اردوی افغانستان محترم یفتلی صاحب معاون اول معینیت ارشد امور امنیتی آقای سالم احساس و معاون ریاست عمومی امنیت ملی محترم داکتر شاه جهان والی سابق میدان وردک محترم خالقداد اکبری وکیل شورای ولایتی غزنی و محترم عرفانی وکیل در پارلمان و سایر مسوولین قطعات دولتی در جاغوری مبنی بر این بود که نیروهای دولتی جهت تأمین امنیت دایمی در ولسوالی‌های ارزگان خاص مالستان و جاغوری باید عملیات تصفیه‌ی در ولسوالی‌های هم‌جوار صورت گیرد و طالبان بیرون رانده شوند که در غیر آن صورت صلح و آرامی در ولسوالی‌های ارزگان مالستان و جاغوری که از پانزده سال به این سو در دفاع از حاکمیت دولت لحظه‌ای دریغ نکردند، و تمام ادارات دولتی و مکاتب در آنجا فعال بوده است برنخواهد گشت و مردم مجبور خواهند شد که خود به دفاع از منطقه‌شان مسلح شوند.

همچنان جهت تقویت روحیه مردم و خصوصاً قشر جوان در گردهمایی مردمی در بازار غجور سر لومان مرکز جاغوری یعنی بازار سنگماشه، بازار بابه، بازار انگوری در ارتباط به پشتیبانی و همکاری از نیروهای دولتی که از مرکز آمده‌اند و دفاع از حاکمیت دولت برای زندگی صلح‌آمیز در ولسوالی‌شان و همچنان بازدید از بازار بیوا بازار شینه ده و ملاقات با ولسوال مالستان و مسوولین قطعات خاص و پلیس آنجا در ارتباط به دفاع و راندن دشمن از جغرافیای مالستان و همین‌طور اشتراک در گردهمایی مردم پشی در بازار جاکه و تشویق مردم برای دفاع از منطقه و

حاکمیت دولتی و پشتیبانی مردم از نیروهای دولتی مقیم آن ولسوالی که با استقبال گرم مردم قرار گرفت.

همچنان اشتراک در تشیع جنازه سه نفر از شهیدانی بابه و خواست مردم از محترم بهزاد که رئیس ارکان قول اردو خود باید به بابه آمده و مشکلات منطقه از نزدیک بررسی گردد که خوشبختانه از طرف رئیس صاحب ارکان موضوع پذیرفته شد و چهار اراده تانک با پرسنل کافی در بابه توطیف گردید. و همچنان سنگ تهداب لیسه دخترانه بابه که زمین آن از طرف عظیم احمدی به این منظور اهدا گردیده بود توسط محترم احمد بهزاد، همراهان، موسفیان، معلمین، و علمای منطقه گذاشته شد در روزهای بعدی بازدید از علماء، موسفیان، و اعضای فامیل شهیدانی اوتقول و برادر مرحوم شهید جنرال باشی و اتحاف دعا به روح شهیدانی اوتقول صورت گرفت.

همچنان بازدید از منزل شهید جنرال باشی حبیب‌الله و منازل هم‌جوار و دیدار و ملاقات با نیروهای اردو قطعات خاص پلیس امنیت ملی و کوماندو و نیروهای مردمی در خطوط اول جبهه در اوتقول و دوراهی مهاجرین، داود زیرک و سرلومان.

همین‌طور دیدوبازدید با اقشار مختلف اخصا بازاریان غجور، انگوری، سنگماشه و بابه در ارتباط به احتکار نکردن و گران‌فروشی مواد اولیه و خصوصاً تیل دیزل و پترول و همچنین اخذ کرایه از مسافران و بیجاشدگان بحث‌های مفید و موثر صورت گرفت که در اخیر یک روز را برای بازدید و اتحاف دعا به زیارت شهید ابوذر گلزار شهیدانی انقلاب در سنگماشه و زیارت شهید روشنایی شهید عارف حسین شایگان دریاتو و بازدید با فامیل آن شهید و مردم شریف پاتو اختصاص دادیم.

جلب و جذب جوان‌های واجد شرایط در چوکات پلیس ملی خیزش مردمی و اردوی محلی منطقه‌ی به شکل نرمال هم در مالستان و هم در جاغوری ادامه دارد. روزانه دو الی چهار بال بالگرد واجدین اردوی محلی منطقه‌ی را جهت آموزش به مراکز تعلیمی به کابل انتقال می‌دهد کمیسران اردو و پلیس در سنگماشه و مالستان حضور دارند و تعدادی از خواهران ما نیز در اردو ثبت‌نام نموده‌اند. مکاتب از روز شنبه باز شده است بازارهای مالستان و جاغوری بیشتر از شصت درصد باز بود و همچنان روزانه تعداد زیادی از بیجاشدگان دوباره به خانه‌هایشان برمی‌گشتند.

یگانه خواست مردم از وکیل صاحب احمد بهزاد و دولت این بود که یک کندک از اردوی ملی باید در جاغوری و مالستان جهت حفظ ثبات و امنیت باقی بماند. در اخیر از

فرهنگی در هرات هست بود دارای مدرک تحصیلی ماستری، کارمند یکی از موسسات دولتی با معلومات کافی از وضعیت جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی هرات باستان. وقتی متوجه شد منم یک فرهنگی ام آنوقت شدیم مثل دوتا برادر عضو یک خانواده از رونق اقتصادی، رشد فرهنگی و سیاسی مردم هرات صحبت نمود. بایاس و ناامیدی بیان نمود که عدم تامین امنیت دارد تمام فرصت‌ها را از مردم هرات می‌گیرد. در نهایت با مهربانی من را به مقصد که یک هوتل بود رساند.

در دیلو باز دید دوروزم در هرات وضعیت عمومی را بهتر از آن دیدم که در ایران از آن صحبت می‌شد. در کنار نقص و نواقص موجود جنگ، مردم شهر به زندگی روزانه خود با آمیختگی بیشتر و با ساخت‌وسازهای بهتر با ساختمان‌های بلند منزل و شیک و بازار پر «جم و جوش» شهر زندگی می‌کردند و برای رفتن به کابل علاقه‌مند بودم از مسیر زمینی بروم تا سایر مناطق وطن را نیز بعد از ۴۰ سال جنگ و ویرانی بینم که با تاسف به علت ناامنی و هراس از آن از مسیر هوایی رفتم. از اتوبان شهید احمدشاه مسعود که متصل به میدان هوایی هرات است که واقعا اتوبان بزرگ و زیبای است به میدان هوایی رفتم ساعت ۱۰ پرواز داشتیم که با تاسف به علت مسافرت رئیس جمهور به شهر دلارام و افتتاح کلام پروژه ۲ ساعت تاخیر در پرواز ما پیش آمد. در حین انتظار دوستانی که سابقه رفت‌وآمد را از مسیر هوایی (فرودگاه) هرات داشتند صحبت می‌نمودند که تاخیر در پروازهای کشور ما تقریباً یک امر طبیعی است که نشان‌دهنده مدیریت ضعیف و بی‌توجهی مسئولین امر میدان هوایی در آزار و اذیت همیشگی مسافران هست.

ساعت نزدیک به دو بعدازظهر به میدان هوایی کابل (میدان هوایی کابل) رسیدیم که میدان هوایی زیبا و قشنگی است. رسیدنم در کابل همزمان با سالگرد شهادت انجنیر رمضان علی محسنی فرزند استادم مدیر چمن علی خان محسنی بود که در عملیات انتحاری بالای موتر کارمندان و متخصصین وزارت معادن به شهادت رسیده بود. با تاسف به علت تاخیر پرواز در این مراسم که سخت علاقه‌مند بودم برسم تا ادای دینی خدمت استاد کرده باشم اما نرسیدم. وقتی در منزل پسر برادرم آقای جويا رسیدم قبل از من پسر برادر بزرگم آقای مجید فروزان که از تحصیل کردگان و چهره‌های فعال مجموعه مهاجرین ما در امریکاست یک روز جلوتر از من در کابل رسیده بود. مجموعه دانشجویان منطقه زردالو که زادگاه همه‌ی ماست برای دیدن ایشان در منزل پسر برادر شهیدم آقای ضیا جويا آمده بودند که

همه آنانی که به نحوی مهاجرین، بیجاشدگان و مردم جنگ‌زده ارزگان خاص، مالستان و جاغوری را چه از داخل و چه از خارج کمک کرده‌اند و خصوصاً مادری که انگشتر دست و گوشواره‌اش را از مردم دریغ نکردند و طفلی که دو دانه تشله (گلوله شیشه‌ای) اش را به سرباز ملبس به یونیفرم عسکری داد و اسرار کرد که اگر نگیری خفه می‌شوم برای بچه‌اش بعد از ختم جنگ و وقتی به خانه برگشتی برای بچه‌ات از طرف من تحفه و تو که آمدی من دیگر به خانه‌ام همراه مادر و خواهرم برمی‌گردم.

در اخیر از تمام قطعات و پرسنل اردوی ملی، پلیس ملی، قطعات خاص پلیس، کوماندو و مردم شریف مالستان و جاغوری اظهار سپاس و تشکری می‌نمایم که از فاجعه انسانی جلوگیری به عمل آوردند و من الله توفیق

۳- گزارش سفر محترم حسن زاده مدیر موسسه امید مهاجر به افغانستان

حسن پور

احساسی بسیار عجیبی برایم دست داده بود که بعد از ۲۰ سال مهاجرت و دوری از وطن به کشورم که در آنجا زاده و بزرگ گردیده‌ام، برمی‌گردم. با عشق و علاقه‌مندی بی‌سروپا به سوی شهر مقدس مشهد و مرز حرکت نمودم در اولین لحظاتی که وارد پایانه هرات شدم با راننده‌های ماشین هرات با آنکه افراد چست و چالاکي بودند احساس تعلق خاطر می‌کردم. هم‌سفرم در ماشین یک تجار افغانی ساکن هرات بود که نگران پایین آمدن ارزش پولی ایران در برابر ارزهای دیگر و تأثیرات آن روی زندگی مردم افغانستان بودند. فردی آگاهی به نظر می‌رسید. وقتی به مرز رسیدم دوستم اجازه گرفت تا به سرویس بهداشتی برود با او گفتم باهم می‌رویم وقتی چند قدم جلوتر رفتم ارزش سوال کردم سرویس بهداشتی کجاست؟ گفت پشت این درخت‌ها (صحرا) با شوخی گفتم من تا هرات حوصله دارم.

هوای هرات آن روز خیلی گردوغباری بود. که از شدت باد و گردوغبار مجبور شدیم ماشینمان را عوض کنیم. در این فرصت قسمت من شد تا به ماشین بعدی سوار شوم که خوشبختانه آقای راننده بعدی نیز از حسن خلق راننده لولی کم که نداشت بلکه بهتر و متعلق به یک خانواده فرهنگی که خانمش مدیر یکی از موسسات قرآنی و

الف) دیدار از مکاتب خصوصی

قبل از همه باید گفت در تشکیل مکاتب خصوصی در شهر کابل بسیج همگانی از طرف نیروهای فرهنگی و غیر فرهنگی شکل گرفته که واقعا یک کار ارزشمندی است در امر تعلیم و تربیت کودکان و آینده سازان مردم که قرار صحبت معاونت وزارت محترم معارف پیش از ۵۰۰ هزار نفر دانش آموز با کیفیت بهتر آموزشی در این مراکز مشغول به تحصیل می باشند که می توان گفت خیلی از این مراکز واقعا در سطح عالی برای فرزندان وطن ما در شهر کابل و سایر ولایات خدمت می نمایند. در کنار خوبی های این امر نواقص هم در روند آموزشی این مراکز موجود است. عمده ترین نقص این است که یک مجموعه بایدید غیر فرهنگی و غیر حرفه ای وارد این سیستم گردیده اند.

سیستم آموزشی یک کشور به اساس ضوابط و نظام قانونمند آموزشی شکل گرفته که کل مراکز آموزشی (مکاتب) باید از ضوابط و قوانین نظام آموزشی تعیین شده کشور که مطابقت با استانداردهای بین المللی نیز خواهد داشت پیروی نمایند؛ اما با تأسف این امر مهم نه از طرف مقامات وزارت معارف جدی گرفته می شود و نه از قسمت اعظم مکاتب، چه خصوصی چه دولتی. به طور مثال: مکاتب را به بهانه ی زیاد بودن شاگردان مکاتب را به سه نوبت آموزشی از ۷ الی ۱۰، ۳۰ و از ۱۱ الی ۱، ۳۰ از ۱، ۳۰ الی ۶ تقسیم بندی نموده است که خلاف اصول آموزشی کل کشور هست. در ضمن تعداد یک کلاس به ۴۰ نفر دانش آموز می رسد که از توان تدریس یک معلم و نظارت و بررسی (برگها، مشق و املا) بیرون هست.

فضای اکثر مکان های آموزشی مکاتب خصوصی کوچک هست. در حالی که که ورزش نیز جز برنامه های درسی است. اما از این برنامه روحیه بخش در اکثر مدارس خبری نیست. از همه مهم تر دید قسمت اعظم مدیران این مراکز قبل از آنکه در امر تعلیم و تربیت به صورت اصولی باشد با تأسف انگیزه های در آن نهفته است. این کار همانند موریانه وارد نظام آموزشی گردیده و دارد به پیکر جامعه علمی کشور آسیب می رسد. در ضمن خدمات ارزشمندی سایر مراکز را که متعهدانه در این امر انسانی مشغول اند را زیر سوال می برند. امیدواریم که مسئولین امر وزارت معارف و مدیران مراکز آموزشی در این امر مهم دقت نمایند تا تعدادی زیادی از کودکان ما به علت بی توجهی به سرنوشت گذشتگان ما گرفتار نگردند.

خوشبختانه من هم زمان در آنجا رسیدم. اولین دیدارم با یک مجموعه تحصیل کرده و اساتید جوان دانشگاه های کابل بود. وقتی خود را در برابر این مجموعه علمی دیدم به یاد روزهای گذشته افتادم که ما از همان منطقه ۲۰۰ خانوادگی فقط سه نفر تحصیل کرده مدرسه ی و دانشگاهی بودیم. لحظاتی که دوستان خود را با مدارک عالی تحصیلی معرفی می نمودند واقعا از خوشحالی به وجد آمده بودم. در این دیدار مختصر ضمن معرفی با این جمع خودم از برنامه های که در این سفرم در نظر داشتم با آن ها صحبت نمودم. همه با صداقتمندی قول دادند که همراهی ام کنند.

در این سفر در کنار دیدار خانوادگی بعد از ۲۰ سال به مراکز آموزشی (مکاتب دولتی و غیردولتی) و دوستانی که مکاتب خصوصی داشتند همچنان دیدار با بزرگان علمی و سیاسی و بعضی از مقامات دولتی نیز داشتم. از جمله:

۱- دیدار از لیسه عالی بخوان و بدان که بانی آن یکی از شخصیت های علمی و دلسوز کشور ما هست.
۲- دیدار از لیسه عالی اتحاد با مدیریت آقای استاد سید عبدالله احمدی که قبلا همانند خودم در شاهین شهر اصفهان یک مدرسه خودگردان داشت که فعلا از مدیران موفق مکاتب خصوصی کابل است.

۳- دیدار از لیسه عالی معرفت با مدیریت استاد عزیز رویش و شرکت در جشن شاگردان ممتاز آن لیسه که روزی به یادماندنی بود.

۴- دیدار از دانشگاه خاتم النبیین و ملاقات با ریاست دانشگاه جناب آقای دکتر سجادی.

۵- دیدار از دانشگاه ابن سینا و ملاقات با هیات رهبری دانشگاه به ویژه دکتر ارشاد و استاد جواد سلطانی.
۶- دیدار با مشاور ارشد رییس جمهور جناب آقای دکتر رسول طالب.

۷- دیدار با معین اداری وزارت معارف و رییس مکاتب خصوصی جناب آقای سایق و مدیر عمومی استخدام.

۸- دیدار با آقای بهزاد نماینده مردم هرات و از مسوولین جنبش روشنائی.

۹- دیدار با جناب داکتر شاه جهان والی ولایت وردک و میدان.

۱۰- دیدار با جناب آقای غفاری از علما و نماینده مردم هلمند در پارلمان.

آخرهای سفرم هم زمان بود با کمپین انتخاباتی پارلمان کشور.

(ب) دیدار از دانشگاه‌ها

در این دیدارها وقتی خود را در یک جمع هدفمند، مصمم، بالگیزه به‌عنوان استاد و هیأت رهبری این دانشگاه‌ها یافتیم واقعاً روحیه دوران ۲۰ ساله مهاجرت‌م زنده گردید. دانشگاه مرکزی و دانشگاه‌های خصوصی کابل و هرات را پرتوان‌تر از انتظارات امروز از کشور (و دانشجویان علاقه‌مند به درس و تحصیل که رنج‌های بی‌سواد ی‌پدران و مادران خود و رنج‌های یک‌عمر جنگ و پیرانگر را به‌عنوان تجربه تلخ اوایل عمر خود تجربه کرده‌اند) دیدیم. از همه مهم‌تر باینکه این نسل عظیم در درون گلوله‌ها و جنگ‌ها بزرگ‌شده‌اند و تعدادی از آن‌ها شاید ناآگاهانه عامل یک سری تنش‌های هم می‌گردند؛ اما من فضای کلی و مختلط دانشگاه را در سایه وحدت، همگرایی رشد و شکوفایی بسیار مثبت دیدم. راهروهای دانشگاه، راه‌پله‌های دانشگاه‌ها، رده‌های درس دانشگاه‌ها بوی افغانستانی می‌داد.

(ج) دیدار به ریاست دانشگاه خاتم‌النبین

جناب دکتر سجادی جدای از همه مسائل سیاسی واقعاً شخصیت ایشان زبینه یک چهره شاخص علمی است، توانایی‌های آن مرد را در مدیریت دانشگاه بسیار قوی و عالی دیدم که توانسته است امروز بهترین شخصیت‌های علمی را در دانشگاه خاتم‌النبین جمع نماید. صبوری و استقامت از ویژگی‌های آن شخصیت علمی است. تعدادی از اساتید که در سطح رهبری دانشگاه قرار داشت را نیز ملاقات نمودم که بسیار با علاقه‌مندی خاص مشغول برنامه‌ریزی دانشگاه بودند. دیدار با اساتید جوان دانشگاه این‌سینا وقتی خودم در آن جمع علمی توانا و جسور دیدم روحیه‌ام دو برابر گردید و جرات و جسارت خودم را در تشکیل یک مکتب یا موسسه فرهنگی در دنیای آوارگی که کاری سختی بود فراموش کردم. زمانی که وارد دانشگاه شدم بوی نظم و انضباط از درب و دیوار و حیاط دانشگاه که نمونه مدیریت خوب دانشگاه است، پیدا بود. در اولین جلسه‌ی که با هیأت رهبری دانشگاه دکتر ذاکر حسین ارشاد، استاد علی امیری و استاد جواد سلطانی داشتم خود را در مجموعه انسان‌های هدفمند که زندگی خود را برای فرزندان وطن گذاشته، یافتیم. از برنامه‌های کلان این دانشگاه که ساخت یک دانشگاه بین‌المللی با سبک و طراز علمی بالا در سطح دانشگاه برتر دنیا باشد باخبر شدم آن‌وقت احساس امیدواری‌ام بیشتر شد که هستند کسانی که دغدغه دارند تا بتواند برای فزاینده‌های کشور ما کارهای بس بزرگی را انجام دهند.

(د) دیدار با مسئولین وزارت معارف

آقای غیور خالقی از دانش‌آموزان موسسه امید مهاجر که تحصیلات خود را تا سطح ماستری ادامه داده است فعلاً ایشان به‌عنوان مدیر عمومی استخدام وزارت معارف افغانستان کار می‌کنند و از جوانان بالاستعداد کشور هست. زمینه ملاقات بنده را با معین اداری و رئیس مدارس خصوصی جناب آقای سابق فراهم نمود که در این ملاقات روی فعالیت‌های مدارس افغانستانی در ایران و دستاوردها و فعالیت مثبت نمایندگی وزارت معارف در سفارت و نیروی باتجربه فرهنگی که می‌شود از آنان به‌عنوان نیروهای ذخیره و باتجربه در کمبودی معلمین مدارس داخل کشور استفاده نمود صحبت صورت گرفت که معاونت اداری وزارت با استقبال از این طرح و حمایت از این نیروها و تقویت نمایندگی وزارت معارف در سفارت تأکید نموده خواهان انتقال این تجربیات در تشکیل مکاتب خصوصی در داخل کشور گردید و از طرح تشکیل مکاتب خصوصی نیز قدردانی نمودند و یادآور شدند که مکاتب خصوصی با تمام کمی و کاستی‌هایش امروز ۵۵۰۰۰۰ هزار دانش‌آموز را در کابل تحت پوشش قرار داده است. در این نشست آقای سابق رئیس مکاتب خصوصی از روند شکل‌گیری قوم‌گرایی در مدارس خصوصی گلایه داشت و گفت که این کار به صلاح نظام آموزشی کشور نیست. در ضمن ایشان خواهان انتقال مراکز باتجربه مهاجرین در داخل کشور بود تا با استفاده از تجارب خوب آنان در تقویت و نوآوری نظام آموزشی کشور استفاده صورت گیرد.

(هـ) ملاقات با جناب دکتر طالب از چهره‌های**شاخص جهادی و مشاور ارشد رییس جمهور****در امور اجتماعی**

در این نشست که با حضور بیش از ۲۰ نفر از اساتید و دانشجویان فعال صورت گرفت روی مشکلات مردم غزنی و وضعیت امنیتی آن ولایت و همچنان آمدن جناب دکتر طالب در همچو شرایط و انتظارات مردم غزنی از جناب ایشان که غزنی در طول دوران معاونت جناب آقای خلیلی، آقای محقق و آقای دانش همانند جزیره متروکه مورد بی‌مهری بزرگان ما قرار گرفته صحبت و سؤالاتی پیرامون آن در جلسه مطرح گردید. جناب دکتر طالب نیز از وضعیت غزنی، ناامنی‌های آن و همچنان فشار بر مردم ستمدیده‌ی غزنی نگرانی‌اش را به‌عنوان یک درد مطرح نموده و وضعیت غزنی را نگران‌کننده مطرح نمود و بیان نمود که خودم از طریق استاد دانش بسیار جدی پیگیر هستم که بتوانم با همکاری ایشان و شخصیت موثر ولایت غزنی که در پارلمان قرار دارند و همچنان با

بنشینیم. در این نشست با آنکه او را از رنج و مصیبت‌های شهدای عدالت‌خواهی جنبش تبسم و جنبش روشنائی ناراحت و پریشان‌خاطر دیدم اما خوشبختانه اراده مصمم او را مصمم‌تر از قبل در تحقق اهداف عدالت‌خواهانه شهید مزاری بزرگ بیشتر از قبل احساس نمودم. با آنکه این ملاقاتم هم‌زمان با برنامه‌ریزی‌های انتخاباتی ایشان بود. یک مجموعه بسیار توانا و زنده دیگر از جوانان غرب کابل را که بخش‌های مختلف فعالیت‌های ایشان را همراهی می‌نمودند نیز در کنارش و در برنامه‌هایش همراه با او دیدم، که جای خوشحالی دارد.

ط) کمپین تبلیغاتی پارلمان و حضور چندروزه‌ام در این فرصت در کابل

با آنکه سالیان زیاد تبلیغات انتخاباتی را در ایران شاهد بوده‌ام اما کمپین انتخاباتی کابل با حضور نمایندگان اقشار مختلف، گروه‌های مختلف با تبلیغات آزاد در فضای حقیقی و مجازی چیزی بود که تا به حال من آن را ندیده بودم. با آنکه این انتخابات از طرف کمیونی دولتی با انتخاب اعضای آن از طرف دولت کاندیدا را نام‌نویسی می‌نمودند خیلی‌ها هم از نتایج آن نگرانی‌های داشتند، اما برعکس گذشته‌ها و نوبت قبلی بهترین آدم‌های سیاسی، علمی و مردمی خود را با تبلیغات وسیع و هزینه‌های زیاد کاندیدای این دوره از پارلمان نموده بودند که حتی این مصارف نیز سولاتی هم در اذهان عامه ایجاد می‌نمود که تأمین همچون بودجه از کجا و چگونه تهیه می‌شود؟ نکند طرحی باشد برای پراکندگی آرای مردم تا افراد شایسته و افراد موثر و کسانی که می‌تواند دولت را با چالش‌های روبرو نمایند نتوانند رای موردنظر را به دست آورند که با تاسف همان‌طور هم شد.

درضمن آگاهان سیاسی از پراکندگی آرا و تعداد زیاد کاندیدا بیشتر نگران بودند. در این رابطه روزی از روزها خدمت آقای غفاری نماینده مردم هلمند هم که خودش در استان هلمند کاندیدا بودند نیز رسیدیم روی وضعیت غرب کابل با آن تعداد زیادی که خود را کاندیدا کرده بودند صحبت نمودیم ایشان که از چهره‌های دلسوز و از آگاهان مردم ما هست نیز به شدت نگرانی عواقب و نتایج بد آن بود که با تاسف این کار نیز در کنار سیاست حلف و تقلب در پراکندگی آرا باعث گردید انسان‌های دزدمند و کاندیدای موثر در پارلمان راه نیابند.

در این سفر در کنار ناامنی‌ها و تهدیدهای کل کشور، به‌صورت خاص شاهد تهدیدهای مکاتب، مساجد و تکایای مردم غرب کابل که از قوم هزاره هستند نیز بودم و همچنان شاهد فاجعه‌های

نشست و گفت‌وگو با بزرگان و محاسن سفیدان غزنی از اقوام مختلف در تلاشم تا بتوانم وضعیت غزنی را به یک نحوی عوض نموده نگردم مردم آن را برطرف نمایم. در مورد آمدن خود و وضعیت عمومی کشور نیز بیان داشت که روال کونی پاسخگوی تأمین امنیت سراسر در کشور نخواهد بود مردم کشور ما به وفای ملی نیازمند است که این برمی‌گردد به درک عمیق بزرگان ما از الام و مصایب مردم کشور ما که همه باهم با این درک مشترک برسند. آقای دکتر طالب در مورد انسجام داخلی مردم هزاره هم یادآور شد که جامعه ما و رهبران ما قبل از همه هم‌پذیری بیشتر نیازمند است تا این مشکل برطرف نگردد ما نمی‌توانیم به موقعیت‌های بعدی برسیم.

و) دیدار با جناب دکتر شاه جهان والی ولایت میدان وردک

به بهانه عید که رسم خوبی برای دیدوبازدیدها است بنده همراه با یک مجموعه که از دوستان جناب داکتر بودند خدمت ایشان رفتم. در مختصر دیداری که با ایشان داشتیم جناب داکتر را فردی خوش‌پرخورد، متین و دورنگر یافتم. بعد از خداحافظی با ایشان دوباره با خودم کلنجار رفتم که گروه‌های گذشته چقدر ما را از هم جدا نموده بین ما فاصله ایجاد نموده است. چطور می‌شود اعتماد را برگرداند؟ حیف آمد که شخصیت برجسته‌ی چون ایشان را جدای از جریان عدالت‌خواهی بینم.

ز) دیدار با آقای غفاری نماینده مردم ولایت هلمند در پارلمان

بنده با ایشان سابقه دوستی دوران نوجوانی را دارم. وقتی آدم با آقای غفاری ملاقات می‌نماید بدون اغراق معنی تعهد در عملکرد، پاکی در وجدان و دلسوزی به معنی واقعی را از درون صحبت‌هایش نسبت به کشور و مردم خود می‌آموزد. ای کاش داشتیم انسان‌های هدفمند و پاکی چون آقای غفاری را که سمبول دیانت، برادری و تعهد در عملکرد نیک است.

ح) دیدار با آقای بهزاد نماینده مردم ولایت هرات در پارلمان

همیشه این جمله آقای بهزاد که می‌گوید من همانند دیگران در سنگر شهید مزاری نبودم و در جبهه کنارش حضور نداشتم اما برخلاف مدعیان افرادی که در کنارش بودند از سنگر سنگر مزاری و از گلوله و گلوله که از سنگر شهید مزاری فیر شده است مردانه و جانانه در سطح ملی و بین‌المللی دفاع می‌نمایم، مرا و امثال مرا وادار می‌سازد تا لحظاتی با این تفکر و با این صداقت بنشینیم و پای صحبت‌های عدالت‌خواهانه‌اش



۲- گزارش فعالیت‌های مجمع فرهنگی
رهروان رهبر شهید (ثامن) در سال ۱۳۹۷

ناصر یاریزاده

این مجمع همان طوری که در خورشید عدالت (۳) نیز چاپ و نشر گردید، هم زمان با ایام سالگرد شهادت رهبر شهید در ۲۱ حوت ۱۳۹۳ تأسیس گردیده است و فعالیتش را با میزگرد پیرامون اهداف پایه مزاری (ره) و چگونگی احیای هویت هزاره‌ها با حضور آقای چمن شاه اعتمادی نماینده محترم ولایت غزنی در پارلمان و حجت الاسلام والمسلمین حاج آقای فداحسین رضایی معاون محترم مجمع فرهنگي علما و طلاب افغانستان آغاز نمودند و هر ساله فعالیت‌های یکساله‌شان را به خاطر اطلاع علاقه‌مندان به نشر می‌رساند.

لذا طبق سنوات قبل فعالیت های فرهنگی سال ۱۳۹۷ را خدمت خوانندگان عزیز تقدیم نموده و از تمام دوستان عزیز و عدالت خواه که ما را در انجام این فعالیت ها یاری نمودند صمیمانه سپاسگزاریم.

محورهای اصلی و مهم فعالیت‌های
فرهنگی اجتماعی این مجمع در سال
۱۳۹۷ قرار ذیل است:

- ۱- برگزاری مراسم دومین سالگرد
شهادت جنبش روشنائی با همکاری
تشکل‌ها و مردم علالت‌خواه و حضور
محترم احمد بهزاد عضو شورای عالی جنبش روشنائی.
۲- دینار اعضایی مجتمع با محترم احمد بهزاد و
بحث پیرامون چگونگی حمایت از جنبش روشنائی.

کورس موعود که باعث شهادت و زخمی شدن بیش از ۱۶۰ نفر دانش آموزی گناه که مشغول آمادگی کنکور بودند و همچنان شاهد فاجعه دیگری چون ورزشگاه میوند که تعدادی زیادی ورزشکاران را به شهادت و تعداد زیادی را هم زخمی نمود بودم. با تأسف در این فاجعه شهید حسین بخش محمدی از بزرگان و نیک اندیشان منطقه زردالو نیز به کاروان شهدا پیوست.

در این سفر من بیشتر از همه امید و روحیه زنده را در وجود وطنداران خود (که هرروز زندگی خود را با تحمل سختی‌ها و انقذارات ناخوشه سپری می‌نمودند) بیشتر از مجموعه ما مهاجرین احساس کردم و هر فردی از مهاجرین که با تحصیلات عالی و کار و کسب مناسب برگشته بودند را خیلی موفق‌تر از زمان مهاجرت دیدم. همچنان شاهد شور و شغف فرزندان دانش‌آموز به‌سوی مکاتیبشان و همچنان شاهد شور و نشاط دانشجویانی بودم که صبح، ظهر و عصر به‌سوی پیشرفت در حرکت بودند و شاهد برگزاری ای کورس‌های آمادگی بودم که بیش از ۵۰۰ نفر دانش‌آموز در یک کلاس مشغول آموختن بودند که با تأسف در مهاجرت ما آن را فراموش و یا از دست دادیم. در نهایت نکته قابل درک و عرضم از این سفر خدمت تمامی دوستان، دانشجویان، دانش‌آموزان و کلیه مهاجرین عزیز این است که فرصت‌های خوبی برای پیشرفت در کشور موجود است که اگر دیر بجنیم این فرصت‌ها همچون آفتاب از پیش چشمان ما خواهد گذشت و ما می‌مانیم و کاروان بی‌روحیه آوارگی ما.



- ۳- برگزاری جلسه هم‌اندیشی با همکاری خیرین و حضور عدالت‌خواهان از قم با موضوع چگونه جنبش روشنائی را حمایت کنیم.
- ۴- همکاری در برگزاری تجلیل از شهدای ارزگان، جاغوری، مالستان.
- ۵- جمع‌آوری کمک برای جنگ‌زدگان ارزگان، مالستان، جاغوری و تحویل آن به دفتر حضرت آیه الله العظمی محمداسحاق فیاض در اصفهان.
- ۶- برگزاری جشن غدیر با برنامه‌های متنوع فرهنگی.
- ۷- دیدار با دکتر تقی امینی رییس کمیته تخنیک‌ی جنبش روشنائی و هیات همراه.
- ۸- برگزاری مراسم تجلیل از شهدای غزنی و مکتب مهدی موعود با همکاری هیات عزاداران حسینی و سخنرانی محترم محمدی شاری.
- ۹- برگزاری ختم قرآن کریم جهت شادی ارواح طیبیه شهدای رهبر شهید و مادر عدالت.
- ۱۰- برگزاری جشن میلاد خورشید عدالت.
- ۱۱- چاپ و نشر خورشید عدالت (۳) و تقویم دیواری سال ۹۷ با تمثال رهبر شهید.
- ۱۲- نشر بیانیه در حمایت از کاندیداتوری محترم احمد بهزاد.
- ۱۳- برگزاری جلسات ماهانه اعضای مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بایه مزاری. در اینجا صمیمانه اعتراف می‌نماییم، آن‌گونه که باید فعالیت می‌کردیم به دلایل مختلف و... نتوانسته‌ایم. امیدواریم این فعالیت اندک مورد رضای خداوند متعال واقع گردد و در سال‌های پیش‌رو فعالیت‌های بهتر و مناسب‌تری انجام دهیم.





اگر نیست ملتش باقی است
رهروان باصلابتش باقیست



بخش چهارم: گزارش‌ها



سفر محترم احمد بهزاد سفیر جنبش روشنایی در اصفهان از پنجره دوربین

